

! کتاب

اسم: چهار رساله تاریخی - درباره قرّة العین

مولف: ابوالقاسم افنان

ناشر: انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ - سویس

تاریخ نشر: ۱۹۹۱ میلادی - ۱۴۸ بدیع - ۱۳۷۰ شمسی

! آغاز کتاب

چهار رساله تاریخی

در باره

طاهره قرّة العین

به کوشش

ابوالقاسم - افنان

یاد بُود

سومین مجمع ادب و هنر

دوره طاهره

سپتامبر ۱۹۹۱

انجمن ادب و هنر

آکادمی لندگ - سویس

چهار رساله تاریخی در باره طاهره قرّة العین

بکوشش ابولقاسم افنان

از انتشارات انجمن ادب و هنر

آکادمی لندگ - سویس

تصاویر رو و پشت جلد: لباس و حجاب زنان در دوره طاهره

طرح از مینو افنان

یکهزار و پانصد نسخه در دارمشتات (آلمان) به چاپ رسید

چاپ اول

۱۴۸ بدیع - ۱۳۷۰ شمسی - ۱۹۹۱ میلادی

این کتاب به روان پاک زنان و دختران که

جان خود را در راه وحدت عالم انسانی فدا کرده اند

تقدیم میگردد

سنوال حاجی محمد فصل الخطاب از ماکو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تمخّص قلوب عباده بمانزل عليهم من آيات كتابه أنّه لا اله الا هو العزيز الحكيم وانا ذاقى موقفى هذا اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته لذاته و تقدّيس عن شهادة ماسواه لعلوكينونته ذاتيته اذا أنّه لهوالذات الساذج الجت و العين الكافور الّصرف الذّى لا يعلم كيف هو الا هو وان آئنته معرفة الجوهريات عن مقام العرفان و سدرة الكينونات عن مقام البيان و انه كما هو عليه اجل و اعظم من لن يعرفه احد بكنهه اولن يصفه احد بذاته و أنّه لا اله الا هو العزيز القديم و اثنى على محمد رسول الله عليه و آله في اليههه بما اثنى الله عليه في ملكوت الاسماء و الصّفات حيث جعله قائماً على مقام نفسه في ملكه في الامر و الخلق و اصطفيته لمجته نفر منفرد اعن التشابه من انباء جنسه اذا أنّه كما هو عليه لن يتقرن بشئى في شأن و أنّه لا اله الا هو العزيز القديم و اثنى على محمد رسول الله عليه و آله في اليههه بما اثنى الله عليه في ملكوت الاسماء و الصّفات حيث جعله قائماً على مقام نفسه في ملكه في الامر و الخلق و اصطفيته لمجته نفرداعن التّشا به من انباء جنسه اذا أنّه كما هو عليه لن يقترن بشئى في شأن و أنّه لا اله الا هو الكبير المتعال و اصلى على مظاهر نفس محمد صلى الله عليه و آله في ذلك المكام وسط الجبال بما قد قدر/ الله لهتم في علم الغيب حيث لايسا و قهم احد في التريته و لا يعلم كيف هم الا هو الله هو العزيز المتعال و اشهد لنفسي بانى عبد آمنت بالله و آياته و لأريدان بختلف اثنان في دين الله و ما انا الا عبد من المؤمنين و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بما ذكرت في كتابك و سمعت من صاحبك من حكم الاختلاف على الأرض المقدّسة وان ذلك اذا وقع بين اللّذين شهد و بالحق و هم يعلمون فهو من امر الله و لمصالح التي لا يعلمها العباد اذا لم يرد احد احدا و اذا وقع بين اللّذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز اللنجيث من الطيب و يقع القول على الظالمين فاعلم انّ السابقين مالم ير تابوا ولم يشكونى امر الله فهم بذلك الشرف ممتازين عن غيرهم و ليس اقوالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ر

با توجه باينکه تايب کردن صحيح کار را آسانتر ميکنند ادامه نهى دهم متشكرم

توقيع حضرت اعلى که در شأن و مقام جناب ظاهره خطاب به حاجى محمد عرب صادر شده است

هو المستعان فيكلّ حال

خدمت علیا متکرمه همشیره روحانی امة الاعلی دکتر مودی خانم علیها بهاالله عرض میشود زیارت لوح مبارک حضرت مولی الوری روح ماسواه فدا ناقد آن محترمه دانسته شد که باید شرح احوال بعضی اماء الله محترمت معرفات را که در این امر زحمت و محنت کشیده اند و بلایا و مصیبت دیده اند بنگارید و حضرات آقایان ایادی و اهل محفل روحانی از قزوین تفصیل احوال حضرت قرّة العین جناب طاهره سلام الله علیها را از اینعبد مسکین خواسته اند و این بسیار روشن است که با استیلاء ضعف و پیری قوه انشاء و برای این ناتوان نمانده ولی محض اطاعت لوح امنع اقدس و فرمان برداری محفل مقدس متوکلاً علی الله بقدریکه از حضرات سابقین و در امر شنیده و دانسته شده تحریر میشود رجا اینکه جمیع خوانندگان از سهو و نسیان و خطا و نقصان آن صرف نظر فیها نیرو علب الله التکلدن

هوآله تعالی

در آغاز ظهور نقطه اولی جل ذکره الاعلی در شهر قزوین از جمله علمای بزرگ سه برادر از اهل برغان بودند که بر مسند ریاست علمیه ساکن و نافذالحکم و قبول عامه داشتند و از آثار بزرگی آنها مسجد و مدرسه و عمارت و غیره و بقیّه ذریّه موجود است و بزرگتر آنها حاجی ملا تقی نام داشته که نسبت بمرحوم شیخ احمد احسائی و حضرت نقطه اولی در منبر بد میگفته و لعن و طعن مینموده برادر دیگر حاجی ملا صالح نام بوده که شخص سالم بغرض و صالح بمرض بود و برادر دیگر مرحوم حاجی ملا علی که هم از ارادت کیشان مرحوم شیخ احسائی و سید رشتی بوده و هم بحضرت نقطه اولی ایمان آورده که ذکر ایشان در کتاب مبارک ایقان ثبت است و در آن عصر و عهد در میان مجتهدین و روسای روحانی قزوین رکن رکین و با نهایت عزت و قدرت و جلال و تمکین بوده اند و از جمله اولاد حاجی ملا صالح مزبور دو دختر بوده (ام شلمه خانم) و مرضیه خانم) و هر دو عالمه و فاضله بوده اند ام سلمه خانم بعد از اینکه از تحصیل علومیکه در قزوین فارغ میشود قناعت بان ننموده بصدد رفتن کربلا و نجف و تکمیل تحصیل در آنجا میشود شمش حاجی ملا علی مرحوم بایشان میگویند خوب است در کربلا تحصیل و تکمیل خود را در محضر جناب حاجی سید کاظم شهپر رشتی قرار بدهید که ممتاز است در میان علماء ام سلمه خانم چندان اهمیّت نداده بدو بعلمای بزرگی که در آنزمان بوده اند ملاقات و رسیدگی مینماید اخیراً بخدمت سید رشتی میرسد و حالات و معلومات او را من کلّ بجهات ممتاز دیده تحصیل خود را در خدمت ایشان قرار میدهد و در ضمن تحصیل نظر بذهن و ذکاء و حدت بصیرت در خطابات خود و

فطانت و دهائی که داشته جناب سید ایشان را قره العین خطاب میفرمایند و بقرة العین ملقبه میشوند .

صفحه ای از شرح احوال حضرت طاهره به خط جناب شیخ کاظم سمندر

فهرست مندرجات

پیشگفتار	۵
مقدمه	۷
عنایات حضرت عبدالبهأ به آقا محمّد مصطفی بغدادی	۹
شرح احوال آقا محمّد مصطفی بغدادی	۱۱
مقدمه بقلم شیخ محی الدین کردی	۱۵
شرح حال حضرت طاهره بقلم آقا محمّد مصطفی بغدادی	۱۸
شرح حال حضرت طاهره بقلم جناب شیخ کاظم سمندر	۴۵
شرح احوال جناب طاهره به قلم حضرت ایادی	
آقا میرزا حسن ادیب العلماء	۶۵
شرح احوال جناب طاهره منزله از قلم حضرت عبدالبهأ	۷۵
نمونه هائی از اشعار حضرت طاهره	۸۵
فهرست نامها و جایها	۱۰۵

ص ۵

پیشگفتار

بنام حضرت دوست

هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر که از سه سال پیش در لندنگ سوئیس تأسیس شده ، شادمان و مفتخر است که در جوار انتشار مجلدات "خوشه هائی از خرمن ادب و هنر" که انعکاسی از مجامع سالانه این انجمن است ، دست بانتشار پاره ای آثار تحقیقی زده که از جمله این کتاب ارزشمند است که عرضه آن پیش در آمدی است بر سومین مجمع ادب و هنر که باید در سپتامبر ۱۹۹۱ منعقد شود و به بحث و گفتگو در باره یکی از درخشان ترین چهره های زنان در عرصه دانش و ادب ایران یعنی طاهره قره العین پردازد .

طاهره از تابناکترین شخصیت های مشرق زمین در نیمه قرن سیزدهم هجری است که نه فقط برای بار نخست زنجیر اسارت دیرینه زنان خاور زمین را از سر و دوش برداشت ، بلکه در عرصه روحانیت و علم و فضیلت به مرتبتی رسید که کمتر رجال عهد اعلی و دوره های بعد از آن بدان دست یافته اند .

طاهره تنها مورد اعجاب و ستایش مشرق واقع نگشته بلکه از اواخر قرن
پیش بسیاری از دانایان و ادیبان مغرب زمین با شخصیت بارز قهرمانی او
آشنا شدند و در باره او شعر و داستان و نمایشنامه نوشتند و در تاریخ حیات
او به تحقیق پرداختند. از جانب دیگر بسیاری از اهل تعصب، مثل لسان الملک
سپهر، مؤلف ناسخ التواریخ و دیگران انواع سخنان باطل و بی اساس در باره
این شخصیت ارجمند تاریخ ایران ثبت اوراق سیاه کردند. از این رو آگاهی

ص ۶

صحیح بر خصوصیات فردی و شرح زندگانی و آثار و افکار و خدمات
جاودانی طاهره اهمیتی بیش از پیش یافته و همین وقوف بر ضرورت
شناسائی بهتر قره العین بوده که جناب ابوالقاسم افغان را به گرد آوری
اطلاعات دقیق و موثق از چهار منبع مختلف نزدیک به زمان طاهره رهنمون
گردیده است.

مطالب مندرج در این چهار سند تاریخی بقلم کسانی که یا خود شاهد
بعضی وقایع حیات پر ثمر طاهره بوده و یا نزدیک به زمان این وقایع بوده اند،
بسیار مهم و برای محققین آینده، مایه فکری پر ارزشی می باشد. رسیدگی
باختلاف در بعضی روایات و نیز تحقیق در صحت انتساب اشعار منسوب به
طاهره، که در پایان این رساله گرد آمده، در خور تأمل و رسیدگی پژوهشگران
آینده خواهد بود.

هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر همت جناب افغان را که بی گمان از
پژوهندگان معتبر تاریخ دوران حضرت نقطه اولی هستند تقدیر و تجلیل میکند
و از کسانی که در تهیه و چاپ این مجموعه وظیفه ای داشته اند، عمیقاً
سپاسگزار است.

انجمن ادب و هنر

رضوان ۱۴۸ بدیع

ص ۷

مقدمه

از نخستین شرح حال هائی که در مورد زندگی حضرت طاهره نوشته شده
است رساله ای است به عربی بقلم آقا محمد مصطفی بغدادی که بنا بخواهش
جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی برشته تحریر آمده است.

اگر چه بعضی از مؤلفین و مورخین بهائی در شرق و غرب که به تألیف
تاریخی در حیات روحانی حضرت طاهره مباشرت نموده و خدمات عظیمه آن

سازج خلوص و وفا را در سبیل انتشار و اعلاء امر حضرت اعلی نگاشته اند برخی از مندرجات این جزوه را که بقلم آقا محمد مصطفی بغدادی تألیف شده است در تألیفات خود آورده اند ولیکن گمان نمی‌رود که کسی تمامی این رساله را به زبان فارسی برگرانده باشد .

این رساله که در سال ۱۳۳۸ قمری به همت مرحوم شیخ محی الدین الکردی به چاپ رسیده است بعد از سالیان دراز بار دیگر بتوسط شفیق مهربان آقای شوقی ریاض روحانی مهاجر کشور مراکش به دستم رسید . لذا بر آن شدم که برای اداء احترام و ادب و عرض تشکر و سپاس از نفوس مقدسه ای که هر یک در تألیف و انتشار این رساله حقی بر احبای الهی داشته و مجاهدت و همت آنان این چنین سند معتبری را در تاریخ مشعشع دیانت بهائی در دور رسولی بیادگار گذاشته است آن را از زبان عربی به زبان فارسی برگردانده و بحضور

ص ۸

دوستان فارسی زبان تقدیم بنمایم .

*

برای آنکه این اثر ارزنده تکمیل و آنچه برخی دیگر از قدماء امر راجع به حیات حضرت طاهره نگاشته اند نیز بدان منضم شود لذا شرحی که به قلم جناب آقا شیخ کاظم سمندر و ایادی امرالله آقا میرزا حسن ادیب نگاشته شده نیز در این رساله آورده می شود . برای تیمّن و تبرک شرح حال طاهره به قلم مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء روحی لعنایاته الفدا نیز از کتاب تذکرة الوفا نقل و ضمیمه شده است .

این عبد با تمام وجود مراتب سپاس گزاری و تشکرات قلبی خودم را از جناب شوقی ریاض روحانی که این رساله را به بنده مرحمت فرموده اند و جنابان دکتر حشمت مؤید ، شهاب زهرائی ، دکتر رضوان مقبل و دکتر محمد افنان که اقدام به خواندن این ترجمه نموده و در رفع زلت و لغزش بعضی از عبارات آن بذل مرحمت فرموده اند بعرض می رساند ، و نیز نهایت امتنان قلبی خودم را از الطاف جناب روح الله سمندری که شرح حال حضرت طاهره بقلم جناب آقا شیخ کاظم سمندر و ایادای امرالله آقا میرزا حسن ادیب را در اختیار این عبد گذاشته اند عرض می کنم . همچنین از خانم دکتر هما تاج بازیار و جنابان سهیل سمندری و صالح مولوی نژاد صمیمانه سپاسگزارم .

ابوالقاسم افنان

عنايات حضرت عبدالبهأ

به آقا محمد مصطفى بغدادى

آقا محمد مصطفى بغدادى مؤلف شرح سفر حضرت طاهره از بغداد به قزوین که ملازم رکاب حضرتش بوده هنوز در سنين جوانی بود که مشامش از روائح مسکيه ظهور حضرت باب معطر گردید و تا آخرین دم حیات ثابت بر عهد و میثاق الهی و حافظ و حارس امرالله و مصدر خدمات مهمه در سبیل امر آن دلبر آسمانی بوده و اسمش در ردیف نوزده نفر حواری دوره میثاق باقی و مثبت است .

بموجب شرح مختصری که نجل جلیل او علی افندی احسان بغدادی در وقت جمع آوری اشعار آن متصاعد بملکوت ابهی نگاشته است ، آقا محمد مصطفى در سال یک هزار و دویست و پنجاه و شش قمری در شهر بغداد متولد شده و در روز دوشنبه ۱۷ شهر شوال سال هزار و سیصد و بیست و هشت قمری بعد از هفتاد و دو سال عمر در شهر اسکندرون از شهرهای ترکیه بدرود حیات گفته است .

صعود مرحوم بغدادی موجب حزن و تحسّر قلب حضرت عبدالبهأ شد و گذشته از زیارت نامه مخصوصی که به اعزاز او نازل شده است تحسّرات قلبی

وجود مبارک را ضمن تلگرافی بشرح ذیل به ابناً او ابلاغ فرموده اند .

" اسکندرون حسین اقبال علی افندی ایرانی ، بأسف شدید تلونا تلغرافکم بخیر فوت والدکم الجلیل نحن شریک و سهیم فی هذا الحزن العظیم افرغ الله علیکم بصیر جمیل . عباس "

بعد از مخابره تلگراف مندرجه در فوق عبارتی بشرح ذیل نازل شده که بر لوح حجر مرقد آن نفس نفیس شود :

" وان محمد افندی مصطفى قد خدم عتبه السامیه بعبودیة وافیه ثم سمع النداء من الملاء الاعلی یا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فی جنة العالیه فادرك لقاؤه فی محفل التجلیات الربانیة فاتحة "

" جناب حسین افندی اقبال و علی افندی احسان بر حجر قبر منور آن متصاعد جوار رحمت کبری عبارت بالا را مرقوم نمائید . زود قبر را بسازید . ع ع "

حضرت عبدالبهأ ترجمه احوالی از مرحوم بغدادی بیان فرموده اند که در صفحه ۲۰۲ کتاب تذکره الوفاء درج شده و زینت بخش این ترجمه می شود .

در رثای جناب بغدادی بعضی از شعرای بهائی از عرب و عجم مرثی

مفصلی در زبان شعر سروده اند که علی افندی احسان همه را در کتابی جمع آوری کرده و مثبت است ، ولی تا بحال به چاپ نرسیده و منتشر نشده است از آن جمله انور صوفی بغدادی تاریخ وفات آقا محمد مصطفی را باین شرح سروده است .

جَدَّتْ تَبَوَّاهُ مَلَاذَ مُصْطَفَى نوراَلْبَهَاءِ عَلَيْهِ اَبْدَى الاَصْطَفَا
يُمْنِي لِبَحْرِ مُرْشِدٍ وَلَطَالَمَا شَرِبَ الْمُرِيدُ زَلَالَةَ كَأْسِ صَفَا
قَدْ بَارَحَ الدُّنْيَا وَ جَاوَزَ رَبِّهَ شَأْنُ الْكَرِيمِ بِجَارِهِ مُتَلَطِّفَا
وَ اتَى يُبَشِّرُ نَابِهَ تَارِيخَهَ فِي جَنَّةِ اَضْحَا سَعَى الْمَصْطَفَا
نوری صوفی الطرابلسی

ص ۱۱

شرح احوال حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی

به نقل از تذکره الوفا

و از جمله ، مهاجرین و مجاورین حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی بود . این سراج و هاج سلیل جلیل عالم نحریرالشیخ محمد شبل در عراق عرب بود و از جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت و وفاق شهیر آفاق بود . از بدو طفولیت در شبستان دل بدلالیت پدر شمع هدایت برافروخت و پرده موهوم بسوخت دیده بینا گشود و آیات کبری مشاهده نمود و بی محابا نعره قد اشرق الارض بنور ربها بلند نمود .

سبحان الله با وجود آنکه تعرض شدید بود و عقوبت پدید و یاران هر یک در زاویه تقیه در نهایت خوف و بیم در چنین اوقاتی آن شخص کریم در نهایت شجاعت جسورانه حرکت مینمود و مردانه مقاومت هر ظالمی میکرد . کسیکه در عراق در تاریخ هفتاد شهیر بمحبت نیر آفاق بود این ذات محترم بود . چند نفسی دیگر که در دارالسلام و حوالی بودند در زوایای احتیاج و کتمان خزیده اسیر نسیان بودند .

باری این هژیر فائق در هر کونی جسورانه و مردانه عبور و مرور مینمود

و عوانان از قوت بازو و شدت باس او جرئت تعرض نمینمودند و چون جمال قدم

ص ۱۲

تصویر

جناب آقا محمد مصطفی بغدادی

از صفر کردستان رجوع فرمودند جلوهٔ مردانهٔ آن شخص رشید در عین و انظار بیفزود. هر وقت مأذون میشد بحضور میشتافت و از فم مطهر اظهار عنایت می شنید. اول شخص احبا در عراق بود و بعد از وقوع فراق و حرکت موکب مبارک بمدینهٔ کبری در نهایت ثبوت و استقامت مقاومت اعداد مینمود. کمر بر خدمت بست و واضحاً مشهوداً نفوس را هدایت مینمود. چون اعلان من یظهره اللہی بمسامع اهل آفاق رسید جناب مشارالیه از نفوسی بود که قبل از اعلان مؤمن و موقن بود فرمود انا آمنا قبل ان یرتفع النداء. زیرا قبل از نداء نفس اشراق پرده از اهل آفاق برداشت. هر بینائی مشاهدهٔ انوار مینمود و هر طالبی جمال مطلوب میدید.

باری بنهایت قوت بر خدمت امر برخاست و شب و روز آرام نداشت. بعد از حرکت جمال قدم بسجن اعظم و اسیری یاران از زوراء بحدباء و خصومت مشاهد اعدا و تعرض اهل بغداد در دارالسلام باز فتوری نیآورد بلکه بکمال استقامت مقاومت مینمود. مدتی بر این منوال گذشت. شوق لقا چنان بهیجان آمد که فریداً وحیداً توجه بسجن اعظم نمود و در ایام شدت وضیق بعکا وارد گشت و بشرف لقا فائز گردید و خواهش سکنی در حوالی عکا نمود. مأذون به بیروت شده در آنجا بخدمت پرداخت و جمیع زائرین را حین حضور و رجوع خادم صادق بود و عابد فائق. بنهایت مهربانی میزبانی میکرد و در تمشیت امور حین عبور و مرور جانفشانی مینمود تا شهیر آفاق گشت.

و چون شمس حقیقت افول نمود و نیر ملاء اعلیٰ صعود فرمود، بر عهد و میثاق چنان ثبوت و استقامت بنمود که متزلزلین جرئت نفس نداشتند مثل شهاب ثاقب رجم شیاطین بود و مانند سیف قاطع ناقم ناکثین. هیچ یک از ناکثین جرئت عبور و مرور از کوی او نمینمود و اگر تصادف میکرد صم بکم عی فهم لا یرجعون بودند. مظهر لاتأخذه فی الله لومة لائم بود و لا یزعزعه صولة شاتم ظاهر و آشکار بود.

باری بر نمط و اسلوب سابق به قلبی فارغ و نیئی صادق خادم یاران ثابت بود و قاصدان آن تربت پاک و طائفان مطاف ملا اعلیٰ را بجان و دل خدمت

مینمود. و از بیروت با سکنندرون نقل و حرکت نمود و در آنجا ایامی بسر برد و منجذباً الی الله منقطعاً الیه و مستبشراً ببشارات الله و متشبثاً بالعروة الوثقی شهیرتقدیس بگشود و برفیق اعلیٰ پرواز نمود.

رفعه الله الی الاوج الاعلیٰ و الرفیق الابهی و ادخله فی عالم الانوار

ملکوت الاسرار محفل تجلی ربه العزیز المختار و علیه البهاء الابہی .

ص ۱۵

مقدمه

بقلم شیخ محی الدین کردی
ناشر متن عربی کتاب

بسم ربنا البہی الآبہی

مقاله تاریخی مطبوع در صفحات آینده بقلم دوست عالیقدر جناب محمد مصطفی بغدادی است که خود در مقام ایمان و اخلاص بسی والا و ارجمند و از خاندانی جلیل و راسخ در ایمان به این امر مبارک است . آن فقید سعید دوستی عزیز و یگانه و در غایت فضل و کرم بود . جناب بغدادی این مقاله را بنا به خواهش استاد بزرگوارم علامه فقید حضرت ابوالفضائل (*) که خود در نشر نفعات الهیه جهدی وافر و بر میثاق و عهد الهی قدمی ثابت و در تبلیغ امرالله عزمی جازم و در تاریخ حظی وافر داشت برشته تحریر در آورده است . مؤلف در این مختصر از تاریخ حیات خود و آنچه از اوضاع مربوط به

*مراجعه کنید به ص ۲۷۰ کتاب

Eminent Bahai's in the time of Baha'ul'lah.
by H.M. Balyuzi, George Ronald, Oxford 1985.

(مترجم)

ص ۱۶

تصویر

از چپ : میرزا ابوالفضائل گلپایگانی و حاجی نیاز کرمانی .

ص ۱۷

امر مبارک و قیام مبلغین در نشر امر حضرت رب اعلی و ثبات و استقامت و شہامت و صدق و اخلاصی که از آنان در سبیل انتشار امر الهی و اعلان ظهور ملکوت ربانی بر صفحه کاغذ بیادگار گذاشته است . علی الخصوص از حضرت طاهره که منتہای صدمات و بلیات را در سبیل نشر امر مالک اسماء مشاهده

نموده اند شرحی نگاشته است .

نسخه از این مثاله موجزه را دوست فاضل و ادیب ، فائق افندی (*) نزد جناب حاجی نیاز کرمانی بخط مؤلف آن پیدا نمود و چون نسخه ای خطی مزبور دارای بعضی اغلاط و کلمات نا مأنوس از لحاظ ادبی بود بعد از مراجعه و تصحیح آن اغلاط به طبع آن به صورتی که خوانندگان عزیز ملاحظه خواهند فرمود مبادرت نمودیم . امید است که این خدمت مورد قبول دوستان و ثابتان بر عهد و پیمان حضرت منان قرار گیرد .

از آستان عظمت جمال قدم مزید ثبوت و استقامت یاران را در وفاء به عهد و میثاق الهی به آستان مرکز میثاق پیوسته سائل و آرزومندم .
شیخ محی الدین الکردی

* فائق افندی اصلاً ارمنی و از مردم جبال لبنان و مقیم قاهره بوده و بعد از صعود حضرت عبدالبهاء به امتحان افتاد و از امر کنار رفت . (مترجم)

ص ۱۸

هو الله تعالی شأنه

" الحمد لله الذی فضّل المجاهدين من القائدين و هداهم سبيله الاقوام المتين و امرهم في التورات و الانجيل بان يسهروا حتى تفوزوا بلقاء رب الجليل آتينا على سبحات العلم و العرفان بقوة الاستقامة و المجد الاثيل و الصلوة و البهاء و التعظيم على الفريد الابن الوحيد المنشعب من الاصل القديم . "

و اما بر برادران محترم مخفی و پوشیده نباشد که اعلم العلماء و الافاضل حضرت ابوالفضائل امر فرمودند که این عبد ترجمه ای از احوال شخصیه و حسب و نسب و کیفیت تصدیقم را بظهور حضرت بهأالله جل شأنه و وقایعی را که از اول ظهور حضرت رب اعلی الی یومنا هذا با چشم خود دیده ام بر سبیل اختصار و ایجاز بنگارم .

و علی الله الاتکال

اسم این عبد محمّد مصطفی پسر شیخ محمّد معروف به شبل ، ابن سید

ص ۱۹

درویش ، این سید شبل ، این سید شریف ملقب به کاظمی می باشد که اجداد ام اصولاً از مردم کوفه بوده اند .

پدرم شیخ محمد شبل از تلامیذ جناب سید کاظم رشتی بود ، در سال هزار و دویست و چهل و سه هجری قمری از کوفه به بغداد آمد و بالنیابه از سید رشتی حکمت الهی تدریس می کرد و به حلّ مسائل مربوط به بشارت ظهور حضرت اعلی و جمال اقدس ابی که در آثار و کتب شیخ احمد و سید کاظم مندمج بود می پرداخت تا اینکه در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت (۱) سید رشتی به عالم بقا عروج فرمود .

جمیع تلامیذ و دوستان سید مرحوم اعمّ از آنهایی که در بغداد مقیم بودند تا دیگران که در سایر بلاد عراق سکونت داشتند از واقعه فوت حاج سید کاظم محزون و دلتنگ بودند ولیکن دقیقه ای آرام نداشتند و مراقب ظهور حضرت موعود بودند که زمانش را درک کنند .

در آن ایام فرستاده حضرت باب جناب ملا علی بسطامی در سال هزار و دویست و شصت به کوفه آمد و علناً در آنجا به تبلیغ و انتشار امر حضرت باب و نشر و ابلاغ کلمة الله و آثار منزله از قلم مبارک و کتب و صحائف آن حضرت در جمع علماء و مآلاها پرداخت ، بطوری که علماء و آخوندهای کربلا و نجف مضطرب و خائف گشتند و فریاد و ادینا ، و واشریعتا را به عنان آسمان رساندند تا آنجا که حاکم کربلا از ترس بروز فتنه و فساد و بنا بمقتضیات سیاسی حکم به حبس و توقیف جناب ملا علی داد و جمیع الواح و آثار و کتبی را که داشتند بگرفت و همه را با ملا علی به شهر بغداد عاصمه عراق فرستاد .

۱ - صعود مرحوم حاجی سید کاظم رشتی در روز نهم ذی حجه سال ۱۲۵۹ (روز عرفه) اتفاق افتاد . نگاه کنید به تاریخ نبیل صفحه ۴۲ فصل دوم ، و صفحه ۶۹ تاریخ البغداد بین الاحتمالین تألیف عباس غزازی بغدادی جلد چهارم ، و به رساله ۱۹ درس تألیف جناب ابوالفضائل . (مترجم)

ص ۲۰

در آن اوقات حاکم بغداد نجیب پاشا بود که شورش کربلا را در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت خوابانیده بود . بعد از اینکه جناب ملا علی (۱) به بغداد رسید دستور توقیفشان را صادر کرد و آثار الهیه را ضبط نمود .

ملا علی حبس شد ولی پدرم هر روز به زندان میرفت و ایشان را ملاقات می نمود و در ظرف مدّت سه ماه هر چه را که روزانه از ایشان می شنید بسمع دوستان و متحریران حقیقت میرسانید بطوریکه در این مدّت قلیل جمع کثیری

بشرف ایمان فائز شدند ، که از آن جمله افراد زیر را می توان نام برد :
جناب شیخ بشر نجفی که از مجتهدین طراز اوّل و عمرش در حدود
هفتاد و پنج سال بود ، و شیخ سلطان کربلائی و تبعه او در کربلا ، و سید محمد
جعفر ، و سید حسن جعفر ، و سید علی بشر و تلامیذ او در کاظمین ، و شیخ
محمد شیل ، و سید محسن کاظمی ، و شیخ صالح کریمای و شاگردانش که اغلب
ساکنین قراء اطراف بودند مثل شیخ عباس و ملا محمود و عبدالهادی و مهدی و
جم غفیری از ارباب عمائم و ملایان که همه در زمره محصلین و شاگردان علماء
مذکور در فوق بودند .

وقتی نجیب پاشا حاکم بغداد ملاحظه نمود که دائره امرالله روز بروز در
اتساع است ، از علماء عراق دعوتی بعمل آورد که با جناب ملا علی مناظره و
مباحثه کنند . لهذا از نجف شیخ موسی ، و شیخ نجف (۲) پسر شیخ جعفر ، و از
کربلا سید ابراهیم قزوینی ، و از کاظمین شیخ محمد حسن یاسین و شیخ حسن
اسدالله ، و از بغداد سید محمد آلوسی و سید علی نقیب الاشراف و محمد امین
واعظ شیخ محمد سعید مفتی مذهب شافعی و غیره را فرا خواند و از پدرم
شیخ محمد نیز دعوت نمود که در آن مجلس شرکت کند ولیکن چون پدرم

۱ - ملا علی بسطامی را حضرت اعلی حرف ثانی از حروف حی معرفی
فرموده اند . (مترجم)

۲ - شیخ نجف ، شیخ حسن نجفی پسر شیخ جعفر صاحب و مؤلف کتاب کاشف الغطاء و
معروف به شیخ حسن صاحب کاشف الغطاء میباشد . (مترجم)

ص ۲۱

می دانست که غرض نجیب پاشا از انعقاد آن مجلس تهیه استشهادی در ردّ
امر الهی است مسئولش را اجابت ننمود و متنکراً از بغداد خارج شد .
جناب ملا علی در آن مجلس دهشت زا حضور بهم رسانید و از او از
کیفیت ظهور و ادعای حضرت اعلی سئوال کردند و ملا علی در جواب گفت :
" انّ الروح الحق المنتظر قد ظهورا انه هوالموجود فی صحف الله و کتبه " و شروع
به تلاوت بعضی از خطب و آیات و مناجات ها از حضرت باب برای آنها کرد
بطوری که ایراد آن مطالب در آن مجلس بر علماء سخت گران آمد و عموماً
اعراض و انکار نمودند و بالنتیجه ملا علی را تکفیر نموده و فتوی بر قتلش
دادند و با این ترتیب آن مجلس مشئوم و منفور خاتمه پذیرفت .
نجیب پاشا آن استشهاد و فتوی (۱) را که علماء عراق صادر و مهر

کرده بودند به اسلامبول فرستاد .

بر حسب دستور باب عالی جناب ملا علی را که مدّت شش ماه در بغداد مسجون نموده بودند به محافظین سپردند که ایشان را با آثاری که در دست داشتند دست بسته و زنجیر کرده از طریق موصل به اسلامبول ببرند . ورود جناب ملا علی با آن وصف و کیفیت به موصل بسمت اسلامبول حرکت دادند دیگر خبری از ایشان بما نرسید .

وقتی سر و صداها خوابید و فتنه و فساد ملاها آرام گرفت ، پدرم از کربلا به بغداد آمد و یک سال تمام با کمال حکمت و تدبیر در تبلیغ و انتشار امر الهی مشغول شد و بعد از آن با جمعی از مؤمنین به قصد زیارت و تشریف بحضور حضرت رب اعلی عازم ایران شد .

وقتی که به اصفهان رسید متوجّه شد که بر حسب دستور شاه حضرت نقطه اولی را به ماکو تبعید کره اند بنابراین پدرم با بعضی از همراهانش به

۱ - رجوع کنید به مقاله تحقیقی دکتر مؤژان مؤمن در باره رسالت ملا علی بسطامی :
"The Trial of Mulla Ali Bastami- A Combined Sunni-Shi'i Fatwa against the Bab," Iran, 20(1982), 113-143.

ص ۲۲

مشهد خراسان رفتند ، و سایرین به بغداد مراجعت کردند .

پدرم و همراهانش در مشهد به حضور حضرت قدوس تشریف حاصل کردند و مدّت هفت ماه به کمال بهجت و سرور در محضر آن جناب به درک فیوضات مفتخر شدند و بعد از آن عازم بغداد گردیدند .

حضرت قدوس در ایران به نشر نفعات الله اشتغال داشتند و پدرم شیخ محمّد در بغداد و بلاد مختلفه عراق به انتشار و تبلیغ امر مبارک بذل مساعی می فرمودند تا اینکه در سال ۱۲۶۳ هجری قمری به کوفه و کربلا تشریف بردند در آن ایام حضرت طاهره در بلاد مزبور به ندای " قد ظهراالموعود و نزل رب الودود " منادی و جمیع نفوس را به اطاعت و تبعیعت از امر حضرت اعلی دعوت می فرمود .

در صحبت و مناظره با عرفا و علماء حضرت طاهره با ادّله و براهین ظهور مبارک را مدلّل می داشتند و برای آنها بیشتر از آثار مبارکه منزله از قلم اعلی و تفسیر سوره کوثر را تلاوت میفرمودند تا آنجا که علماء و ملاها مجبور به شکایت به حاکم محل شدند .

حاکم کربلا حضرت طاهره را به بغداد فرستاد و ایشان بمنزل پدرم وارد شدند . در معیت حضرتشان بعضی از علماء معروف که مؤمن به امر الهی شده بودند نیز تشریف آوردند . مثل جناب مآلاً ابراهیم محلاتی ، و جناب شیخ صالح کریمی ، و شیخ سلطان کربلائی ، و جناب آقا سید احمد یزدی والد آقا سید حسین کاتب وحی ، و سید محمد بایگانی و بعضی از اماء الرحمن از جمله والده و همشیره جناب باب الباب (که فعلاً در بشرویه از محال خراسان ساکن هستند) (۱) و مخدره ضلع آقا میرزا هادی نهری و والده ایشان که همه از ملتزمین رکاب حضرت طاهره بودند .

وقتی که حضرت طاهره بمنزل پدرم وارد شدند نفوس مختلفی در آن منزل جمع شدند و در حلّ معضلات مسائل مُنْزله در آثار مبارکه حضرت اعلی سؤال

۱ - منظور هنگام تألیف این رساله است . (مترجم)

ص ۲۳

می نمودند و از حضرت طاهره جواب می خواستند و ایشان با اجوبه کافی سئوالهای آن ها را جواب می فرمودند تا اینکه از طرف حاکم بغداد دستور رسید که حضرت طاهره به منزل سید محمد آلوسی (۱) مفتی بغداد نقل مکان فرمایند .

حضرت طاهره آن دستور را پذیرفتند و بمنزل مفتی بغداد رفتند و با او در باره ظهور جدید صحبت کردند و با ادله و راهین حقانیت امر حضرت اعلی را مبرهن داشتند بطوری که سید محمد آلوسی که مفتی بغداد بود بحقیقت ظهور اذعان کرد .

مردم غالباً در منزل پدرم مجتمع می شدند و بعضی از اوقات نیز حضرت طاهره که همیشه با دو نفر از اماء الرحمن و یک نفر هم از طرف مفتی که به حفاظت و حراست مأمور بود به آن منزل تشریف می آوردند . در آن محافل عموم احبای الهی از خاص و عام حضور می یافتند و حضرت طاهره برای آنها از سرّ امر الهی و کیفیت ظهور حضرت نقطه اولی و نسخ احکام شریعت قبل و تجدید شریعت اسلام به شریعت بیان با دلیل و برهان مذاکره و صحبت می فرمودند . رسم حضرت طاهره بر این بود که در مجالس احباب بدون حجاب ظاهر می شدند لیکن در مجالسی که اغیار حضور داشتند از پشت پرده صحبت می فرمودند .

از اینکه حضرت طاهره در مجامع احباء بدون حجاب ظاهر می شدند

بعضی از احباء متزلزل شدند و حرفشان این بود که چرا حضرت طاهره نسخ احکام شریعت قبل را می فرمایند. ولیکن اکثریت احباء ثابت و مستقیم بر امر بودند و اعتقاد داشتند که خداوند یعقل مایشاء است و در هر وقتی هر چه بخواهد می کند.

۱ - حضرت طاهره دو ماه در منزل سید محمود ابن آلوسی پسر سید محمد آلوسی تشریف داشته اند. (مترجم)

ص ۲۴

آنهایی که در معتقداتشان تزلزلی حاصل شده بود بعضی از اهالی کاظمین بودند که از آن جمله سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشر و سید طه و کاظم صوفی را میتوان نام برد.

حرف آنها این بود که ما مؤمن بحضرت اعلی هستیم که ذکرالله هستند و آن حضرت هرگز نسخ شریعت اسلام را نفرموده اند و اظهار امر جدیدی ننموده اند بلکه تأکید در اجراً احکام و فرائض دین اسلام فرموده اند و مؤکداً اجرای فریضه نماز و روزه را تأکید کرده اند و حرمت شرب دخان را مصرحاً بیان داشته اند در حالیکه حضرت قره العین از حدود و احکام تجاوز می نمایند و شریعتی را که از آباء و اجداد خود به ارث برده ایم بدون دستور و حکمی از حضرت اعلی نسخ نموده اند.

اعلم و افضل از همه در آن جمع سید علی بشر بود که اقدام بعرض عریضه و شکایت از حضرت طاهره بحضور مبارک کرد و آن عریضه را بوسیله نوروز علی (۱) که خادم سید رشتی بود به ماکو فرستاد و در جواب عریضه اش لوح منیعی (۲) نازل شد و توسط همان نوروز علی ارسال گشت و آن لوح را در قصبه کاظمین به سید علی و رفقاییش تسلیم نمود.

از بغداد پدرم و سایر احباء که مستقیم و ثابت بر امر بودند بکاظمین رفتند و در احتفالی که جمعیت حاضرین در آن جلسه از هفتاد نفر تجاوز می کرد لوح مبارک تلاوت شد در آن لوح مبارک کلماتی غرّاً و بیاناتی شتی نازل شده بود تا آنجا که در جواب سؤال او نسبت بحضرت طاهره میفرمایند:

۱ - نوروز علی خادم بیت جناب سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه بود که او نیز بابی شده بود و در روز نوروز سال ۱۲۶۴ هجری قمری در ماکو در همان ایامی که باب الباب

مشرف بود تشرف حاصل نمود و لوحی به اعزاز او نازل شد . (مترجم)
۲ - قسمتی از لوحی که در قلعه ماکو حضرت رب اعلی در پاسخ سید علی بُشر نازل
فرموده اند در صفحه ۳۳۳ کتاب ظهور الحق جلد سوم درج شده که این عبد از آن کتاب
در این جا نقل مینمایم ، در لوح خطاب به ملا احمد نازل شده است . قوله العزیز :

ص ۲۵

قوله تعالی

" و اما ماسئلت من المرآة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي القأت
الامور لها فانها امرأة صديقة عاملة عاملة طاهرة و لاترد الطاهرة في حكمها
لانها ادري بمواقع الامر من غيرها و ليس لك الا اتباعها لانك لن تقدر ان تطلع
بحقيقة شانها"

وقتی که احباء ثابتین آن لوح مبارک را زیارت نمودند همه در نهایت سرور
و ابتهاج به حمد و ثنا و نعمت و شکر حضرت اعلی پرداختند و آنها که متزلزل

((وان ما ذكُرت من مراتب الاختلاف فَمآلك الأخبار فانَ ظاهرالدينُ هو طبق
باطنه و الجَنَّة حق و النار حق و الصراطُ حق الميزان حق و أَللَعث حق و النشور
حق و كُل ما نزلَ اللهُ في القرآن فهو حَقّ و مَنْ أَنْكَرَ حَفَاً مِنْ احكام المعاد
فَكَانَما انكر صَمَدِيَةِ الرَّحْمَن و سُبُوْحِيَّتِهِ و أَنْ نَسَبَتِهِ تلك الامور الى
الْوَرَقَةِ الطَّاهِرَةِ فَاَنَّى أَشْهَدُ اللهُ بِأَنَّهَا هِيَ بَرِيئَةٌ عَنْ كُلِّ ذَلِكَ و ما
اعْتَقَدْتَ إِلَّا ما فَضَّلَ فِي كِتَابِ مُبِينٍ وَّ أَنْ فِي الدِّينِ لِلْمُؤْمِنِينَ حَقٌّ بِأَنْ
لَا يَرِدُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَحَدًا و أَنْ سَمِعَ مَنْ أَحَدٍ شَيْئًا و لم يُبَلِّغْهُ بَسْرَهُ فلا
يَحْكُمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُعْرِفَ مَبْدئَهُ و يُثَبِّتَ صِدْقَهُ فاذاً اطلع و خالَفَ عَقْلُهُ
فَلْيَرْجِعْ إِلَى الدِّينِ جَعَلَ فِي يَدَيْهِ فَصَلَ الْخَطَابَ لِأَنَّهُ إِذَا حَكَّمَ بِغَيْرِ حُكْمِهِ
فَكَانَما حَكَّمَ بِغَيْرِما نزلَ اللهُ فَأَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ عز ذكَّره فَأَنَّهُ ذُرْوَةٌ
الْأَمْرِ و سَنَامُهُ و أَنْ لِمَثَلِكَ لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَرْجِعَ الْاِخْتِلَافِ و
الْجَمَاعِ بَيْنَ الْمُتَضَادَاتِ إِلَى قَوْلِهِ و أَنْ مَاسئَلْتُ بَانَ الْوَرَقَةِ الطَّاهِرَةِ
قَدَادَعْتَ حُجِّيَّتَهُ نَفْسَهَا عَلَى غَيْرِهَا فَلَيْسَ ذَلِكَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ و لأُخَطِّبُ
جَسِيمٍ لِأَنَّ لِلْحُجِّيَّةِ مُعَانِي مَحْمُودَةَ إِلَى قَوْلِهِ و أَنَّهَا عَرَفَتْ مَقَامَ حُكْمِي و
اسْتَبَصَّرَتْ بِأَنْوَارِ آيَاتِي فَمَاللَّذِي أَتْبَعَنِي رَدَّهَا لِأَنَّهَا مَا تَنْتَقِطُ إِلَّا
بِإِدَاءِ الْمَشَقَّةِ مِنْ أَهْلِ الْعِصْمَةِ و الْأِمَارَاتِ الْمُتَشَعِّشَةِ مِنْ أَهْلِ
الْحَقِيقَةِ و كَفَى بِهَا فَخْرًا لِهَذِهِ الْفِئَةِ الْحَقَّةِ و كَفَى بِاللَّهِ عَلَى
النَّاسِ شَهِيدًا ."

متأسفانه این لوح مبارک بتمامه در جلد سوم ظهور الحق نقل نشده است و این رسم و معمول جناب فاضل مازندرانی اعلی الله مقامه بوده است که از هر لوحی قسمتی یا قسمت هائی را نقل فرموده و باقی آن لوح را مرقوم ننموده اند و معلوم نیست که اصل یا سواد آن الواح که مورد استفاده ایشان قرار گرفته است در نزد چه شخصی و یا چه محلی باقی مانده است (مترجم)

ص ۲۶

بودند از امرالله اعراض نمودند و حضرت طاهره را تکفیر کردند زیرا تجدید حدود و نسخ احکام شرع قبل برای آنها بسیار صعب و مشکل بود .
بالاخره چون امر الهی در بغداد بلند آوازه شد و زبانزد خاص و عام گردید آن شور و شوق مردم را با شرح حالی از حضرت طاهره که حتی با علماء عراق حاضر به مباحله شدند به اسلامبول گزارش دادند .
از طرف باب عالی دستور رسید که حضرت طاهره و هر کس از عرب و عجم که ارادت به ایشان دارد به ایران تبعید شوند و نیز به اطلاع حضرت طاهره برسد که اگر مایل به مباحله هستند به ایران بروند و با علماء ایران مباحله کنند .

یاور محمد آقا که از نزدیکان نجیب پاشا بود مأمور شد که حضرت طاهره و سایر اصحاب را تا خانقین سر حد خاک ایران و عثمانی بدرقه کند .
وقتی که ما بسر حد ایران رسیدیم یاور بطوری مفتون و مجذوب حسن مقال و اتیان دلیل و برهان و استقامت و شهامت حضرت طاهره شده بود که در وقت مرخصی نهایت تأسف را داشت و با خضوع و خشوع کامل و چشمانی گریان از مفارقت و دوری از مصاحبت با احباب اذن مرخصی طلبید .
همراهان حضرت طاهره در این سفر عبارت بودند از طائفه علماء شیخ صالح کریمی و شیخ محمد شبل و شیخ سلطان کربلانی ، و از سادات سید احمد یزدی و سید محمد بایگانی و سید محسن کاظمی و ملا ابراهیم محلاتی و همراه آنها سی نفر از احباء عرب همه عازم کرمانشاه شدیم تا بقریه کرد رسیدیم .

در آن محل سه روز توقّف شد و حضرت طاهره امر الهی و ادعای حضرت اعلی را علناً اعلان فرمودند و جماعتی از خوانین و رؤسای آن حدود بحضور حضرت طاهره مشرف شدند و همه اظهار تصدیق و ایمان کردند و به ضیافت و میهمانی پرداختند و گوسفندها ذبح کردند و عموماً با تمام خضوع و خشوع و احترام عرض نمودند که قبيله و عشیره ما بالغ بر دوازده هزار نفر هستند که همه جان بر کف در تحت فرمان و قیادت شما بخدمت حاضرند و منتظر فرمان و

دستور شما می باشند . حضرت طاهره به آنها تهنیت و تبریک گفتند و امر فرمودند به محل خودشان مراجعت کنند و سپس عازم کرمانشاه شدند . وقتی به کرمانشاه رسیدیم دستور فرمودند در سه محل سه خانه بزرگ تدارک شود ، یک منزل برای سکونت خودشان و اماءالرحمن و بعضی از علماء که ملزم رکاب بودند و یک خانه برای عموم احباء و منزل ثالث برای تبلیغ و اعلان عمومی امر الهی .

بر حسب فرمایش ایشان آن منازل در روز ورود حاضر شد و روز دوم آن محلی که برای تبلیغ امر معین شده بود بر عموم مردم مفتوح گردید . در آن روز جمعی از اشراف و امراء و خوانین و تجار حضور یافتند بطوریکه آن خانه با همه وسعتی که داشت ، برای علاقمندانی که گرد آمده بودند کافی نبود .

شیخ صالح کریمی شروع به تلاوت و تفسیر سوره کوثر نمود و در سمت راست او شیخ محمد شبل و ملا ابراهیم محلاتی مشغول به ترجمه و تفسیر آن بزبان فارسی شدند و هم چنین شیخ سلطان مبادرت به ترجمه کرد و وقتی که علماء دست بکار محاجه و مجادله شدند به همه جواب شافی کافی داده شد . خانم های اشراف از آن جمله حرم امیر (۱) ولی کرمانشاه بحضور حضرت طاهره مشرف شدند و ایشان از برای آنها آیات الهی را تبیین و تفسیر فرمودند و هم چنین هنگام شب بعضی از علماء و خوانین و بزرگان آن بلد بحضور طاهره مشرف شدند و از پشت پرده با آنها بگفتگو و صحبت پرداختند بطوریکه در وقت رفتن بعضی مجذوب و مفتون بودند و برخی متحیر و مبهوت بنظر

۱ - ماه باجی خانم دختر فتحعلیشاه خواهر سلطان احمد میرزا عضدالدوله نویسنده تاریخ عضدی . رجوع کنید به کتاب رجال عصر ناصری صفحه ۲۶۵ تألیف دوستعلی خان معیرالممالک (مجموعه دهم متون و اسناد تاریخی) قاجاریه .

تصویر

ایستاده از چپ به راست : احمد میرزا عضدالدوله ، جهانسوز میرزا امیر نویان .
نشسته روی صندلی از چپ به راست : مرصع خانم ، ماه باجی خانم .
نشسته روی زمین : بدر جهان خانم زن محبّ علی خان ماکوئی است که بحضور حضرت

طاهره در کرمانشاه رسید و بایی شد و از او با اسم (حرم امیر) در سفر نامه حضرت طاهره یاد شده است .

ص ۲۹

میرسیدند تا آنکه والی ولایت که مشهور به امیر (۱) بود بحضور حضرتشان مشرف شد و حضرت طاهره با او از در مکالمه و مباحثه در آمدند و ظهور مبارک حضرت اعلی را با دلائل کافی برایش ثابت نمودند بطوری که مدعن شد و تصدیق امر مبارک را کرد و هم چنین حرم ایشان و جمیع عائله و خاندانش اظهار تصدیق و ایمان کردند .

روز بروز ازدحام جمعیت و طالبین حقیقت فزونی می یافت بطوری که آن سه خانه را که در اختیار داشتیم برای اجتماع مردم کافی نبود علی الخصوص از بعد از ظهر تا سه ساعت از شب گذشته که از کثرت جمعیت عبور و مرور مشکل بود .

احباء عرب همه مأمور پذیرائی از وارین بودند و احباء ایرانی مشغول به تقریر و ترجمه آثار مبارکه .

همه روزه علماء آن شهر و کافه نفوس از حضور حضرت طاهره کتباً سئوالهائی مختلف می کردند و ایشان با کمال سرعت جواب آنها را مرقوم میفرمودند . بالاخره کار به آنجا کشید که علماء شهر مراجعه نمودند به مجتهد خودشان ، عالمی معروف که به آقا عبدالله (۲) شهرت داشت ، و از او خواستند که جواب مرقومات حضرت طاهره را اعم از رد و یا قبول بیان کند .

۱ - محب علی خان ماکوئی ملقب به امیر در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی حاکم منطقه کرمانشاه و توابع آن بود و بمناسبت همشهری بودن با او و پشتیبانی که از او در نزد محمد شاه میکرد به مقامات عالیله لشکری و کشوری ارتقاء جست و مورد توجه شاه قرار گرفت . فریه (Ferrier) از افسران فرانسوی که از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۳ در ایران خدمت میکرده و از کرمانشاه گذشته در سفرنامه ، خود تحت عنوان Caravan Journey- and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Baluchistan چاپ لندن ۱۸۴۵ او را بواسطه ظلم و

ستی که نسبت بمردم روا می داشته است به زشتی نام برده و اعمال و رفتارش را در دوران حکمرانی تقبیح کرده است ولی مشارالیه در اوقات توقف حضرت طاهره و اصحابشان در کرمانشاه به شرحی که در متن آمده است با بایی ها به رفق و مدارا رفتار کرد و با آقا عبدالله مجتهد کرمانشاه در افتاد . (مترجم)

۲ - در کتاب المائثر و الاثثار تألیف اعتماد السلطنه در باب دهم صفحه ۱۵۷ خبر مرگ آقا عبدالله را باین شرح یاد داشت کرده است : آقا عبدالله مجتهد کرمانشاهی از اجله سلاله

ص ۳۰

آقا عبدالله مذکور به والی شهر مراجعه کرد و تقاضای اخراج حضرت طاهره و همراهان ایشان را از کرمانشاه نمود . امیر (والی کرمانشاه) به او قول داد که با حضرت طاهره گفتگو نمود و نتیجه را به او اطلاع دهد . به این مناسبت والی از حضرت طاهره دعوت نمود که به منزلش بروند . حضرت طاهره مسئول او را اجابت فرمودند و با ملا ابراهیم محلاتی و شیخ سلطان کربلائی و چند تن از اماء الرحمن که در حضورشان بودند بمنزل والی رفتند .

هنگام ملاقات ، والی داستان مراجعه ملاها را با آقا عبدالله و تقاضای او را در اخراج حضرت طاهره و همراهان را از کرمانشاه عرض کرد و اظهار داشت ملاها میخواهند بدانند که قصد شما از اظهار این مطالب که عنوان می کنید چیست . حضرت طاهره فرمودند " ان النتيجة هی البشارة بظهور قائم الموعود الرب الودود و دلیله آتاه و وجوده اثابته "

امیر عرض کرد این مجتهد دلیلی دیگر بغیر از این مطالبی که ذکر میفرمائید میخواهد . جواب دادند دعا میکنیم که لعنت خدا بر شخص دروغگو باشد ، و فرمودند که مجتهد مذکور (آقا عبدالله) را با جمیع علماء و امراء در محلی که خود والی معین نماید حاضر شوند تا امرالله را با آیات الهیه

وحید بهبهانی بود که در سال ۱۲۸۹ فوت شده است . "

آقا عبدالله پسر آقا محمد علی معروف به صوفی کش پسر آقا محمد باقر بهبهانی معروف به وحید است . محمد تنکابنی در کتاب قصص العلماء در صفحه ۱۹۹ می نویسد : وقتی شیخ جعفر نجفی در کرمانشاه بر آقا محمد علی وارد شد و دید ده بیست نفر از کسانی که قبای ماهوت در بر و شالهای ترمه بر کمر دارند در حضورش ایستادند شیخ بانها گفت بنشینید و آنها امتناع کردند . پس شیخ محمد علی گفت این ها ملازمان من اند و اینها بنشینند مرا آن قدرت و سطوت نخواهد بود .

در همان کتاب میخوانیم که نور علیشاه با جمع زیادی از درویش نعمت اللمی که پیروان او بودند در کرمانشاه به آقا محمد علی وارد شدند و بدستور و حکم او همه را گردن زدند . (مترجم .)

و حتی با مباحله از برای او اثبات نمایم ، و شرط مباحله را به این گذاشتند که هر کس براه باطل باشد فی المجلس بمیرد . وقتی والی این شرط را از زبان طاهره شنید فوق العاده مسرور شد و قوت قلب حاصل نمود و به آن مجتهد امر کرد که زمانی را برای صحبت و مباحله معین کند . همینکه او این مطلب را شنید تمارض کرد و متعذّر به ناخوشی شد و بعنوان کسالت بخارج شهر نقل مکان کرد و در باغی مخفی گردید .

مجتهد مزبور نامه ای مبنی بر شکوه و شکایت به حاج ملا صالح پدر طاهره و حاج ملا تقی و حاج ملا علی برغانی اعمام ایشان به قزوین نوشت و در آن از اعمال حضرت طاهره و مجاهدات ایشان در تبلیغ و انتشار دیانت بابی و طلب مناظره و مباحله با علماء برای اثبات نسخ شرع قدیم و ظهور شریعت تازه شکایت نمود و التماس کرد که بعضی از اقوام و اقربا را به کرمانشاه اعزام دارند و حضرت طاهره را بقزوین ببرند ، و نیز شرحی به سرتیپ صفر علی خان قزوینی که در کرمانشاه فرمانده قشون بوده بنویسند تا برای اعزام حضرت طاهره بقزوین با آنها همراهی و کمک کند .

بعد از پانزده روز یا بیشتر ، چهار نفر از اقوام والد و عموهای حضرت طاهره که از علماء متنقذ بودند به کرمانشاه رسیدند و بدون اطلاع و خبر والی کرمانشاه با سرتیپ صفر علی خان که فرمانده قشون کرمانشاه بود برای اخراج حضرت طاهره از کرمانشاه و اعزامشاه به قزوین مشاوره کردند . در روز دوم ورود آنها به کرمانشاه قبل از طلوع آفتاب دیدیم که آن سه منزلی که محل سکومت احباء بود بوسیله سربازها محاصره شده است . در پیشاپیش سربازها صفر علی خان و سایر صاحب منصبان نظامی داخل منازل شدند و جمیع وسائل و اثاثیه ای را که داشتیم جمع کردند و بخارج بردند و نیز برای بردن حضرت طاهره به قزوین یک مکاری که بیست رأس قاطر داشت حاضر کرده بودند که حضرت قرّة العین را بسمت قزوین سوق دهند .

در این وقت حضرت طاهره چادر پوشیدند و در میان آن ها بالحن رسا و گویا فریاد زدند که " قد ظهر الموعود یا ایها الغافلون قد ظهر رب الودود و انتم

بالاخره صفر علی خان خبیث برخاست و شروع به زدن شیخ صالح کربعی نمود و بعد از او ، مین باشی که فرمانده صد نفر سرباز بود به ضرب و آزار شیخ

سلطان و مآلاً ابراهیم محلاتی پرداخت و سربازها تمامی اسباب و وسائل را جمع نموده بار قاطرها کردند و ما را به جبر و زور به محلی خارج از شهر منتقل نمودند. اما احباء عرب که در شهر باقی مانده بودند عبارت از بیست و پنج نفر بودند که در همان منازل محبوسشان کردند و درب های ورودی آن خانه ها را به روی آنها قفل کرده و محافظ گذاشتند که کسی خارج نشود. بعد از اینکه جمیع نقود و جواهر آلات ما را گرفتند در نقطه ای که تا شهر دو ساعت فاصله داشت سرا پرده ها را نصب کردند، نظامی ها رفتند و ما ماندیم.

و اما آن چهار نفر قزوینی: یکی از آنها مردی مسن و عاقل و نجیب بود که سنین عمرش به هفتاد سال بالغ می شد. وی نسبت بحضرت طاهره محبت داشت ولیکن آن سه نفر دیگر از هیچ جسارت و اهانتی مضایقه نمی کردند و دائماً به شتم و ضرب احباء می پرداختند.

خلاصه حضرت طاهره نامه ای به والی نوشتند و او را از وقایعی که اتفاق افتاده بود آگاه فرموده و از صدماتی که از سرتیپ و نظامیانش بر احباء وارد آمده بود، و توقیف بیست و پنج نفر از احباب یا بیشتر را در منازل آنها، و هم چنین توقیف دواب و چهار پایان را شرح داده و آن نامه را بوسیله شیخ سلطان کربلائی برای والی فرستادند.

وقتی شیخ سلطان به دارالحکومه رسید قراول ها راهش ندادند ولی او به هر وسیله که بود خودش را به والی رسانید. والی بعد از اطلاع بماوقع بسیار متحسر و محزون شد و اول امر به استخلاص احبائی نمود که در آن منازل محبوس شده بودند و با آنها در کمال اعزاز و احترام رفتار کرد و سپس امر به احضار سرتیپ مذکور داد و بمناسبت جسارتی که کرده بود او را توهین و تحقیر نمود و اموالی را که پسرش و بعضی دیگر از صاحب منصبان از احباء گرفته

ص ۳۳

بودند اعم از جواهر آلات و پول نقد همه را پس گرفت. والی جواب مرقومه حضرت طاهره را بنگاشت و توسط شیخ سلطان کربلائی تقدیم نمود و بیست و پنج نفر احبائی را که مسجون ساخته بود آزاد کرد و با آنها مقادیری از تحف و هدایا و مقداری قند و حلویات بحضور حضرت طاهره ارسال داشت.

وقتی شیخ سلطان و سایر احباب مراجعت کردند و نامه والی را تقدیم نمودند معلوم شد که والی در آن نامه از حضور حضرت طاهره تمنا کرده است که حضرتشان و جمیع همراهان بشهر مراجعت کنند و توضیح داده بود که جمیع این فتنه و فساد بدون اطلاع او بوده است و تمهید این مقدمات همه بواسطه غدر

و نفاق آقا عبدالله رئیس العلماء بوده که از حضور در مجلس مناظره و قبول شرط مباحله سر باز زده است .

حضرت طاهره مجدداً به او مکتوبی نوشتند و او را بشارت به حسن خاتمه و ورود بملکوت الهی دادند زیرا آن شخص محترم تا حدّ امکان به نصرت امر الهی پرداخته بود .

مدّت توقف ما در کرمانشاه مجموعاً به چهل روز بالغ شد و سه روز هم در چادرهایی که به فاصله دو ساعت دور از شهر بود زندگی کردیم .
اما بعد از اینکه متجاوز از سی نفر احباء عرب که در شهر مسجون شده بودند به حضور حضرت طاهره رسیدند ، در قلوب آن سه نفر قزوینی که نسبت به احباء جسارت کرده و آزار رسانیده و به هتاک و رذالت زبان گشوده بودند وحشت و هراس غالب شد و چون خودشان را مقهور در دست احباء مشاهده نمودند همه به عذر خواهی برخاستند و در حضور حضرت طاهره به خاک افتادند و ساجد شدند و رجای عفو و بخشش از حضورشان کردن .
حضرت طاهره آن ها را امر به مراجعت به قزوین فرمودند و آنان بواسطه اعمال رکیکی که مرتکب شده بودند بر خود ترسیدند و همان شب اسب های خودشان را سوار شده مضطراً و خائفاً فرار کردند .

بعد از آن حضرت طاهره و جمیع همراهان عازم همدان شدند . چون به قریه صحنه رسیدیم اهالی محل تمنای تشرّف بحضور حضرت طاهره را کردند .

ص ۳۴

حضرت طاهره مسؤل آن ها را اجابت فرمودند و بعد از اینکه اهالی محل جمع شدند حضرت طاهره شروع به صحبت کردند و بشارت ظهور قائم موعود و مهدی منتظر را بطور وضوح و کمال صراحت بیان نمودند و برای آنها از آیات کتاب بیان تلاوت کردند بطوری که از برکت کلمة الله و تأثیر انفاس قدسیه حضرت طاهره و شدت بلاغت و فصاحت بیان ایشان قلوب جمیع منقلب گردید و متأثر و منجذب و مفتون امر الهی شدند و عموماً اظهار ایمان نمودند و اجازه خواستند که با جمیع اقارب و منسوبانشان برای نصرت امر الهی با ما همسفر گردند .

مدّت دو روز جمیع ما در آن قریه میهمان حضرات بودیم و روز سوّم عازم همدان شدیم . بعد از ورود به همدان حضرت طاهره با خانم هائی که همراه بودند و چند نفر از علماء یعنی شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی به خانه هائی که از قبل مخصوص آن ها تهیّه شده بود تشریف بردند و سایر احبا در محل های دیگر رحل اقامت افکندند ، تا اینکه اخوان حضرت طاهره از قزوین رسیدند و از حضرت طاهره به کمال خضوع و احترام

استدعا کردند که به قزوین تشریف بیاورند و آن ها به خدمتگذاری قائم باشند .
حضرت طاهره تمنای آنها را پذیرفتند ، مشروط به اینکه موافقت کنند که
مدّت نُه روز در همدان توقف فرمایند تا امرالله را به اهل همدان ابلاغ کنند و
حجّت را بالغ فرمایند .

حضرت طاهره مکتوبی بسیار بلیغ و متین به اعلم علمای همدان نوشتند
و او را به قبول شریعه الهی دعوت نمودند و بشارت ظهور قائم موعود و رسول
رب ودود را به او اعلان فرمودند و آن نامه را بوسیله ملا ابراهیم محلاتی برای
او فرستادند .

وقتی ملا ابراهیم بمنزل او وارد شد ملاحظه نمود که آن اطاق مملوّاز
علمای همدان است که بحضور آن مجتهد آمده بودند . ملا ابراهیم آن مکتوب را
به دست مجتهد داد و از برای او از آیات کتاب مقدس بیان تلاوت نمود و از
عظمت امر حضرت اعلی سخن گفت . این سخنان بر مجتهد گران آمد و

ص ۳۵

بحاضرین فرمان داد که ملا ابراهیم را آنقدر بزنند که هلاک شود . آنان که همه
دارای حمیّتی جاهلانه بودند هجوم کردند و با ضربات دست و پا بشدّتی آن مرد
مؤمن را زدند که از حیاتش قطع امید کردند . مضروب و خون آلود پاهایش را
گرفته و کشان کشان بکنار کوچه اش انداختند .
از قضا شخص خیر اندیشی از آن راه می گذشت ، ملا ابراهیم را شناخت
و چون دید هنوز رمقی از حیات در وجودش باقی است او را به دوش کشیده
به بیت حضرت طاهره آورد . وقتی چشم حضرت طاهره بر او افتاد آثار بهجت و
سرور در سیمای ایشان ظاهر شد . ملا ابراهیم را مخاطب قرار داده فرمودند : " ای
رحمت خدا بر تو باد و خوشا به احوالت که وجودت را در سبیل حضرت اعلی
فدا نمودی " بالاخره بعد از هفت روز بهبودی در وجود ملا ابراهیم ظاهر شد و
حضرت طاهره عازم قزوین شدند .

اخوان ایشان و هم چنین اماءالرحمانی که در محضرشان بودند و شیخ
صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی ، و از سادات سیّد احمد یزدی و سید محمد
بایگانی در آن سفر در حضور حضرت طاهره بودند .

اما مرحوم والد شیخ محمد شبل ، و شیخ سلطان کریلای با سایر احباء
عرب تا مدّت سی روز بعد از عزیمت حضرت طاهره بقزوین در همدان توقف
نمودند .

در قزوین حضرت طاهره به عموم احباء امر فرمودند که به بغداد مراجعت
کنند لذا اکثر احباء که در معیت حضرت طاهره به ایران آمده بودند به بغداد

برگشتند بغیر از جناب درویش مگوتی و دامادش صالح و پسرش جواد و عبدالهادی زهیر آوی و حسن حلاوی و سعید جباوی که با ما در قزوین ماندند . در قزوین خانه ای بدست آورده ساکن شدیم و منزل ما خانه ای بود در نزدیکی های منزل حضرت طاهره که غالب از اوقات به آن خانه تشریف می آوردند و شرفیابی حاصل می شد .
من در آن ایام در حدود ده سالی داشتم پدرم می فرمود که بعضی از عرائض را به حضور حضرت طاهره عرض کنم و جواب بگیرم . حضرت طاهره

ص ۳۶

هر روز به آن منزل می آمدند و یک ساعت توقف می فرمودند و اغلب در حضورشان چند نفر از نسوان که از طرف پدر و عمویشان تعیین شده بودند و هم چنین چند نفری از تلامیذ عمویشان که مراقبت می کردند همراه ایشان بودند .

به این ترتیب یک ماه تمام در قزوین ماندیم ، یک روز در وقت تشریف امر فرمودند که به احباء بگویم از قزوین خارج شده به طهران که محل تجلی اسرار ظهور الهی است توجه نمایند . روز دوم که مشرف شدم فرمودند به پدرت ابلاغ کردی ؟ عرض کردم فرمایش شما را ابلاغ کردم ولیکن طهران را به مقام طاهر و مقدس تأویل کردند . فرمودند خیلی خوب برو و به آنها بگو به قصد قم عزیمت نمایند . دستور ثانی را که به آنها ابلاغ کردم . گفتند مقصود حضرت طاهره از عزیمت به قم قیام بر نصرت امر الهی است . در یوم ثالث که زیارتشان کردم از من پرسیدند آیا پیام من را به انجماعت ابلاغ کردی ؟ عرض کردم بلی ولیکن عرض میکنند مقصود از توجه احبا به قم قیام به خدمت به امر الهی است . تبسم فرموده فرمودند : (برو به آنها بگو عازم مشهد مقدس در خراسان شونم .)
مراجعت کرده به آنها گفتم حضرت طاهره فرمودند به مشهد بروید . گفتند مقصود از توجه به مشهد وصول به مقام مشهد نفس رحمانی است که محل شهود نفوس زکیه است .

روز چهارم که مشرف شدم فرمودند (آیا به والد و همراهان پیام من را ابلاغ کردی ؟) عرض کردم بلی ولیکن میگویند مقصود شما از توجه آنان به مشهد وصول به مشهد ملکوتی و مشاهد نفوس است . از این حرف متغیر شده و به این عبد فرمودند که به آنها بگویم : (جمیع از قزوین خارج شوید زیرا اتفاق عظیمی در قزوین روی خواهد داد که از حدوث آن واقعه قزوین به لرزه خواهد افتاد و خون شما همه ریخته خواهد شد ، در حالیکه خداوند برای شما کارهای مهمی مقدر فرموده . مخصوصاً برای تو و پدرت شیخ محمد .)

من بمنزل مراجعت کرده امر صریح و مبرم ایشان را به اطلاع همه
رسانیدم . گفتند مراجعت کن و عرض کن که چرا شیخ صالح کریبی و ملاً

ص ۳۷

ابراهیم محلاتی با ما از قزوین خارج نمی شوند . این عبد مراجعت کرده و
عرائض آن ها را به عرض حضرت طاهره رسانیدم . فرمودند برگرد و به آنها بگو
(زمان شهادت شیخ صالح کریبی و ملاً ابراهیم فاضل محلاتی در رسیده است و
امر شهادت برای آنها حیات و زندگی باقی است " اقتلونی یا ثقاتی انّ
فی قتلی حیاتی " ولیکن وقت شهادت شما هنوز نرسیده و اگر خودتان را به
کشتن دهید در عداد شهداء محسوب نمی شوید و در ردیف اموات قرار خواهید
گرفت .) سپس مراجعت کرده و آنچه شنیده بودم به آنها گفتم . در همان روز ما
به اتفاق شیخ سلطان عازم طهران شدیم و جناب شیخ درویش مکوئی و
همراهانش بسمت قم عزیمت نمودند .

بعد از پانزده روز قضیه قتل حاج ملاً تقی رئیس علمای قزوین پیش
آمد ، زیرا هر روز به منبر میرفت و به جنابان شیخ احمد احسائی و سید کاظم
رشتی که مبشرین بظهور حضرت اعلی بودند لعن میکرد و هم چنین حضرت
اعلی را سبّ و لعن می نمود و مردم را به دشمنی و عداوت با مؤمنین تحریک
می کرد و اغوا مینمود تا اینکه خداوند کسی را مسلط فرمود تا از او انتقام
بگیرد .

دشمنان ظالم این تهمت را به شیخ صالح کریبی و ملاً ابراهیم محلاتی
نسبت دادند . ملاً ابراهیم را در قزوین شهید نمودند و شیخ صالح را به تهران
فرستادند در صورتیکه آن دو مظلوم در قتل آن مرد لعین (ملاً تقی) دست
نداشتند و از تهمت مبرا بودند .

بعد از اینکه شخص قاتل ملاحظه نمود که ملاً ابراهیم را بدون گناه و در
کمال شقاوت و عدوان شهید نمودند و شیخ صالح را در طهران مسجون ساختند
و قصد شهادت او را دارند شخصاً در حضور حکومت حاضر شد و اقرار به قتل
ملاً تقی نمود . اسم آن شخص طاهر خباز شیرازی بود . اما وقتی که همه دانستند
که قاتل مجتهد شخص ناتوانی است اعتراف او را قبول نکردند بلکه اصرار
ورزیدند که قاتل همان دو مجتهد فاضل مذکور می باشند و آن خباز را که
اعتراف بقتل ملاً تقی کرده بود نکشتند بلکه او را به محبس انداختند و او

ص ۳۸

بالاخره از زندان فرار کرد . شیخ صالح را در وسط میدان طهران شهید کردند .

ما دو روز قبل از شهادت شیخ صالح عازم بغداد شدیم و از احتیای عرب
غیر از دو نفر باقی نماند. یکی جناب حاجی محمد کراذی که به قلعه طبرسی
رفته در ظلّ لواء حضرت قدوس در آمد و دیگری سعید جباوی که او نیز عازم
قلعه طبرسی شد و هر دو نفر در جنگ های آن قلعه بمقام شهادت رسیدند.
از مجموع اصحاب قلعه که سیصد و سیزده نفر بودند دو نفرشان عرب
بودند و بقیه ایرانی. حاج محمد کراذی مرد شجاع و نیرومندی بود و در ایام
جوانی فرمانده هزار نفر سپاهی بوده و در میدان عدیده جنگ، از جمله در
جنگ مصر با فرانسه شرکت کرده بود.

او بعدها به بغداد آمد و به دوستان سید کاظم پیوست و در قلبش نار
محتب الله اشتعال یافت و بانتظار ظهور رب اعلی بود. این مرد آدمی امّی (یا
عامی) و بی سواد بود. نه می توانست بخواند و نه می توانست بنویسد
ولیکن شاعری ماهر و ادیبی توانا بود از جمله قصائد او قصیده ای است در
مدح سید رشتی که با این بیت شروع می شود:

و مجهولة ثاء الانام بوصفها سوی العالم القطریف جرثومة الفخر
تقمصها طفلاً و حین بلوغه ابان خفی السرفی النهی و للامر
تا اینکه میگوید:

فيا منقذی من لجة الجهل و العمی و یا حافظی من حیث ادری و لا ادری
وانت و ایم الله للفتنة التي اشارلك الرحمن من محکم الذکر
این شخص هنگامی که موفق بحضور حضرت طاهره شرفیاب شد و
قصیده راثیه (با قافیه را) را در مدح و ثنای حضرت اعلی سروده بود که مطلع
آن این است:

"من یحرص یمیزالناس کلهم من حیرت فوارة القدر"
"تری الوجود کتاباً و انت احرفه اجلی بیان من الایات و السور"
او همیشه آرزو داشت که در صف ناصربین امر الهی در میدان خدمت

ص ۳۹

باشد تا اینکه در جرگه احباب به خدمت حضرت قدوس و جناب باب الباب به
قلعه طبرسی شتافت. آن اوقات از سنین عمرش هشتاد سالی میگذشت ولیکن
فوق العاده قوی البنیه و متهور و شجاع بود. بعد از اینکه به قلعه رسید بمرض
فلج مبتلا شد اما پر هیجان و با حرارت بود و از حضرت قدوس رجای شهادت
در سبیل امر الهی می نمود تا اینکه گلوله توپ بر او اصابت کرد و شهید شد و
بملکوت ابهی خرامید.

اما سعید جباوی از مردم بغداد و اصلاً از اهالی جبّه (قریه ای در ساحل

فرات) بود او مردی سلیم النفس، گشاده رو و مخلص بود و دائماً به ذکر الهی متذکر و فوق العاده بشاش و خندان بود. او نیز موفق بخدمت حضرت قدوس شد و از زمره اصحاب قلعه بشمار آمد. در یکی از شبها که حضرت باب الباب به قصد شبیخون به لشکر اعداء از قلعه خارج شدند و او هم در رکاب ایشان بود. از طرف اعداء تیری به شکمش اصابت نمود و او زخم وارده بر شکمش را با دست گرفت و بی اختیار خنده را سر داد و با همان خنده عجیب بدار بقا شتافت.

قبل از مراجعت به بغداد ما در طهران توفیق زیارت حضرت باب الباب ملاً حسین بشروئی را که آن موقع از طهران عازم مازندران بودند یافتیم. وقتی که به بغداد رسیدیم مرحوم والد آشکارا به تبلیغ امر پرداخت و همه شبها محافل عظیم تشکیل می شد و احباء در آن منازل حاضر می شدند. تا اینکه اخبار محاصره قلعه به بغداد رسید، در آن وقت حضرت قدوس و حضرت باب الباب در قلعه طبرسی تشریف داشتند و مقصود اعداء از محاصره قطع ارتباط قلعه با خارج بود.

در کاظمین جناب حاج عبدالمطلب تاجر برای رسانیدن کمک به اصحاب قلعه احباء را دعوت فرمود. پنجاه نفر از احباء عرب عازم مشارکت و همراهی با مؤمنین در قلعه طبرسی شدند و برای حرکت مجهز گردیدند از آن جمله شیخ عزیز و شیخ بصّار از کربلا، و مهدی زهیراوی و طعمه و علاّوه و محمد بحرانی و علی فارس و بندار از بغداد و عیسی کرادی و جواد و عبدالحسین بودند.

ص. ۴۰

حاجی مذکور از مال و دارائی خودش جمیع وسائل آن عده را فراهم نمود که زودتر خودشان را به مازندران برسانند و از اصحاب قلعه که محصور بودند دفاع کنند. متأسفانه ورود آن عده به حدود مازندران مصادف بود با وقتی که لشکریان اعداء بحد وفور در آنحوالی مجتمع شده و جمیع راه های ورود به قلعه را مسدود کرده بودند.

بناچار بعد از پنج ماه با کمال حزن و تأسف به بغداد مراجعت کردند و از عدم توفیقی که نصیبشان شده بود محزون و دل‌تنگ بودند.

در وقت مراجعت شش نفر از آن عده از شدت برودت هوا و کثرت برف و سرما در بین راه هلاک شدند و به رتبه شهادت نائل گشتند طوبی لهم.

بعد از سه ماه که از مراجعت آنها گذشت خبر شهادت حضرت قدوس و حضرت باب الباب و جمیع اصحاب قلعه به بغداد رسید. در حالی که جم غفیری از دشمنان امر را از دم شمشیر گذرانده بودند که آن وقایع به تفصیل ذکر شده و

در تاریخ امر مذکور است .

و اما داستان زندگی حضرت طاهره از مسافرتشان از قزوین الی بدشت و تفصیل وقایع آن ایام الی حین شهادتشان و توقیفشان در منزل محمود خان کلانتر در نزد اهل بها در ایران معروف و مشهور است .
و اما احبای عراق هر چه بیشتر مورد اذیت و آزار غافلین میشدند حرارت محبت الله بیشتر قلبشان را مشتعل میساخت و با مسیحیان و یهودیان بغداد بمذاکرات امری و مناظرات می پرداختند .
در یکی از جلسات مناظره با مسیحیان من هم حضور داشتم . مرحوم پدرم با آنها در باره میزان معرفت حق صحبت میفرمود و موازین چهار گانه عقل و نقل و حس و اشراق را که مذکور داشتند مردود شمرد .
یک نفر از علماء مسیحیان برخاست و این عبارات را اظهار داشت که بعضی از آن در خاطر من مانده است :

یا من سئل مستفهماً عن معتقد دین المسيح
هاک الجواب مسدداً من کتاب برهان الصریح

ص ۴۱

تا آنجا که میگوید :

إذا اردت الوزن لم تزن و زناً سجيح
عليک (۱) بمیزان العقل فکر تستریح

حضرت والد ناموزونی عقل را چنین اثبات فرمود که عقول مختلف است و این علماء بودند که حضرت مسیح را به میزان عقل و نقل مصلوب نمودند و آنهایی که مؤمن شدند و به او ایمان آوردند بواسطه تأثیر نفوذ کلمه او مؤمن شدند نه با تفکر و نه کتابی که در دست شما است و در آن بصراحت می فرماید :

" إذا طهر نبی اوحالم حلم و قال اعبدوا آلهة لم تعرفوها انتم و لا آبائکم فلوقته یقبل قتلاً ذلک التي اوحالم الاحلام " الی آخر .

حال اگر بخواهیم بر اساس میزان عقل و نقل بظاهر عبارت آیات توجه کنیم لازم می آید که اطاعت قوم یهود را بکنیم برای اینکه اصل مطلب که در تورات و انجیل مذکور شده حلم است و ظهور رب سماوی که نه آنها می دانند و نه پدرانشان می شناختند . پدرم دلائل آنها را رد فرمود و بالاخره کار به تعارف و مجامله کشید و مطران به پدرم گفت که الحق مردی فیلسوف و دانشمند هستی و معتقدات دین شما قوی تر از دین اسلام است . احبا همه مسرور و خوشحال شدند و مسیحیان متحیر و مبهوت ماندند .

و اما مناظره با یهودی ها اکثر آنها با لجاج و عناد وارد بحث می شدند و میگفتند کسی که موعود تورات است و باید ظاهر بشود ناچار است که دیانت یهود را ترویج کند و تأیید نماید و حتی یک حرف از احکام الله را که در تورات نازل شده است نسخ ننماید زیرا احکام منزله در تورات احکامی است که قبل از آن وجود نداشته است و من عندالله نازل شده و مسلم است که خداوند باقی و

۱ - این شعر مطابق با اصلی است که خوانده شد ولیکن خوانندگان توجه داشته باشند که در این ابیات رعایت اوزان شعری و قوانین عروضی نشده است و بیشتر به نثری مسجع شبیه است تا با شعر عربی فصیح و نیز معنی بیت آخر نامعلوم است . شاید به این صورت باشد :

(انک اذا اردت الوزن الصحيح فعلیک بمیزان العقل فکّر تستریح)

ص ۴۲

بر قرار و امرش الی الابد دائم و پایدار است و در قرون و اعصار زائل نخواهد شد .

خلاصه کلام این است که پدرم با رفق و مدارا با آنها رفتار می کرد و آنان در کمال ناراحتی و عصبانیت مواجه می شدند ، تا اینکه در خانه خاخام باشی با سایر علماء یهود مجلسی ترتیب داده شد و در آن مجلس جناب سید محسن کاظمی و کاظم عرقچی و صالح قزاز در خدمت پدرم حضور داشتند . بعد از اینکه پدرم از تفهیم حقیقت به آنان مأیوس شد از آنان سؤال فرمود که آیا احکامی که قبل از حضرت موسی بوده است من جانب الله بوده یا نه ؟ آیا عمران پدر موسی عاقل بود یا جاهل ؟ جواب دادند عاقل بود . پدرم گفت در امر ازدواج با عمه چه میگوئید ؟ گفتند حرام است . پدرم پرسید پس چطور عمران با عمه اش (یوکاید) ازدواج کرد و از آن مزاجت حضرت موسی بوجود آمد ؟ آیا این زناشوئی حلال بوده است یا حرام ؟ اگر بگوئید آن عمل حرام است پس موسی حرام زاده است در صورتیکه او کلیم الله بود و اگر بگوئید این عمل حلال است و حضرت موسی به امر الهی آن را حرام کرده است شما بحقیقت واقع اقرار کرده اید زیرا خدا یفعل ما یشاء است و قادر است که هر قانونی را محو کند یا ثبت نماید . بنابراین امر مزاجت با عمه حرام شد و با دختر عمه حلال گردید . بدینوسیله با دلائل عقلیه و نقلیه آنها را مجاب کرد در میان آنها کدورت ظاهر شد و بالاخره شراب بمیان آمد . در اینوقت پدرم و احبائی که بودند برخاستند . اما پدرم همیشه با مردم مماشات می کرد و با حکمت رفتار می نمود و جهرأ و

علناً به تبلیغ امر الهی مشغول بود تا اینکه خبر شهادت حضرت اعلی که در روز بیست و هشتم شهر شعبان مطابق با اوّل تموز در میدان صاحب الزمان در شهر تبریز اتفاق افتاد به ما رسید .

البته در نزد خاص و عام مسلم است که هیكل اطهر را معلق آویختند و وجود مبارک را به رصاص کین و سهام بغضاء مشبک ساختند . در غره رمضان همان سال پدرم به افق اعلی صعود کرد و به ملک باقی شتافت . خوشحال او زیرا زنده نماند و آن دوران مهیب و خوفناک زمان فترت و

ص ۴۳

تشتیت و تفریق احبا را ملاحظه نکرد . بطوری بود که هر کس زبان به تبلیغ می گشود خودش را کسی می شمرد و یکی از مرایای حضرت اعلی میدانست . علی الخصوص وقتی که واقعه شهادت مبارک روی داد و صاعقه امتحان و تند باد افتتان ارکان عالم را متزلزل ساخت و در امر الهی هرج و مرج پدیدار شد . هر کس پیرو یکی از نفوس شد که خودش را یکی از مرایای دوره بیان می دانست مثل مردمی که پیرو صبح ازل شدند و جماعتی که معتقد به شیخ علی دیاس گردیدند و گروهی که همراه سید علاو گشتند . باین مناسبات هست که خداوند علی اعلی را شکر گزارم که وفات پدرم دو روز بعد از واقعه شهادت حضرت اعلی اتفاق افتاد .

بعد از شهادت آن حضرت احباء متفرق شدند و هر کس هر چه می خواست میکرد تا خداوند علی اعلی بر بندگانش منت گذاشت و اب سماوی حضرت بهاءالله البهی الابهی اظهار امر فرمود و جمیع اغنام الهی را در ظرف مدّت چهل سال از ورطه هلاک نجات بخشید و در ظلّ کلمه مبارکش در آورد و برحمت و اسعه حضرت قیام به تهذیب اخلاق و اصلاح نفوس کرد و از جمیع بندگانش عهد و ثبق و پیمان غلیظ گرفت که بعد از عروج وجود عنصرتش از عالم فنا به افق بقا جمیع اهل بهاء و متمسکین بعروه و ثقی به من اراده الله فرزند وحید و فریدی که او را در یمین خود جالس فرمود و به اسامی غصن اعظم و غصن القدس و سر الله الاقدم و عباس خطاب میفرمود که اهل بها توجه کنند . آنحضرت مقام جمال مبارک را درک فرموده وجود مبارک خودش را به نام عبدالبهاء معرفی فرموده و مقام عبودیت را در آستان والد مقدس خود اثبات فرموده است .

حمد و شکر حق را سزاوار است که اهل بها را متوجه بحضرت من اراده الله موفق فرمود تا از اصحاب یمین شوند و مقام یمین رتبه حضرت عبدالبهاء است .

اگر بخواهم مشاهدات خود را از ایام توقف حضرت بهاءالله در مدّت دوازده سال که شهر بغداد بقدم اطهرش مزین بود بنگارم و از فضائل و اخلاق

ص ۴۴

حضرتش و از علوم لدنیّه و جذبات قدسیه ذات مبارکش ، و از احیای نفوس میّته ، و شفای مریضان از امراض نفس و هوی ، و اعطاء بصیرت و بینائی گمراهان ، و تنویر عقول مظلّمه ، و تهذیب اخلاق نفوس بنویسم قلم این ناتوان عاجز است تا حق مطلب را ادا کرده باشم . خصوصاً اگر بخواهم از صدمات وارده از ناقضین عهد اعلی بعد از شهادت حضرت نقطه اولی نسبت به توجّه احباء به " من یظهره الله " برشته تحریر آورم .

یحیی که به صبح ازل ملقب و از منسوبین حضرت بهاءالله بود نقض عهد کرد و از اهل بها دوری جست و به نشر اراجیف و شبهات پرداخت و مدعی بود که موعود کتاب بیان بعد از گذشت دو هزار سال از شریعت بیان ظاهر خواهد شد . خداوند علی او را مخدول و مطرود فرمود .

هم چنین در این اوقات ناقض اکبر در برابر مرکز عهد و میثاق و نیر آفاق قد علم کرده و صدور احباء را به وساوس شیطانی و نقض عهد الهی و خصومت و دشمنی با فرزند وحید حضرت بهاءالله و اعراض از جمال بی مثل و فریدش می آلاید ولیکن خداوند فرع منشعب از اصل قدیم را نصرت فرمود و ناقض اکبر را پریشان ساخت و او را به پرتگاه سافله انداخت .

بهر حال احبای الهی که به سرّ ظهور واقف و آگاهند میدانند که در هر وجودی اندیشه و خیالی و برای هر ظهوری معارض و دجالی است و این سنتی است الهی و باقی و هذه من سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا .

والبهاء على اهل البها الذين عرفوا الحق و توجهوا الى الله بالصدق و انقطعوا عن الهوى و العافية للمتقين .

ص ۴۵

۲

شرح حال حضرت طاهره
بقلم جناب شیخ کاظم (سمندر)

هوالمستعان فی کل حال

خدمت علیا مکرمه محترمه همشیره روحانی امة الاعلی دکتر

مودی خانم علیها بهاء الله عرض میشود: بعد از زیارت لوح مبارک حضرت مولی الوری روح ماسواه فداه نامی آن محترمه دانسته شد که باید شرح احوال بعضی اماء الله محترمتا معروفات را که در این امر زحمت و محنت کشیده اند و بلایا و مصیبت دیده اند بنگارید و حضرات آقایان ایادی و اهل محفل روحانی از قزوین تفصیل احوال حضرت قره العین جناب طاهره سلام الله علیها را از اینعبد مسکین خواسته اند و این بسیار روشن است که با استیلاء ضعف و پیری قوه انشاء و دبیری برای این ناتوان نمانده ولی محض اطاعت لوح امنع اقدس، و فرمان برداری محفل مقدس، متوکلاً علی الله بقدریکه از حضرات سابقین و سابقات در امر شنیده و دانسته شده تحریر میشود رجا اینکه جمیع خوانندگان از سهو و نسیان و خطا و نقصان آن صرف نظر نمایند و علی الله التکلان.

ص ۴۶

هوالله تعالی

در آغاز ظهور نقطه اولی جل ذکره الاعلی در شهر قزوین از جمله علمای بزرگ سه برادر از اهل برغان بودند که بر مسند ریاست علمیه ساکن و نافذ الحکم، و قبول عامه داشتند و از آثار بزرگ آنها مسجد و مدرسه و عمارت و غیره و بقیه ذریه موجود است. بزرگتر آنها حاج ملاً تقی نام داشته که نسبت بمرحوم شیخ احمد احسائی و حضرت نقطه اولی در منبر بد میگفته و لعن و طعن مینموده. برادر دیگر حاج ملاً صالح نام بوده که شخص سالم بی غرض و صالح بی مرض بوده، و برادر دیگر مرحوم حاجی ملاً علی که هم از ارادت کیشان مرحوم شیخ احسائی و سید رشتی بوده و هم بحضرت نقطه اولی ایمان آورده که ذکر ایشان در کتاب مبارک ایقان ثبت است و در آن عصر و عهد در میان مجتهدین و رؤسای روحانی قزوین رکن رکین و با نهایت عزت و قدرت و جلال و تمکین بوده اند.

از جمله اولاد حاجی ملاً صالح مزبور دو دختر بود "ام سلمه خانم" و "مرضیه خانم" و هر دو عالمه و فاضله بوده اند. ام سلمه خانم بعد از اینکه از تحصیل علومیکه در قزوین ممکن بوده فارغ میشود قناعت بان ننموده بصدد رفتن کربلا و نجف و تکمیل تحصیل در آنجا میشود. عمش حاجی ملاً علی مرحوم بایشان میگویند خوب است تحصیل و تکمیل خود را در کربلا در محضر جناب حاجی سید کاظم شهیر رشتی قرار بدهید که ممتاز است در میان علماء. ام سلمه خانم چندان اهمیت نداده بدو با علمای بزرگی که در آنزمان بوده اند ملاقات و رسیدگی مینماید، اخیراً بخدمت سید رشتی میرسد و حالات

و معلومات او را من کلّ الجهات ممتاز دیده تحصیل خود را در خدمت ایشان

ص ۴۷

قرار میدهد . در ضمن تحصیل نظر بذهن و ذکاء و حدّت بصیرت و فطانت و دهائی که داشته جناب سید ایشان را در خطابات خود قرّة العین خطاب میفرمایند و قرّة العین ملقبه میشوند .

بعد از تحصیل و تکمیل ، حین مراجعت و امتحان ، وقتیکه علما اوراق و اجوبه امتحانیه او را ملاحظه مینمایند میگویند هر چند الحق و الانصاف در مقام علم و فضل از دیگران اعلم و افقه هستید لکن مرسوم نیست که بطایفه انائیه اجازه اجتهاد داده شود . خلاصه بعد از مراجعت ، امّ سلمه خانم ملقبه قرّة العین را به پسر عمش ملا محمد امام جمعه پسر حاجی ملا تقی ، و مرضیه خانم را بجناب آقا میرزا محمد علی پسر حاجی ملا عبدالوهاب مجتهد قزوینی تزویج مینمایند و جناب قرّة العین صاحب اولاد ذکور و اناث شدند و مرضیه خانم والده یک دختر .

باری این دو خواهر در محافل و مجالس زنانه قزوین متکلمه وحده و مروّجه مسائل شرعیه و ناصح و واعظ و سخن گو و خانم و دختر آقای مطلق بودند . باخص خصوص حضرت قرّة العین که از هر جهة بزرگتر و بالاتر بوده اند و در ذکر مصائب آل الله و ستایش ایشان اشعار و ابیات بسیار داشته اند و در نهایت عزّت و غنا و ثروت و رخاء میگذرانیده اند .

تا اینکه قریب بسنه ستین ثانیاً این دو خواهر بزیارت عتبات عالیات مشرف میشوند و غالباً منزلشان در بیت مبارک حضرت سید رشتی علیه سلام الله بوده و رتق و فتق امور بیت با اجازه صاحب بیت بیشتر با جناب قرّة العین بوده .

جناب سید در این بین صعود بعالم بقا مینمایند و تلامید و اصحابشان که بواسطه عجز از تحقیق و جستجوی رکن رابع بمسجد کوفه میروند و معتکف میشوند و استغاثه مینمایند و اخیراً بسمت فارس حرکت مینمایند .

جناب ملا حسین بشرویه ئی که رئیس و سرآمد آنها بوده بعد از شناختن حضرت سید باب بتوسط جناب ملا علی بسطامی بجناب قرّة العین هم اخبار

ص ۴۸

میدهند ، و از آثار میفرستند و جناب قرّة العین قبول و اذعان مینمایند و در اعداد حروف حیّ از قلم اعلی ثبت و محسوب میشوند و در انتشار آثار و

اظهار اسرار و تبلیغ امر در آن اقطار جدی بلیغ مینمایند و جمعی از مشایخ و فضلا که اغلب در دور دائرهٔ مرحوم سید رشتی بوده منقلب و منجذب و مؤمن و مقبل بامر جدید میشوند .

تا ماه محرم پیش میاید و چنانکه معمول بوده همه ساله در خانهٔ مرحوم سید ، اعلی الله مقامه ، روضه خوانی میشده ، جناب قره العین و همشیره شان بملاحظه آنکه حضرت نقطه اولی در شب اول محرم تولّد شده اند ، حنا استعمال نموده و البسهٔ رنگین پوشیده و قهوه و غلیان را که در آثار حضرت ربّ اعلی مکروه و مذموم بوده در مجلس نهی میفرمایند . دیگر معلوم است که در انتشار این گفتار و رفتار در محضر علمای اغیار چه قیامت و محشری پدیدار میگردد . زیرا حضرت قره العین و اصحابشان در جواب و سئوال سکوت نمینمودند ، چه که حضرت اعلی جلّ ذکره بر اصحاب حجة بالغه و کلمهٔ تامه القاء فرموده و نازل نموده بودند که جواب نداشت و آن این بود که در ارض مقدسه مجلسی از علماء و رؤسای روحانیه منعقد شود و حضرات علما یا اتیان بمثل آیات ایشان بنمایند و یا مباحثه کنند که فهمیدن مطلب برای خاص و عام سهل و آسان باشد . و توقیعی هم برئیس العلماء شیخ محمد حسن نجفی نازل و همراه جناب ملا علی بسطامی علیه سلام الله ارسال شده بود و چون علما از جواب صواب عاجز شدند زبان بخطاب و عتاب گشوده اخیراً دست بقلم نموده از والی بغداد دفع و رفع جناب قره العین را خواستند . والی بغداد ایشان را خواست و محترمة با جمعی تشریف بردند .

در ملاقات والی که خواست استکشاف مطلب نماید فرموده بودند مطالب ما علمی روحانی است و شما وقوف تامّه ندارید ، علما را حاضر نمائید که در محضر شما مذاکره و محاوره بشود و شما آنچه شاید و باید از محاوره و مکالمهٔ جانبین خواهید دانست . لهذا والی بغداد حضرات مفتی و قاضی و افندیهای دیگر را از شیعه و سنی در محضر خود مجتمع نموده مقالات کثیره و

ص ۴۹

مذاکرات و مباحثات عدیده در مسائل و مطالب روحانیه فیما بین واقع میشود و از اسلوب تقریر و استدلال و قوهٔ نظر و استنباط ایشان در احادیث و قرآن و آفاق و انفس تمام حضار متحیر و مبهوت میشده اند .

حکایتی در این مقام از شخص ذوالعزّ و الاحترامی دارم و چشم از تطویل پوشیده عرضه میدارم : وقتی این بندهٔ نگارنده در طهران جناب مستطاب حکیم مسیح کلیبی علیه الرحمه را ملاقات نمودم - و این اول شخص کلیبی بو که اینعبد در زمرهٔ دوستان دیدم - و حالات انس و ایمان و جذب و

محبت ایشان موجب عجب و پرسش سبب شد عرض کردم با اینکه دین حضرت کلیم با این امر اعظم حکیم مسافت بسیار دارد جنابعالی چگونه و بچه وسیله این سبیل جلیل را طی نموده و بمنزل رسیده اید . فرمودند در ایام توقف حضرت قره العین در بغداد از قضا من هم در بغداد بودم و بتقریب و مناسبتی در بعضی مجالس محاورات و مکالمات ایشان با علما حاضر بودم و از طرز مکالمه و بیانات و گفتگو و مذاکرات ایشان متحیر و مبهور و متفکر و مجذوب شدم و بخیال تجسس و تحقیق و تفحص و تعمق در این امر دقیق افتادم . مقداری همانوقت در همانجا و مقداری از بعد در هر جا بفضل الله تعالی رسیدگی نموده تا بمقصد رسیدم .

باری فوّت نظر و حدّت بصر و نطق و تقریر ایشان بالاتر از آن بوده که بتحریر و بیان گنجد . مثلاً بعد از اشراق انوار وجه طلعت اعلی و انتشار آثار نقطه اولی ، قبل از اظهار قائمیت این ابیات را گفته اند که مطلع آن انیست :
لمعات وجهک اشراقت و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه روالست بر بکم نرنی بزن که بلی بلی

و همچنین نسخ شرع قرآن را از جمیع و یا از اغلب اهل بیان زودتر دریافتند و از تلویح کلمات حضرت اعلی استنباط نمودند .

باری تا اینکه اخبار و مراسلات از آنصفحات بایران بپدرش مرحوم حاجی ملاً صالح رسید که پسر خود را با جمعی از اعزّه و محترمین فرستادند و ایشان را بقزوین آوردند . لکن جمعی از علماء و فضلاء و مشایخ عرب و عجم

ص . ۵

که بعضی با عیال و علاقه و بعضی بیعلاقه بوده اند همراه قره العین وارد قزوین شدند . اینان عبارت بودند از : مشاهیر آنها جناب آقا شیخ صالح عرب ، و آقا شیخ محمّد عرب که والد جناب آقا محمّد مصطفی باشد ، و آقا شیخ سلطان عرب ، و حاجی ملاً طاهر شیرازی ، و حاجی ملاً ابراهیم محلاتی ، و آقا سیّد عبدالهادی قزوینی و جمع دیگر . و از آماء قانتات معروفات جناب امّالباب ، و اخت الباب * ، و جناب محترمه خورشید بیگم خانم اصفهانیه ملقبه بشمس الضّحی با شوهرشان و بعضی دیگر همراه با قره العین وارد قزوین شدند . روز ورود جماعتی باستقبال رفته بودند و از جمله استقبال کنندگان جناب حاجی اسدالله معروف به فرهادی بوده و جناب قره العین نظر بسابقه آشنائی پیغام و توصیه مینمایند که این جماعت با ما تا اینجا آمده اند بر شما است که منبعد از اینها پذیرائی نموده و در کارشان همراهی نمائید .

در اینموقع لازم است که مجملی از حالات جناب حاجی اسدالله مزبور و

خانواده شان مذکور دارم که مزید در توضیح تاریخ است . در قزوین دو برادر از تجار بزرگ محترم معتبر بوده اند . حاجی الله وردی و حاجی اسدالله نام مشهور بفرهادی . اولین چهار پسر داشته و دومین چهار دختر . دخترها را بترتیب سن و سال به پسر عموهاشان تزویج مینمایند و این خانواده متقی و پرهیزگار بوده و از مخلصین حضرت شیخ احمد احسائی و سید رشتی سلام الله علیهما بوده اند ، و حضرت قره العین بهمین مناسبت با زنانه آنها معاشرت تامه و مراوده و سابقه محبت داشته اند .

قبل از ظهور حضرت اعلی جل امره، حاجی الله وردی مرحوم شده بودند و بعد از ظهور ، جناب اسدالله و تمام خانواده شان بغیر یکنفر مؤمن بامرالله شدند ، و این خاندان با نهایت خلوص و ارادت بخدمات واردین و مهاجرین فی سبیل الله مشغول بوده اند . مخصوصاً بعد از توصیه و فرمایش حضرت قره العین جناب حاجی اسدالله و آقا محمد هادی که داماد بزرگش بوده ، بقدریکه میتوانسته اند از هر جهت مراقبت و مواظبت و خدمت بهر یک مینموده اند ، و جناب ملا عبدالجلیل ارومیه ای که از فضلا و علماء و حروف

* منظور والده و همشیره جناب باب الباب ، ملاحسین بشرویه ای میباشدند . (ناشر)

ص ۵۱

حی بوده اند حسب الامر مبارک دو سه سال برای تبلیغ در قزوین اقامت فرمودند و مجلس درسی داشتند که از داخل و خارج برای درس میامده اند و جناب حاجی اسدالله مذکور متحمل مصارفشان بوده و برای طول زمان توقف زوجه ئی هم اختیار نموده بودند و رسماً بتدریس علوم رسی و سرّاً بتبلیغ امر الهی مشغول بودند .

چون جمعیت این حزب از علماء و فضلاء و غیره در قزوین بسیار شد و امر جدید در السن و افواه عوام و خواص انتشار یافت سبب هیجان علما خاصه حاجی ملا تقی گردید و مشارالیه بر ردّ و تکذیب و سبّ و لعن و تکفیر بر منبر قیام نمود و عموم خلق را بید گوئی و ادّیت و آزار این حزب وادار کرد بدرجه ئی که در کوچه و بازار وقت عبور و مرور محلّ شتم و سبّ و لعن اشرار بودند و بعضی از کسبه (از مؤمنین) که ساکن بازار بودند همسایه های آنها مردمان ارادل را بادّیت زبان و غیره نسبت بانها وادار میکردند . رفته رفته کار بالا گرفت تا اینکه جمعی از طلاب و رجّاله بخانه جناب فاضل کامل عالم عامل ملا عبدالجلیل ارومیه ئی علیه الرحمه ریختند و او را کشیده درب خانه حاجی ملا تقی برده و بچوب زدن مشغول شدند . از اینطرف هم بعضی از دوستان

خاصه مرحوم آقا محمّد هادی و مرحوم آقا محمّد جواد معروف به فرهادی که دو برادر زاده و دو داماد مرحوم حاجی اسدالله مذکور بودند جمعی از یار و اغیار را با خود برده و جناب ملا عبدالجلیل را از دست آنها گرفته بمنزل بردند و این اول

آشوبی بود که در قزوین بمعرض ظهور آمد ، و همچنین حاجی ملا تقی فرستاد مرحوم ملا عبدالحسین را برده استنطاق کرده چوب زده رها نمود و در این زمانها متصلاً فیما بین جناب قره العین و پدر و برادرها و عموها و پسر عموها گفتگو و محاوره و مذاکره در امرالله بوده و در مباحثات علمیّه و استدلال امریّه همیشه آنها مغلوب و جناب قره العین غالب بودند . حتّی از روایت عدیده شنیده شد که در یک مجلس بزرگی که در اندرون خانه آنها میان سلسله خودشان منعقد بود گفتگو و مذاکره باعلی درجه رسیده و اتمام حجّت گردیده و راه سخن بسته شده بود و حاجی ملا تقی مزبور که بزرگتر سلسله و اخوان بوده و به

ص ۵۲

اعلمیّت شهرت داشته ، به قره العین میگوید که هر گاه جایز بود زن پیشوا و حجّت باشد و خود شما با این علم و فضل و قوّه نظری که دارید دعوی مقام میکردید شاید قبول میکردیم ولی هزار افسوس که شما بیک بچّه سیّد شیرازی بی سواد گرویده اید . جناب قره العین جواب میگوید ایکاش من ذرّه ئی از ذرات تراب نعلین این سیّد بزرگوار در نزد پروردگار بشمار میامدم .

باری در این ایام هر زمان جناب قره العین میخواستند از ساحت اقدس اعلی و حالات اصحاب و احبّ آگاه شوند اغلب بخانه مرحوم حاجی اسدالله سابق الذکر میرفته اند چه که اهل آن خانه همه از مؤمنات و قانتات بوده اند و آن خانه محلّ امن از برای رفت و آمد احباب و اصحاب و اخذ و عطاء اخبار بوده لهذا هر وقت کسی از قلعه ماکو میامده و یا میرفته برای گرفتن توقیع و یا دادن عریضه بیشتر آنجا میرفته اند و با اصحاب ملاقات مینموده اند و از فحوای بیانات حضرت اعلی نسخ احکام قرآن را دریافته بودند و کم کم میان اصحاب انتشار یافت و چون در امر حجاب و صوم و صلوة مثل سابق چندان دقّت و احتیاط مینمودند سبب ضوضا و غوغای عظیم و اختلافات کبیر میان اصحاب و احباب شد . بعضی از علمای اصحاب ملتفت شده قبول نمودند و بعضی متحیر و مبهوت شده نکول کردند . مجالس عدیده برای کشف اینمطلب جلیل منعقد گشته طرفین اظهار حجّت و دلیل مینمودند لیکن رفع اختلاف

نشد بلکه جناب قره العین هدف سهام جانین و مردود طرفین یعنی اسلام و بابی شدند لهذا در آن مجلس آخری مقرر شد که جناب آخوند ملا یوسفعلی اردبیلی

را به جبل ماکو حضور مبارک بفرستد ، و طرفین عرایض خود را عرض نموده همراه مکرم الیه ارسال کردند .

ایشان تا زنجان رفته با جناب ملا محمد علی مجتهد زنجانى معروف به حجّت ملاقات نموده ملتفت میشوند که حق با جناب قرّة العین است لذا جناب ملا یوسفعلی از زنجان مراجعت کردند . ولکن عرایض طرفین بتوسط دیگری از احباء بحضور مبارک حضرت اعلیٰ جلّ ذکره رسیده در اینوقت لقب طاهره بجناب قرّة العین عنایت فرمودند . مراد اینکه دامن عصمت و طهارت ایشان از

ص ۵۳

لوث بعضی نسبتها که مفتّین داده و میدهند پاک و مطهّر است و از آن زمان ملقبه بظاهره شدند .

خلاصه رفته رفته مذاکرات امریّه میان یار و اغیار و لعن و طعن در منبر و معبر و بازار بسیار شد کار بجائی رسید که شخص کباب فروش دوره گردی بود و مردم بازار از او کباب میخریدند بشرط سبّ و لعن کردن .

مرحوم آقا محمد صادق خالوی بنده نگارنده آنوقت در قیصریه قزوین حجره داشته و تکسب مینموده ، همسایگان کبابی را روبروی حجره ایشان به سب و لعن وادار مینمایند . آقا محمد صادق مرحوم بی اختیار شده و او را منع نموده و حمله باو میکند . فوراً تمام کسبه هائی که در حجرات قیصریه بوده بحماییت شخص کباب فروش برخاسته آقا محمد صادق را بقدری میزنند که نزدیک بموت میشود . رستمعلی خان نامی از ایلات همسایه خود را وقایه او نموده از کشته شدن محفوظ میماند و او را بدوش حمّال داده بخانه میبرند ولی در بدنش جای سالم نبوده و ادرارش بخون مبدّل شده بود معذک اهل بازار متفقاً نزد حکومت رفته شکایت مینمایند . حکومت میفرستد ثانیاً او را بدوش حمّال داده نزد حاکم میبرند . امر بزدن مینماید . برادرش میگوید اینکه حکم میّت دارد دیگر قوه چوب خوردن ندارد پس مرا عوض او بزنید . معذک میگویند یکپای آقا محمد صادق و یکپای برادر او را بسته چوب میزنند بعد از مرخصی و معالجات زیاد و طول زمان شفا یافته ببلده لاهیجان میروند و در آنجا بتجارت مشغول شده و زوجه ئی هم از اهل آن بلد گرفته یققرن بذکر و ثنا و تبلیغ و دعا مشغول تا در سنه یکهزار و سیصد ایشان را با بعضی از احبای لاهیجان گرفته برشت میبرند و با احبای رشت محبوس میشوند و بعد از چند ماه پس از عروج مرحوم مبرور حاجی نصیر آقا محمد صادق هم وفات نموده در زندان رشت از زندان تن خلاص شده بجنّت الہی شتافت .

خلاصه در قزوین آقا میرزا صالح نامی شیرازی بوده که بگوش خود

مکزی از حاجی ملا تقی سب و لعن نسبت بمرحوم شیخ احسائی و سید رشتی شنیده بود و بر خود فرض دانسته بود که نیزه ئی بر دهان او بزند . لهنذا شی

ص ۵۴

مصمم شده بدون اطلاع احدی میرود بمسجد حاجی ملا تقی ، وقتیکه برای نماز صبح میاید با نیزه بر دهان او میزند و نیزه را در زیر پل رودخانه ئی که در همان قرب جوار است پنهان نموده پی کار خود میرود و هیچکس جز خدا از این راز آگاه نمیشود . تا وقتیکه مردم برای نماز میایند کشف راز میگردد و می بینند حاجی ملا تقی افتاده و حرکت مذبوحی دارد فوراً پسر و بستگان او را خبر میدهند جمع شده او را بخانه میبرند ، دیگر پناه بخدا که آنروز در قزوین چه محشری بر پا شده بود زیرا محرک این کار را جناب قره العین و عامل را دوستان ربالعالمین فرض کرده بودند فراشهای حکومت را مأمور بگرفتن مشاهیر احباء نمودند .

جمعی از رجاله و طلاب بخانه مرحوم حاجی اسدالله ریخته بتاراج مشغول شدند و مشاؤالیه را با یک برادر زاده اش آقا مهدی نام که حاضر بود گرفته با جمع دیگر بحبس شدید بردند . از جمله جناب آقا شیخ صالح عرب و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و حاجی ملا طاهر شیرازی و غیره بودند و بهر خانه که منسوب باحباء بود میریختند . از جمله این بنده نگارنده طفلی بودم لکن خوب بنظر دارم وقتیکه سید محسن ملقب ببابی گش با جمعی فراش و میر غضب درب خانه ما را زدند و کسی باز نکرد از دیوار بالا آمده وارد خانه شدند و بشدت تفحص و جستجو مینمودند و درهای بعضی از اطاقها که بسته بود خواستند بشکنند اهل خانه باز میکردند و تمام اهل خانه از سطوت و قهر آنها مضطرب و پریشان و لرزان و هراسان بودیم . خلاصه از روز قتل حاجی ملا تقی تا مدتی مدید آن سید شقی عنید با جمعی فراش و میرغضب بهر خانه ای که احتمال بودند یکی از اینطایفه را میدادند بدون خبر وارد میشدند و سید مزبور در بعضی خانه ها بزنها مذکور میداشته که شوهر های شما از دین برگشته اند و شما بدون طلاق میتوانید به هر که بخواهید اختیار کنید .

باری اصحاب و احباب بعضی محبوس در زندان و جمعی مستور و پنهان و برخی فرار بکوه و بیابان نمودند ولی با اینهمه آتش قهر و غضب ملا محمد فرو ننشست و بگرفتاری این جماعت قناعت نکرده زیرا که چنین توهم و

ص ۵۵

تصوّر کرده بودند که در خانه حاجی اسدالله با اطلاع جناب طاهره رؤسای بابیه

انجمن نموده و بحکم آنها این قتل واقع شده . لهذا از حکومت باصرار استنطاق و اذیت جناب طاهره را خواست و چون جناب طاهره را از حاجی ملاً صالح پدرش خواستند و جواب صواب نشنیدند بناچار سکوت نموده و جناب طاهره را با خادمه اش کافیه نام و یکزن دیگر بدارالحکومه برده استنطاق نمودند در جواب گفتند این قتل نه به امر و میل ما و نه با اطلاع و رضای ما واقع شده است . ملاً محمّد بشدت و اصرار از حکومت اذیت و آزار ایشان را خواستار شد و باین سبب باشاره حکومت میرغضب اسباب داغ از آتش و آهن حاضر نموده نخست برای احترام و ترسانیدن جناب طاهره دستهای کافیه خادمه را زیر ارسی * گذاردند که در بیرون اطاق داغ نمایند . در این احوال شدید خطیر که امید و رجای جناب طاهره از همه کس و همه جا بجز پروردگار عزیز قدیر مقطوع بود بسجده افتاده و توجه و توسل بحضرت ربّ اعلیٰ نموده ، بی حجاب حروف و کلمات بعرض حال و مناجات مشغول شد و در اینحال که وصفش خارج از مقال است بغتته بانگ بلند شد که قاتل پیدا شد لهذا توجه کلّ باینمطلب شد که قاتل کیست و چگونه پیدا شده باینجهت از صرافت داغ کردن افتادند . معلوم شد که آقا میرزا صالح نام شیرازی است که انقلاب و آشوب شهر و گرفتاری بیگناهان را دیده و اضطراب قلوب و اضطراب مظلومان را شنیده با پای خود بدارالحکومه آمده و بزبان خود اقرار نموده که بدست خود با سر نیزه بدھانش زده ام و همدست و همراه و همرائی هم نداشته ام و این بندگان خدا را بیجهت زجر و حبس نموده و مینمائید . پرسیدند که شخص عالم مجتهد را چرا کشتی ؟ گفت او عالم نبود یک خوشه کوچکی غوره از باغ ابوحنیفه دزدیده بود . اگر عالم بود مقتدا و پیشوای من جناب شیخ احمد احسائی و سید رشتی را در منبر سبّ و لعن نمی نمود و من بهمین سبب او را کشته ام . چون در محضر

* ارسی یا درک . درب هائی است که در اطاقهای قدیم ایران نصب میکردند که بدون آستانه مستقیماً رو به حیاط باز می شده و طریق بالا کشیدن آنها بالا بردن آن ارسی ها بطور عمودی به بالا بوده است

ص ۵۶

حکومت ملاً محمّد با میرزا صالح روبرو شد و استنطاق و گفتگو کرد و با کمال فصاحت اقرار و اعتراف شنید ، گفت دروغ میگوید . گفت سر نیزه ای که با او بدھانش زده ام در زیر پل نزدیک مسجد است . فراشها رفتند و بهمان نشان سر نیزه را آوردند . ملاً محمّد با کمال تغیر گفت اینمرد قابل نیست که قاتل پدر

من باشد. میرزا صالح گفت لباس فاخر و خرقة خز بیاورید بپوشم تا قاتل پدیرت متشخص باشد. باری او را نیز بزندان برده زیر زنجیر نشانند. مردم شهر که این امر عجیب را شنیدند دسته دسته درب زندان بتماشا میآمدند از جمله سید محسن مذکور درب زندان آمده او را مخاطب ساخت و با نهایت تشدد و به بدگوئی و سب و لعن پرداخت. دفعه آن شیر دلیر در زیر زنجیر حمله سختی بان سید شیر نمود و سر زنجیر را با میخ بزرگی که داشت بجانب او انداخت. سید فرار نمود از در زندان دور شد.

باری چون ملا محمد بقصاص قاتل مقرر معترف حاضر قناعت نکرد لذا حکومت قطع این داوری را بطهران محول نمود. بنابراین بعضی از محبوسین را مرخص و جمعی را با کنده و زنجیر روانه طهران نمودند که عمده آنها حاجی اسدالله تاجر قزوینی بود و آقا شیخ صالح عرب و میرزا صالح شیراوی و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و حاجی ملا طاهر شیرازی. ملا محمد نیز با بعضی بستگان خود بطهران رفته از دربار اعلیحضرت محمد شاه داد خواهی مینمودند و جناب قرة العین را در خانه پدر حبس نظر نموده از ذهاب و ایاب و اخذ و عطای اخبار منع میکردند.

باری بعد از ورود حضرات بطهران شنیده شده که حضرت بهالله جل ذکره باقتضای زمان در استخلاص مظلومان قیام و اقدام فرموده بودند لیکن شقاوت و اصرار ملا محمد بدرجهئی بود که اعلیحضرت محمد شاه و اهل دربار او را ناچار نمود که جناب شیخ صالح عرب را شهید کردند و حاجی اسدالله در زندان طهران وفات نمود. هم چنین شنیده شد وقتیکه جسد مرحوم حاجی اسدالله را از زندان بیرون آوردند و آشنایان قزوین و دوستان او را بحضرت عبدالعظیم میبردند ملا محمد آگاه شده ممانعت کرده و مجبور شدند در بین راه عبدالعظیم

ص ۵۷

در امامزاده قاسم دفن نمودند. و شنیده ام که میرزا صالح را در محضر یکی از متنفذین دربار استنطاق نمودند که از او پرسید شخص عالم فاضل مجتهد را چرا کشتی؟ تو اگر متشرعی که این شخص مروج شریعت بود و اگر اهل طریقتی اهل طریقت راضی باذیت احدی نمیشوند. میرزا صالح در جواب گفت که غیر از شریعت و طریقت یک حقیقتی هم هست من از روی حقیقت او را کشتم.

بهر صورت کلمه النجاة فی الصدق در باره این شخص چهره گشود و جلوه نمود بهر وسیلهئی که بود شبی از زندان فرار نمود خود را با کنده بخانه رضا خان پسر شاطر باشی امیر آخور محمد شاه کشانیده و از شر ملا محمد محفوظ ماند و اخیراً بمازندران رفته در قلعه مبارکه شهید شد علیه رضاءاله

و رضوانه .

ولی ملاً محمّد آرام نمیگرفت و هر قدر درباریان مدارا و مسامحه مینمودند او بی پروائی و مبالغه میکرد حتی مسموع شد که در محضر محمّد شاه و یا وزیرش عمّامه خود را بزمین زده و ناله و حنین کرده بود تا دولتیان بناچار حاجی ملاً ابراهیم و حاجی ملاً طاهر را باو تسلیم نمودند و آن ستمکار آن بیچارگان را از راه برغان بقزوین آورد . دیگر بلایا و مصیباتی که دهقانان برغان بان مظلومان وارد آوردند بیش از آن است که بتقریر و تحریر در آید . در قزوین ملاً عبدالکریم ایروانی که از مجتهدین معروف بود جرئت نموده به ملاً محمّد پیغام کرد که برای قتل یکنفر چند نفر را بقتل میرسانی جواب داده که برای هر مقتولی یکنفر را میکشند آیا برای پدر من هم یکنفر را بکشند . ثانیاً پیغام داد آیا پدر شما از امیر المؤمنین علی (ع) بالاتر است برای آنحضرت یکنفر را قصاص نمودند . لیکن ابداً باو اثر نکرد و آن دو نفر را روبروی خانه اش بدرخت بستند و رجّاله و طلاب با بیل و چوب و تیشه و غیره به بدترین عذاب شهید نمودند و اجسادشان را آتش زدند و در بیرون دروازه در گودالی انداختند علیهما رحمة الله .

اما جناب طاهره چنانچه اشاره شد در خانه پدر تحت النظر بودند وهم ملاً محمّد پسر عمّم و شوهرش این بود که بایشان سمّ بخوراند ، ولی دست رس

ص ۵۸

نداشت و هیچکس از دوستان جز دختر بزرگ حاجی اسدالله که از فدویان حقیقی بود بانجا راه نداشت و مشارالیهها هم بتدابیر عجیبه و هیأت مختلفه گاهی بعنوان رخت آب کشیدن ، و زمانی بصورت تکدی نمودن خود را میرسانید و خبر میگرفت و خوراک میرسانید . چه که جناب طاهره از بیشتر خوردنیهای منزل خودشان احتیاط و ملاحظه داشتند و بسختی زندگی مینمودند .

جناب آقا محمد جواد فرهادی معروف به عمو جان حکایت نمودند که اخوی بزرگتر ایشان آقا هادی نام که از روز قتل حاجی ملاً تقی متواری و فراری بود در طهران نظر بسابقه آشنائی با حضرت وحید اکبر (آقا سید یحیی دارابی) ملاقات کرده و حضرت وحید ایشان را بحضور جمال ابهی جل ذکره برده و معرفی نموده جمال مبارک دستخطی بجناب طاهره مرقوم نموده و آقا هادی را مأمور بخلاصی و بردن جناب طاهره بطهران میفرمایند . جناب آقا هادی با لباس مبدل بقزوین آمده دستخط مبارک را بدستیاری زوجه اش که دختر بزرگ مرحوم حاجی اسدالله بوده بهمان تدابیر سابقه میان روز بجناب طاهره

میرسانند . بعد از زیارت دستخط میگویند شما بروید من میایم و بفاصله ساعتی تشریف میبرند . فی الفور آقا هادی با زوجه اش ایشان را بخانه آقا حسن نام نجار که کسی گمان نمیبرده و همسایه و دوست رسی و محرم بوده میبرند . طولی نمیکشد که کسان جناب طاهره از نبودن ایشان آگاه میشوند بعد از تجسس و یأس از تفحص ، طلاب مدرسه و مردم رجاله ازدحام نموده دو باره محشر کبری بر پا میشود و به اجماع هجوم بخانه حاجی اسدالله میبرند و در ضمن تفحص و تجسس بغارت و تاراج که از لوازم و نتایج اینگونه حملات است مشغول میشوند . لکن اصل مقصود که جناب طاهره بوده بدست نیامده از اهل بیت مطالبه و مؤاخذه شدید مینمایند .

بعضی از اماءالله خدمت شاهزاده خانم دختر محمد علی میرزای مغفور که از ارادت کیشان جناب طاهره بود میروند . بعد از اطلاع و اجازه حکومت صادق خان نام آجودان را با جمعی سرباز مأمور مأذون نموده مردم را از آن خانه

ص ۵۹

بیرون مینمایند .

در آن شب جناب آقا هادی بمعاونت آقا قلی نام جناب طاهره را از برج سمت دروازه معروف بشاهزاده حسین بیرون میبرند و اسبها را که در سلاخ خانه بیرون شهر مهیا کرده بودند سوار شده از راه کله درّه و اشتهارد بطهران میروند . ابتدا در باغ امامزاده حسن ورود نموده آقا قلی اسبها را متوجه شده میگرداند و جناب طاهره آسایش میفرمایند و آقا هادی بشهر برای اخبار میروند . کربلائی حسن تاجر قزوینی از ورود جناب طاهره خبر شده بیخ مذکور میروند . چون آقا قلی او را نمیشناخته نهی مینماید که پیش میا . او تبسم کنان میاید آقا قلی دو سیلی باو میزند . جناب طاهره نهی از زدن میفرماید هر دو را میخواند و از میوه جاتیکه آورده بود به آقا قلی هم میدهند . شب چند سوار آمده جناب طاهره و همراهان را با احترام تمام به بیت مبارک جمال ابری جل ذکره میبرند . در وقت خواب ، رخت خواب عالی بجهت آقا قلی آورده بودند بجهت پستی لباس خود نمیخواید . دامن قبای خود را بدست گرفته بجناب طاهره مینموده که با این لباس مندرس در این رختخواب چه طور بخوابم . فرموده بودند بخواب عنقریب خداوند مثل آن را بتو خواهد داد . فردا جناب طاهره با آقا هادی در خارج طهران به دهی که بعضی از احباب در آنجا بودند تشریف برده و جمال مبارک بیرون تشریف برده مراجعت میفرمایند .

حمال پولی می آورد خالی میکند . (جمال مبارک) خورجینی می طلبند . به آقا قلی میفرمایند این پولهای زرد را یکطرف بریز سفید را یکطرف .

آقا قلی پولهای زرد را زیر میریزد و پولهای سفید را روی آن . میفرمایند چرا چنین میکنی ؟ ما بتو گفتیم پهلوی هم بریز . عرض میکند اینطور میکنم که اگر در حین حرکت اسب و گذاشتن و برداشتن چیزی بیفتد از سفیدها بیفتد . هیچ نمیفرمایند بعد سوار میشوند آن خورجین پول را با کلیدش به آقا قلی میدهند . آقا قلی خورجین پول را روی اسبش میاندازد و سوار میشود و در رکاب مبارک میروند . بهمان ده که جناب طاهره تشریف برده بودند . شب میگذرد ، صبح زود جناب طاهره آقا قلی را بیدار میکنند که برخیز نماز بخوان

ص ۶۰

سعادت تو یاری نکرد که با ما باشی حکماً باید بقزوين بروی و اگر نروی فساد عظیمی خواهد شد . آنگاه در زیر درختی که مسند ایشان را انداخته بودند مشغول بنوشتن کاغذ جات شدند .

آقا قلی نماز خوانده حضورشان با جناب آقا هادی ایستاده بودند . جمال مبارک هم تشریف میاورند . خطوط جناب طاهره تمام میشود ، خورجین پول را میخواهند ، میگشایند و با قالی میفرمایند دامت را بگیر . مسامحه میکند ، جناب آقا هادی میگویند که اطاعت نما . دامن را میگیرد نه مشت پول میریزند . در قلب آقا قلی میگذرد که یککاش پولهای زرد را روی خورجین می ریختم . میفرمایند ما خرجی تا قزوين بتو میدهیم پول عروسی تو خیلی خواهد رسید و اینهم تقصیر خود تو است که زردها را زیر ریخته ای .

باری مرخص شده سوار میشود ، در طهران وارد خانه جمال مبارک شده در سرداب خانه آقا میرزا صالح شیرازی را که در انبار در قزوين دیده بود می بیند . قوه و اهمه بر او مستولی میشود ، در حین غذا خوردن جناب آقا میرزا صالح بتلطافات او را تسلی میبخشد .

بعد روانه قزوين شده و نوشته جات جناب طاهره را میرساند و از قضا در همان روز بستگان آقا قلی از اهل خانه حاجی اسدالله و آقا هادی مطالبه شخص آقا قلی را مینموده اند و اگر او دو ساعت دیرتر میرسید فساد جدیدی پدیدار میگردد . *

* در کتاب Seyyed Ali Mohammed dit Le Bab تألیف مسیو نیکلای فرانسوی از زبان

قلی قزوينی که شرح حال و خدمات او در متن این داستان آمده است می نویسد : "نایب

قلی که بعدها در جرگه فراشان در آمد از قره العین بدینطریق نقل میکند : من نیز

از مستخدمینی بودم که همراه این زن حرکت کردند ، همینکه از شهر خارج شدیم شاهراه

را ترک کرده و راه بلوک زهرا را پیش گرفتیم و طی طریق کردیم تا رسیدیم به اندرمان در حوالی شاه عبدالعظیم . در آنجا قره العین نامه ای به من داد که بپریم طهران بخانه میرزا بزرگ نوری و بدهم به میرزا حسینعلی نوری پسر میرزا بزرگ . صبح زود بود که بشهر وارد شدم و نامه را بصاحبش رسانیدم . پس از خواندن به من گفت که برگرد به اندرمان و خبر بده که من خودم بعد از ظهر بانجا خواهم آمد . پنج ساعت بغروب مانده میرزا حسینعلی با چند نفر

ص ۶۱

این آقا مذکور از کسبه بازار و دوست و رازدار جناب آقا هادی بوده که بمحض اینکه سرّاً اظهار کرده بود که کاری دارم و همدست میخوامم و نباید اجهار شود با محبت تمام اقدام نموده و خدمت خود را انجام داد و بجزای این خدمت به دعا و توجه جناب طا و جمال مبارک بدولت و نعمت رسید . چنانکه بعدها بطهران رفته درب خانه میرزا موسی وزیر و اولادش که سالهای دراز حکومت داشتند مشیر و مشار و صاحب یمین و یسار شد و بنایب قلی اشتهار داشت . این بنده نگارنده هم نایب قلی را در وقتیکه با اردوی دولتی بقزوین آمده بود در منزل و حضور جناب آقا محمد جواد معروف به عمو جان ملاقات نموده و او را با لباس فاخر و خز دیده ایم و اواخر ایّامش با بعضی احبّای مخصوص در طهران معاشرت داشت و از دوستان محسوب بود بهر صورت اصل مطلب شرح احوال جناب طاهره بود که باینجا رسید .
بعد آن هم مسافرتی در رکاب جمال مبارک نموده اند که چگونگی او را

سوار که اسب های زین کرده به یدک می کشیدند وارد شدند . قره العین هم چند دقیقه برای تغییر لباس رفت بعد سوار بر اسبی شد که دهانه آن اسب طلا بود و هر یک از ما اسبی سوار شده براه افتادیم .

یکساعت بغروب مانده بود که حرکت کردیم و دو ساعت بعد در خانه میرزا حسین علی بودیم . در آنجا چند روزی توقف کردیم و در آن مدت اشخاص زیادی بدیدن قره العین می آمدند .

تقریباً پنج روز بعد از ورود ما روزی تعجب فوق العاده به من دست داد چه که دیدم در آنجا فقط یکنفر نوکر مانده و بقیه همه رفته بودند . این نوکر برای من چای آورد و گفت اسبی زین کرده در طویله است سوار شو برو به مسگر آباد نزدیک سرخه حصار ، من هم سوار شده رفتم و قبل از ناهار بانجا رسیدم که جمعیت زیاد و چادرهای مفصل بر پا بود .

قره العین مرا احضار کرد و گفت آیا مایل هستی بابی شوی جواب دادم نه . پس چند مشت پول به من داد و گفت امشب مهمان من هستی فردا صبح برگرد به طهران . بعد از صرف شام تمام جمعیت حرکت کرد و من نیز فردای آن روز با چند نفر نوکر که نخواستند بودند همراه آنها بروند بطهران برگشتیم و در آنجا فهمیدیم که قره العین می‌رود به خراسان . (نقل از ترجمه فارسی این کتاب : مذاهب ملل متمدنه ترجمه علی محمد خان مترجم همایون (فره وشی) ، ۱۳۲۲ ، ص ۱۷۱ - ۱۷۲) .

ص ۶۲

مشروحاً نمیدانم و در دشت بدشت با حضرت قدّوس و جناب باب الیاب (*) و بعضی از اصحاب در حضور مبارک مشرف بودند و پس از آن نمیدانم به چه اسباب جناب طاهره را بطهران آورده و در خانه محمود خان کلانتر حبس نظر نمودند و چند سال در آن محل بودند . در آن اوقات ارسال مراسلات ما بین جناب طاهره و آماء قاننات قزوین بوده و بعضی عرایض را مرحوم کریمخان متخلّص به بهجت از جانب اماءالله و خودش به اشعار عرض نموده چنانچه از بعضی جوابها معلوم میشود .

شنیده شده که در خانه کلانتر در بالا خانه ئی منزل به ایشان داده بودند و در را بسته که کسی مراودت و معاشرت ننماید و لوازم و خوراکی را از نردبان میداده اند و قدغن شده بود که قلمدان و کاغذ نزدشان نباشد . لهذا یکوقتی هم در روی کاغذ عطّاری با آب کور که سبزی خوردنی است و چوب جاروب چیزی بقزوین مرقوم نموده و همین مطلب را هم نوشته بودند ، و در آن محل تشریف داشتند تا زمانیکه جهّال به ناصرالدین شاه تیر انداختند . در آنوقت بیگناه آن وجود مبارک را بمیر غضب ها تسلیم نمودند و در باغ ایلخانی یا لاله زار خواستند چادر را از سر ایشان بردارند و خفه نمایند راضی نشده بودند ، و همان از روی چادر خفه نموده بچاه انداختند . و شنیده ام که وقتی میرزا تقی خان امیر نظام شهپر جناب طاهره را حاضر و از پشت پرده استنطاق مینمود فرمایشاتی فرموده بودند که بعد از تفریق مجلس گفته بود نزدیک بود قره العین مرا بابی کند . والله اعلم . و همچنین جمعی از اماءالله در دور جناب طاهره از قاننات سابقات مصاحبات و مؤنسات ایشان بوده اند که در خدمات امریه زحمتها کشیده و رنجها برده و صدمه ها خورده اند که تفصیل آنها سبب تطویل است از جمله محترمات قاننات دخترهای مرحوم حاجی اسدالله بودند و مخصوصاً بزرگتر آنها خاتون جان نام که در دوستی و ارادت جناب طاهره بی اختیار بود و از تقریرات و تحریرات ایشان از همان اوقات ذکر

* جناب باب الباب در بدشت حضور نداشتند .

ص ۶۳

مبارک جمال ابری جلّ ذکره ورد زبانش و راحت جاننش بود . و وقتی هم جمعی را از قبیل حاجی حسن زرگر و برادرش آقا علی و کریمخان متخلّص به بهجت برانگیخته بطهران بحضور جمال مبارک فرستاده و رجا و استدعای خلاصی جناب طاهره را از خانهٔ محمود خان کلانتر نمودند و پیوسته در ایام توقف جمال قدم در بغداد عرایض شان میرفت و الواح عنایت میشد و یک نسخه از قصیدهٔ عزّ ورفائییه برای همشیرهٔ او توسط حضرت کلیم مرحمت فرموده بودند و لوح مشهور بلوح البهاء بافتخار مشارالیهها عطا شده بود و سفری هم با دختر و دامادش حاجی حسن زرگر به عکا مشرف گردیدند .

این چند خواهر که ضلع مرحوم آقا هادی و ضلع مرحوم آقا مهدی و ضلع مرحوم آقا محمد جواد عمو جان باشند تا آخر ایامشان بقدر استعداد و قوهٔ بخدمات امریه قیام و اقدام داشتند و اخیراً هم خانهٔ موروثی خود را برای مشرق الاذکار تسلیم نمودند و از حضور جمال قدم جلّ امره رجا و استدعای قبول کردند . لوحی که ذکر و امضای این مطلب در آن است در همان خاندان موجود است .

همچنین محترمه همشیرهٔ کربلائئ لطفعلی حلاج که سواد و نطق و بیان و علم تفسیر قرآن داشته و زوجه ملاً ولی الله نام از علماء بود . با اینکه اولاد داشت معذک شوهرش او را بعد از صدمات و اذیات طلاق گفت و سالهای بسیار با بیسر و سامانی روزگار گذرانیده و در ایمان و ایقان خود پایداری نمود و از اول امر تا آخر عمر بذکر الهی و حبّش مانوس بود . علیهن غفران الله و رضوانه و اخیراً هم جناب والدهٔ محترمهٔ حضرت ایادی حاجی ابن ابهر مورد صدمات معرضین و معرضات و محلّ شماتت مغرضین و مغرضات گردیدند و بحبل صبر و اصطبار تمسک جسته باستقامت تمام با علی المقام صعور نموده علیها رحمة الله .

حرّره العبد الاحقر سمندر ابن النبیل الاکبر

*

فقرات ذیل اثر قلبی حضرت ایادی آقا میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی

ص ۶۴

علیه ۶۶۹ است . که چون این علیل واقعهٔ طهران را نمیدانستم و نکات آن را کاملاً

مستحضر نبودم بطهران حضور آقایان اهل محفل روحانی علیهم ۶۶۹ (*) عرض کردم سزاوار این است شخصی مطلع بصیر مقدار اطلاعات خود را بر احوالات ایشان در طهران مرقوم و ارسال دارند که ضمّ شود لهذا آقای معظمّ الیه فقرات مربوطه را مرقوم و ارسال فرمودند بدون حرفی کم یا زیاد ذیلاً درج نمودیم .

* ۶۶۹ یعنی " علیه به‌الله " و این اصطلاح احبای قدیم ایران بوده است که اگر نامه ها و مراسلات آنها بدست غیر بهائیان بیافتند نتوانند برای مخاطب نامه یا نویسنده آن به اسم بهائی بودن اسباب زحمت فراهم آورند . (مؤلف)

ص ۶۵

۳

شرح احوال جناب طاهره

به قلم

حضرت ایدای آقا میرزا حسن ادیب العلماء

قوله ادام الله بقاه

از بعضی ثقات شنیده شد که در آن سفریکه جناب طاهره با جمال قدم حرکت کردند وارد مازندران شدند در وقتی بود که حکم شده بود هر یک از بابیان که بتوانند خود را بطرف خراسان بکشانند و بحضرت باب الالباب اول من آمن برسارند . حضرت قدّوس از مشهد بطرف مازندران حرکت کرده بودند پس جمال قدم و حضرت طاهره با جمعی دیگر نیز حرکت کردند و در بدشت با حضرت قدّوس و اصحاب تلاقی کردند . هر روز و شب در ترقّی افهام و عرفان احبّا میکوشیدند و بمواعظ حسنه ایشانرا در طریق هدایت ثابت قدم مینمودند . همچنین در آن ایام حکم تجدید احکام رسیده بود . چون جمیع مردمانی بودند در حفظ قوانین شرعیّه نهایت مراقبت را داشتند و بهیچوجه تخطّی نمیکردند لهذا کمال اشکال را داشت که چنین قومی تغییر احکام بدهند و چیزها که سالها حلال میدانستند حرام دانند و یا بالعکس ، و چنان تصوّر میشد که اگر ابرازی بشود یمکن اغلب متزلزل بشوند . پس جناب طاهره با جناب قدّوس و حضرت به‌الله اظهار کرد که اجرای این امر بدست من آسان است ، زیرا که در شرع

ص ۶۶

اسلام هر گاه زنی کلمه کفری بگوید و بعد توبه نماید توبه اش قبول میشود بخلاف مرد که توبه اش قبول نخواهد شد . بنابراین من آشکار این حکم را اظهار

خواهم کرد هر گاه اسباب اختلاف و اعتراض شد و نتوانستیم بهیچ قسم رفع نمائیم آنوقت من توبه میکنم از گفته خود باز بحالت اولیه مماشات میکنیم تا استعداد نفوس زیادتز شود .

پس در وقتیکه اصحاب در پای موعظه و تعلیمات او حاضر و مجتمع بودند گفت همه بدانید که شریعت سابقه منسوخ شده و بشریعت جدیده کلّ باید عامل شویم . بیک دفعه در بین اصحاب اختلاف پدید آمد . بعضی فوراً تصدیق نمودند و برخی دیگر گفتند ما ابدأ از شریعت رسول الله دست نخواهیم برداشت . بخدمت حضرت قدّوس شکایت بردند ایشان مردم را تسکین میدادند که گمان نداریم حضرت طاهره چنین اعتقادی داشته باشند و اگر هم گفته باشد البتّه ایشان کسی نیستند که سخنی بی دلیل و مأخذ بگویند باید در صدد کشف واقع باشیم .

بالجمله در بین اصحاب مذاکرات بسیار شدید شد . تا آنکه عاقبت قرار شد که مجلسی تشکیل شود با حضور رؤسا . حضرت قدّوس با حضرت قرّة العین در آن مسئله صحبت داشته ، هر گاه قرّة العین از عهده دلیل بر آمد فیها و آلا توبه نماید از گفته خود . پس با حضور جمع مباحثه بسیار نمودند و همه گوش میدادند تا آخر الامر قرّة العین بدلائل ساطعه و براهین قاطعه ثابت نمودند که این شرع ناسخ شرایع قبل است و این شرعی است جدید و امری است بدیع . پس کلّ تصدیق نمودند و اعتراف کردند بر حسن رأی و اصابت خواطر و احاطه علمیّه ایشان ، و جمیع بکمال شوق و محبّت و مهر و دوستی با یکدیگر پیوسته و اخوان علی سرر متقابلین با هم نشستند و بانقطاع از ما سوی الله و اطاعت و انقیاد به اوامر الله یکدیگر را ترغیب و تحریص مینمودند و هر یک در مقام اطاعت از دیگری سبقت میگرفت .

تا آنکه بسمت مازنדרان حرکت کردند . حضرت بهالله و حضرت طاهره از طرف دهات نور تشریف بردند بر سر املاک حضرت بهالله و جناب قدّوس و

ص ۶۷

سائر اصحاب بطرف بار فروش رفتند . همینقدر محقق است مدتی جناب طاهره در آن حدود بانتشار معارف و اوامر الهیه مشغول بودند و از آنجا به طهران مراجعت کردند* و در طهران نیز چندی بترویج امرالله و اشاعه دین الله و

* چون روایت جناب شیخ کاظم سمندر و جناب ادیب فاقد شرح وقایع بدشت و نحوه گرفتاری حضرت طاهره است لذا شرح زیر را از کتاب تاریخ نبیل زرنندی راجع به خاتمه

واقعه بدشت که از بیانات شفاهی حضرت به‌الله نقل می‌کند زینت بخش این داستان می‌کنیم .

فرمودند : (وقتی که ما به نیالا رسیدیم ، برای استراحت در دامنه کوه فرود آمدیم هنگام فجر از صدای سنگ هائی که جمعیت مهاجمین از بالای کوه بطرف ما می‌افکندند بیدار شدیم . هجوم آنها بقدری شدید بود که همراهان دچار ترس و خوف گردیده فرار کردند ، من لباس های خودم را به جناب قدوس پوشاندم و از را به محل امنی فرستادم و خودم میخواستم بعداً به او ملحق شوم وقتی بان محل رسیدم قدوس از آنجا رفته بود . در نیالا بجز جناب طاهره و جوانی موسوم به میرزا عبدالله شیرازی کسی دیگر باقی نمانده بود .

هجوم جمعیت شدید بود ، خیمه های را کردند . برای حفاظت طاهره جز همان جوان شیرازی دیگری را نیافتم مشارالیه دارای شهامت و عزمی شدید بود . شمشیری بدست گرفته و بود و با کمال شجاعت جمعیتی را که برای غارت کردن ااث ما هجوم می‌کردند جلوگیری میکرد . با اینکه چندین زخم برداشته بود برای حفظ اموال ما حاضر بود جان خود را فدا نماید .

من در مقابل آن جمعیت قرار گرفتم و به نصیحت آنها پرداختم و بانها فهماندم که قساوت و بدرفتاری خوب نیست نصیحت من مؤثر واقع شد و بعضی از اموالی را که بغارت برده بودند مسترد داشتند .

باری حضرت به‌الله با جناب طاهره و خادمه ایشان به نور عزیمت فرمودند و شیخ ابوتراب را به حفظ و حراست طاهره گماشتند .

بعد از واقعه نیالا و تفرق احباء حضرت به‌الله با جناب طاهره و شیخ ابوتراب اشتهاردی عازم قریه نور شدند . در بین راه حضرت طاهره به بار فروش رسیدند و در خانه ملا محمد شریعتمدار فرود آمدند و چند روزی را در آنجا گذراندند و چون شهرت جناب طاهره در تمامی اطراف آن مرز و بوم طنین انداخته بود ، سعید العلماء شهرت داد که شریعتمدار بابی شده است لذا از خانه او نقل مکان کردند ، بعد از راه آمل عازم تاکر شدند در تاکر جناب آقا میرزا محمد حسن برادر بزرگتر جمال مبارک از او پذیرائی کردند و در همان هنگام بود که واقعه جنگ طبرسی اتفاق افتاد و حضرت به‌الله عازم قلعه طبرسی بودند که واقعه آمل پیش آمد .

ص ۶۸

تهذیب اخلاق و تحسین اعمال و کسب معارف و معالم علوم دینیته سعی و کوشش غربی داشتند و چندان صیت علوم و فضائل و کمالات ایشان احاطه نموده بود که کمتر مجلسی از زن و مرد منعقد میشد که کل زبان بمذبح و محامد ایشان نگشایند و از اوصاف و اخلاق حمیده و بیانات و مقالات و کلمات

پسندیده ایشان ذکری ننمایند و جمیع مخدّرات محترمه و خواتین مکرمه باشتیاق تمام بمحضرش حضور بهم میرسانند و از تحقیقاتشان بهره مند میشدند و هر کس یکی دو مجلس او را ملاقات میکرد از رشاقت بیان و فصاحت و بلاغت لسانش چنان فریفته و مفتون وی میشد که پیوسته بذکر محاسن و مدایحش مشغول بود. چندان بحسن آداب و سکون و وقار و ابّهت آراسته بودند که هر یک از مخدّرات خواه از خانواده سلطنتی و یا امرا و وزراء با کمال حشمت و جلالت چون بحضورش وارد میشدند خاضع و خاشع میشدند، اشعار و خطب و رسائل علمیّه اش در جمیع اقطار ایران منتشر بود. احدی را در مراتب علمیّه و فضائل شخصیّه ایشان شک و شبهه نبود.

چنانکه این فانی در مبادی جوانی کتاب قبسات را در فلسفه در خدمت مرحوم میرزا عبدالوّهّاب قزوینی برادر حضرت قرّة العین تحصیل میکردم و اگر اشتباهی داشتم در غیر موقع درس رفته رفع اشتباه میکردم. روزی در فصل تابستان در حیاط خلوتی که داشت بخدمتش رسیدم از گرما لباس بسیار مخفّی داشتند و تنها نشسته بودند چون قدری نشستم و مقام را مقتضی یافتم گفتم بارها میخواستم مطلبی را پیرسم حیا مانع میشد حال اگر اجازه باشد گویم. گفت سنّوال کن. گفتم چندان فضائل و کمالات قرّة العین در بین خلق

در آن احوال حضرت طاهره نیز تاب نیاورده و قصد رفتن به قلعه و پیوستن به اصحاب قلعه را نمود و چون آن اوقات زمانی بود که جمیع جوانب قلعه بواسطه مأمورین مهدیقلی میرزا مراقبت می شد، حضرت طاهره گرفتار شده بطهرانش اعزام داشتند و در خانه محمود خان کلانتر محبوس شد تا منجر بشهادت آن مظهر خلوص و ایمان گردید.

ص ۶۹

اشتها دارد که محیّر العقول است. کسی از آنجناب ابصر بحال او نیست میخواهم بدانم صدق و کذب این مذاکرات چیست؟ سپس آهی کشید و گفت شما قرّة العین می شنوید افسوس که ندیده بودید همین قدر میگویم در مجلسی که او نشسته بود ابداً امثال من قادر به تکلم در حضورش نبودیم گویا جمیع کتب علمای سلف و خلف در نزدش حاضر بود همین که مطلبی را تحقیق مینمودند صفحه صفحه از عبارات کتب علما از حفظ شاهد می آورد بنوعیکه احدی قوّه انکار نداشت.

بالجمله رسائل و اشعار و خطب او شاهی است صادق بر کمال تبجّرش و از همان زمان علمای ایران در زبان اهالی ایران انداختند که مبادا طائفه نسوان

زیاد تحصیل کنند که عاقبت مانند قرّة العین بابی خواهند شد .
از دو نفر خانمهاییکه بسیار در خانه کلانتر مرادند داشتند شنیدم که در
ایام حبس قرّة العین کلانتر برای پسرش چند روز بزم عروسی چیده بود و جمیع
اسباب عیش فراهم و هر روز طبقه از خانمهای مملکت دعوت میشدند . همین که
بزم آراسته میشد چون قرّة العین زبان میگشود تمام از لوازم عیش منصرف
میشدند و محو و مات و حیران طلاقت زبان و حسن بیان او میشدند بنحویکه
کسی باسباب طرب و عیش التفاتی نمینمود و شیفته گفتار و کردار او بودند و
تعجب میکردند چنین زنی چگونه کافر میشود .

خلاصه همان قسم بود تا وقتیکه بناصرالدین شاه بعضی از
بابیها تیر انداختند و جمیع این طائفه در معرض خطر افتاده و جمعی را
بتفصیلی که در تواریخ مذکور است بقتل رساندند و جناب قرّة العین که زیاده
از یک سال بود که در خانه محمود خان کلانتر محبوس نموده بودند حکم باعدام
ایشان صادر شد . چون شاه و صدراعظم سرّاً اطلاع و آگاهی بر خلوص و محبت
اغلب خواتین محترمه خاندانهای بزرگ داشتند ، علی هذا چنان تصور کردند
که هر گاه بی مقدمه حکم قتلش داده شود ، یکدفعه شورش سختی از مخدرات
حرم ها بخیزد که جلو گیری ممکن نباشد . علی هذا حکم شد که حاجی ملا علی
کفی و حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی که اعلم و اشهر علمای طهران بودند با

ص ۷۰

او صحبت و مباحثه نمایند و آنچه فتوی دهند در حقش مجری شود . چند مجلس
آن دو عالم بزرگ در همان خانه محمود خان حاضر شدند و در هر مجلس
مباحثات بسیار نمودند . بنوعی که حضرات عاجز میشدند ولیکن چون بطلان
طریقه او را یقین داشتند عاقبت حکم بدست دولت افتاد اولاً مضمون آنرا با
مقداری اکاذیب و مفتریات در بین زن و مرد شایع نمود و بعد در قتلش مبادرت
کردند . با وجود آن شیوعات از ترس در شب پنهانی بقتلش رساندند .

چون این فانی در مبادی جوانی که بتحصیل علوم مشغول و حریص در
کشف حقایق بودم با آنکه تا آنوقت صدق این امر بمن واضح نبود بسیار میل
داشتم که از حقیقت آن قضیه مطلع باشم . لهذا وقتی با یکی از بنی اعمام که
با من کمال محرمیت را داشت و مردی ملا و صوفی مسلک بود و در سنّ از من
بزرگتر ، گفتم تو از این قضیه چه اطلاع داری ؟ گفت من نیز اطلاع صحیحی
ندارم لکن بسیار سهل است زیرا که پسر بزرگ کلانتر با من دوست و هم مسلک
است . فلان روز من او را بمهمانی دعوت میکنم شما هم باشید و از او تحقیق می
نمائیم . روز معهود چون مجلس آراسته شد از مشارالیه پرسیدم که واقعه کشتن

قرّة العین را باختلاف شنیده ام البتّه جنابعالی از همه کس با خبر ترید چه که در حبس شما بود . گفت از بعد از ظهر روزی که شب آن کشته میشد مانند کسی که خبری داشته باشد از بالاخانه بزیر آمده خود را تنظیف نموده بود و تغییر لباس در شُرّف حرکت است با کمال خرمی و انبساط اوایل غروب بعادت همیشگی در بالاخانه حرکت میکرد و آهسته چیزی تلاوت میکرد و ابدأً با کسی صحبت نمیداشت تا سه ساعت از شب گذشته که غدغن بلیغ بود احدی از منزل خود خارج نشود و الا مورد سیاست است . پدرم وارد شد و بمن گفت آنچه لازمه احتیاط بود کرده ام و بجمیع نایب ها سپرده ام با غلام دلاورها نهایت مراقبت را داشته باشند در جمیع گذرها که مبادا آشوبی بشود تو نیز با کمال احتیاط با

ص ۷۱

غلامها این زن را باید بباغ ایلخانی برده تسلیم سردار کل (*) عزیز خان کن و بایستی تا امر او را که انجام داد بیائی و مرا اخبار کنی که باید بشاه اطلاع بدهم . پس از آن برخاست و با من گفت بیا . پس با هم رفتیم همینکه به در بالاخانه رسیدیم او را مهیا دیدیم . پدرم حاضر بود او را سوار کردند و جُبه خود را بر سر او انداخت که کسی نفهمد آن سوار زن است . پس با جمعی غلام دلاور حرکت کرده همه جا رفتیم تا در باغ او را پیاده کردند و به

* عزیز خان سردار کل از طایفه مگری و از قبیله کردهائی است که در حدود سردشت آذربایجان و متفرق زندگی میکنند . او در سال ۱۲۰۷ هجری متولد شد و دوران کودکی را با عُسرت و سختی گذرانید تا بسن رشد رسید و باتفاق برادرش فرج خان به تبریز آمد و چون دارای خط و ربطی بود به همت بعضی از دست اندرکاران دستگاه محمد میرزا بخدمت نظام در آمد و در پست یاوری به فرماندهی فوج ششم آذربایجان ارتقاء حاصل نمود و در طول مدت حیاتش مناصب و کارهای بزرگ به او ارجاع شد و در جنگ محمد شاه در هرات ملتمز رکاب بود و چون در فطرت مردی فطن و کار آمد بود و محمد شاه از اعمال او رضایت داشت باین مناسبت راه پیشرفت برویش باز بود و بمقامات عالییه رسید آقا مهدی بامداد مؤلف کتاب رجال ایران در قرن ۱۳ و ۱۴ در احوال او می نویسد : (عزیز خان سر ارادت به آستان میرزا نظر علی حکیم قزوینی فرود آورد و چون او در آن روزگار آدمی کار چاق کن بود عزیز خان از مساعدت های او بهره می برد . چنانچه وقتی میرزا نبی خان قزوینی بحکومت فارس منصوب شد به توصیه او بفرماندهی فوج چهارم آذربایجان بشیراز رفت و تا سال ۱۲۶۴ که واقعه فوت محمد شاه پیش آمد در شیراز بان سمت مأمور بود و چون در آن سال مردم شیراز بسرگردگی حاجی میرزا علی

اکبر (۱) قوام الملک و محمد قلیخان نیل بیگی قشقاشی بر حسین خان آجودان باشی حاکم فارس شوریدند عزیز خان بکمک و همراهی حسین خان وارد معرکه شد و بعد از زد و خوردها با مردم شیراز به طهران رفت. (جلد دوم صفحات ۳۲۵ - ۳۳۵)

حسین خان مبعوض امیر کبیر بود ولی عزیز خان مورد محبت امیر قرار گرفت و مأموریت یافت تا در واقعه زنجان به اردوی امیر اصیلان خان مجدالدوله و میرزا حسن خان امیر نظام پیبوند و بر علیه اصحاب حضرت حجت بجنگد.

در همان اوقات که عزیز خان در زنجان در آن گیر و دار مشارکت داشت ولیعهد روسیه

ص ۷۲

یک اطاق تحتانی که مال نوکرها بود او را وارد نمودند. من رفتم بالاخانه خدمت سردار او هم تنها و منتظر بود. پیغام و سلام پدرم را رساندم. گفت کسی در راه مطلع نشد. گفتم نه. پیشخدمتی را خواست و از حالش پرسید که در این سفر چیزی برای کسان خود فرستاده. گفت نه. پس یک مشت اشرفی بدست او ریخت گفت اینها را عجالتاً برای آنها بفرست تا من بعد تلافی کنم و دستمال ابریشمی را که در دست داشت گفت بگیر و برو این زن بابی را که آورده اند به گلویش به پیچ که خفه شود که اسباب گمراهی است. او روانه شد منم با او آمدم من در اطاق ایستاده او جلو رفت. همینکه نزدیک شد قرّة العین نگاهی باو کرد و عبارتی گفت که دیدم کم کم آن پیشخدمت برگشت سر بزیر انداخت بترکی با خود چیزی میگفت از در بیرون رفت. من برگشتم بسردار واقعه را گفتم. قهوه خواست و فکری کرده پس از آن ناظر خود را طلبید گفت فلان سیاه که شرارت میکرد او را خارج نموده و بتو سپردم کجاست؟ گفت در آشپز خانه خدمت میکند. گفت او را بگو بیاید. پس یک سیاه کثیفی با هیئت

الکساندر نیکلایویچ برای سرکشی به ایالات قفقاز بسر حد ایران آمد. امیر کبیر سردار کل را با تحف و هدایا به استقبال ولیعهد روسیه فرستاد.

عزیز خان در وقت عزیمت از زنجان محمد خان امیر دیوان گیلانی را بجای خودش در اردی زنجان منصوب کرد و عازم ایروان گردید. او بعد از پایان مأموریتش به طهران آمد و در قضیه رمی شاه در طهران بود و مأمور به شهادت رسانیدن حضرت طاهره شد و دست هایش بخون مطهر آن ساذج ایمان و انقطاع رنگین گردید. طولی نکشید که ناصرالدین شاه مناصب او را گرفت. بسر دشت رفت و خانه نشین شد ولی باز نسبت به او بر سر مهر آمد و بسالی که مظفرالدین میرزا در مقام ولایتعهدی بحکومت آذربایجان منصوب گردید. میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پیشکار او گردید و عزیز

خان حاکم تبریز شد و در همان سال ۱۲۸۷ بدرود حیات گفت . بطوریکه در احوال او نوشته اند او مردی با کفایت ، بذال ، کاردان و زیرک بود ولی طماع ، جاه طلب ، دسیسه باز و قسی القلب نیز بوده است .

۱ - رجوع شود به فارس نامه ناصری گفتار اول وقایع سال ۱۲۶۴

ص ۷۳

تصویر عزیز خان مُکری

ص ۷۴

منکری وارد شد . گفت دیدی چطور گرفتار شدی . اگر توبه میکنی دیگر شرارت و هرزگی نکنی باز میگویم که بیائی بهمان درجه اول خودت مثل سایرین خوش بگذرانی . گفت دیگر من از فرمایش شما بیرون نمیروم . گفت بسیار خوب یقین اینمذت عرق هم زهر مار نکرده ای ، برو آن اطاق یک پیاله زهر مار کن بیا تا بگویم لباس و اسباب تو را بدهند . رفت و برگشت ، گفت تو باین پهلوانی میتوانی یک زن است پایین او را خفه کنی ؟ گفت بلی و روانه شد . من نیز با او رفتم همین که رسید چیزی بگردن او انداخته چندان پیچید که بیحس شد و افتاد . پس چند لگلد سخت بسینه و پهلوی او زد و فراشها آمدند با همان لباس او را برداشته بچاهی که در پشت باغ واقع بود انداختند از سنگ و خاک چاه را پر کردند . پس من بخانه برگشتم و به پدرم تفصیل را نقل کردم . بالجمله پس از ۹ سال از این قضیه روزی زنهای شهر برای دست نیامدن نان اجتماع کرده برای شکایت به ارک دولتی ریخته خواستند وارد عمارت شوند . کلانتر با اجتماعی رسیده حکم بزدن زنها کرده فریاد بلند شد . شاه با بعضی خواص در اطاق کلاه فرنگی تماشا میکرد . فوراً فرستاد کلانتر را خواست . همینکه رسید بدون گفتگو به میر غضب ها گفت طناب . فوراً طناب بحلقش بسته همین که خفه شد گفت بکشید ، ببیرید بقاپاق بیاویزید . همانقسم که زنها هجوم داشتند دیدند با همان لباس . طنابی میرغضبها بپای محمود خان بسته میکشند ، و بعضی را هم فرستاد به زنها از قول شاه همین دو روزه شما را راحت خواهیم کرد . فوراً آتش فتنه خاموش شد و طولی نکشید که خانواده اش پریشان و همان خانه ویران شد که هنوز خرابه است .

فاعتبروا یا اولی الابصار

ص ۷۵

شرح احوال جناب طاهره منزله از قلم

حضرت عبدالیهاء

نقل از کتاب تذکرة الوفا ص ۲۹۱

هو الله

از جمله نساء طاهرات و آیات باهرات قبسه نار محبت الله و سراج موهبت الله جناب طاهره است . اسم مبارکش ام سلمه بود ، صبیبه حاجی ملا صالح مجتهد قزوینی ، برادر زاده ملا تقی امام جمعه قزوین ، و اقتران بملا محمد پسر حاجی ملا تقی نمودند و سه اولاد از ایشان تولد یافت دو اولاد ذکور و یک دختر ولی هر سه محروم از موهبت مادر .

خلاصه در سن طفولیت پدر معلمی تعیین نمود و بتحصیل علوم و فنون پرداختند و در علوم ادبی نهایت مهارت یافتند بدرجه ئی که والدشان افسوس میخورد که اگر این دختر پسر بود خاندان مرا روشن مینمود و جانشین من میگشت .

روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جواد مهمان گشتند ، در کتابخانه ملا جواد جزوه ئی از تألیفات حضرت شیخ احمد احسائی یافت ،

ص ۷۶

جناب طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود بخانه برد ، ولی ملا جواد استیحا ش مینماید که پدر شما حاجی ملا صالح ، دشمن نورین نیرین ، شیخ احمد و آقا سید کاظم است اگر استشمام نماید که نفعه ئی از گلشن معانی و رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسیده قصد جان من نماید ، و شما را نیز مغضوب نماید . در جواب جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این جام بودم و طالب این معانی و بیانات ، شما از اینگونه تألیف هر چه دارید بدهید ولو پدر متغیر گردد . لهذا ملا جواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او میفرستد .

شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد ، بمجرد احساس که دختر از مطالب شیخ با خبر است زبان شتم میگذاید که میرزا جواد ترا گمراه نموده . در جواب میگوید که من از تألیف شیخ مرحوم این عالم ربانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع مضامین مستند بروایات از ائمه اطهار است شما خود را عالم ربانی مینامید و همچنین عمومی محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی میدانند و حال آنکه

اثری از آن صفات مشهود نه .

باری مدتی با پدر در مسائل قیامت و حشر و نشر و بعث و معراج و وعید و وعود و ظهور حضرت موعود مباحثه مینمود ، ولی پدر از عدم برهان به سبّ و لعن میپرداخت ، تا آنکه شبی جناب طاهره در اثبات مدعای خویش حدیثی از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت نمود چون حدیث برهان مدعای او بود ، پدر بسخریه و استهزار پرداخت . گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السلام است چگونه شما استیحا ش نمودید و سخریه مینمائید . من بعد دیگر با پدر مذاکره و مجادله نمود خفياً بحضرت سید مرحوم مکاتبه میکرد و در حل مسائل معضله الهیه مخابره مینمود . این بود که سید مرحوم ، لقب قرّة العین باو دادند و فرمودند بحقیقت مسائل شیخ مرحوم ، قرّة العین پی برده ، و اما لقب طاهره اول در بدشت واقع گشت و حضرت اعلی این لقب را تصویب و تصدیق نمودند و در الواح مرقوم گشت .

ص ۷۷

باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرف بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجه بکربلا نمود ولی قبل از وصول به ده روز پیش حضرت سید صعود بملاء اعلی نمود لهذا ملاقات تحقق نیافت . اما حضرت سید مرحوم پیش از عروج تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و میفرمودند بروید و آقای خویش را تحری نمائید . از اجله تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و ریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصد بودند .

از جمله جناب طاهره روز به صیام و ریاضات و شب به تهجد و مناجات مشغول بود . تا آنکه شبی در وقت سحر سر بیالین نهاده از این جهان بیخبر شد و رؤیای صادقه دید در رؤیا ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبادی سیاه در بردارد پای مبارکش از زمین مرتفع است در اوج هوا ایستاده و نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید . جناب طاهره یک آیه از آن آیات را حفظ مینماید و در کتابچه خویش مینگارد . چون حضرت اعلی ظهور فرمودند و نخسین کتاب احسن القصص منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه مینمود آن آیه محفوظه را آنجا یافت . فوراً بشکرانه پرداخت و به سجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حق است . باری این بشارت در کربلا به ایشان رسید مشغول تبلیغ شدند . واحسن القصص را ترجمه و تفسیر مینمودند و بتألیف فارسی و عربی میپرداختند و اشعار و غزلیاتی انشا مینمودند و در نهایت خضوع و خشوع عبادات

میپرداختند حتی از مستحبات چیزی فرو نمیگذاشتند . چون این خبر بعلماء سوء در کربلا وصول یافت که این زن ناس را بامر جدید دعوت مینماید و در جمعی سرایت نموده ، علما بحکومت شکایت نمودند . مختصر اینست که این شکایت منتهی بان شد که تعرضات شدید مجری گشت ، و بشکرانه آن مصائب و بلایا پرداختند . حکومت چون بجستجو پرداخت اول گمان نمودند که جناب شمس الضحی جناب طاهره است تعرض باو نمودند . ولی چون عوانان مطلع شدند که جناب طاهره را گرفته اند لذا شمس الضحی را رها نمودند زیرا

ص ۷۸

جناب طاهره بجهت حکومت پیام فرستاد که من حاضرم شما دیگری را تعرض ننمائید . حکومت خانه ایشانرا در تحت ترصد گرفت و بیغداد نوشت تا دستورالعمل دهند که چه نوع معامله گردد . مستحفظین سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند و بکلی مراوده را قطع کردند چون از برای حکومت جواب از بغداد تأخیر افتاد جناب طاهره بحکومت مراجعت نمودند که چون خبری از بغداد و اسلامبول نرسیده ما خود بیغداد میرویم و منتظر جواب اسلامبول میگردیم . حکومت اجازه داد جناب طاهره با شمس الضحی و ورقة الفردوس همشیره جناب باب الباب و والده ورقة الفردوس عازم بغداد شدند . در بغداد در خانه جناب آقا شیخ محمد ، والد جلیل آقا محمد مصطفی شرف نزول فرمودند . چون مراوده ناس تکثر یافت منزل را تغییر دادند و شب و روز بتبلیغ پرداختند و مراوده و معاشرت با اهالی بغداد مینمودند . لهذا در بغداد شهرت یافتند و ولوله در شهر افتاد و جناب طاهره با علمای کاظمین مخابره مینمودند و اتمام حجت میکردند . هر یک حاضر میشد براهین قاطعه اقامه مینمودند . عاقبت بعلمای شیعه خبر فرستادند که اگر قانع باین براهین قاطعه نیستید با شما مباحله مینمایم . فزع و جزع از علماء برخاست . حکومت مجبور بر آن گردید که ایشانرا با نساء دیگر بخانه مفتی بغداد ابن آلوسی فرستاد . سه ماه در خانه مفتی بودند و منتظر امر و خبر از اسلامبول . ابن آلوسی بمباحثات علمیه میپرداخت و ستوال و جواب میکرد و اظهار استیحااش نمینمود . روزی ابن آلوسی حکایت رویائی از خویش نمود و خواهش تعبیر کرد . گفت در عالم رؤیا دیدم که علمای شیعه در ضریح مطهر سید الشهداء وارد گشتند و ضریح را برداشتند و قبر منور را نبش نمودند جسد مطهر نمودار شد خواستند هیکل مبارک را بردارند من خود را بر جسد منور انداختم ممانعت نمودم . جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست که شما مرا از دست علمای شیعه رهایی میدهید . ابن آلوسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم و ابن آلوسی چون

جناب طاهره را مطلع بر مسائل علمیه و شواهد تفسیریه دید اغلب اوقات
بسؤال و جواب میپرداخت و از حشر و نشر و میزان و صراط و مسائل دیگر

ص ۷۹

مذاکره مینمود و استیحاش نمیکرد .

ولی شی پدر ابن آلوسی * بخانه پسر آمد و با جناب طاهره ملاقات
نمود بدون تأمل و سؤال بسبب و لعن پرداخت و به شتم و طعن زبان بگشاد و شرم
و خجلت نداشت . ابن آلوسی بخجلت افتاد و زبان بمعذرت گشاد و گفت که
جواب از اسلامبول آمد ، پادشاه شما را امر به رهائی کردند . ولی بشرط آنکه در
ممالک عثمانی نمانید . لهذا فردا بروید و تهیه اسباب سفر بنمائید و بخارج مملکت
بشتابید . لهذا جناب طاهره با نساء در خانه ای و رجال در
خانه دیگر منزل نمودند و اهل شهر متماداً حاضر میشدند و از مطالب جدیده
اطلاع می یافتند . در کرمانشاه نیز علماء بهیجان آمدند و حکم به اخراج
نمودند .

لهذا کدخدای محله با جمعی هجوم بخانه نمودند و آنچه را که موجود بود
تالان و تاراج نمودند و در کجاوه بدون روپوش نشانند و از شهر براندند تا آنکه
بصحرائی رسیدند . اسیرانرا پیاده نمودند و مکارپها حیوانات خود را برداشته
بشهر عودت کردند . این اسرا بدون زاد و راحله در آن بیابان بی سر و سامان
شدند .

جناب طاهره نامه ای به امیر (۱) کشور نوشت که ای حاکم عادل ما
میهمان شما بودیم آیا بمیهمان چنین رفتار سزاوار است . چون نامه را بحاکم

* شیخ محمد آلوسی .

۱ - محب علیخان ماکوئی .

ص ۸۰

کرمانشاه رسانیدند ، حاکم گفت من از این ستم و جفا خبری ندارم این فتنه را
علما بر پا نموده اند و حکم قطعی داد که کدخدا اسبابی را که یغما شده اعاده
نماید . کدخدا اسباب منهویه را برده تسلیم داد و مکارپها از شهر آمده سوار
شدند و روانه گشتند و بهمدان رسیدند و در آن شهر بایشان بسیار خوش
گذشت . واجله نساء شهر حتی شاهزادگان نزد جناب طاهره می آمدند و استفاضه
از بیانات ایشان مینمودند . در همدان جمعی از همراهان را مرخص ببغداد نمودند

و بعضی را بقزوین همراه آوردند . از آن جمله شمس الضحی و شیخ صالح را سوارانی در بین راه از منسوبان جناب طاهره از قزوین رسیدند و خواستند او را تنها بخانه پدر ببرند جناب طاهره قبول ننمودند که اینها با منند . باری باین ترتیب بقزوین وارد شدند . جناب طاهره بخانه پدر رفتند و اعراب که همراه بودند در کاروانسرا محل گزیدند و جناب طاهره از خانه پدر بخانه برادر شتافتند و با نساء اعیان ملاقات مینمودند . تا آنکه قتل ملا تقی وقوع یافت . جمیع بابیان قزوین را گرفته چند نفر را بطهران فرستادند و از طهران رجوع بقزوین دادند و شهید کردند . سبب قتل حاجی ملا تقی این شد که آن ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن بشیخ جلیل اکبر گشود یعنی حضرت شیخ احمد احسائی . ولی با نهایت بیحیائی که او آتش این فتنه را برافروخت و جهانی را بزحمت و آزمایش انداخت . بصوت جهوری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند . شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود تحمل طعن و لعن شیخ ننمود . شبانه بمسجد رفت و نیژی در دهن ملا تقی مذکور زد و خود فرار کرد . صبحی احبا را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر مجری داشتند . ولی کل مظلوم و بیخبر ، تحقیقی نیز در میان نبود . آنچه گفتند ما از این واقعه بیخبریم پذیرفته نشد . بعد از چند روز شخص قاتل بیای خود نزد حکومت حاضر شد و گفت من قاتلم و سبب قتل شتم و لعن بر شیخ احمد احسائی مرحوم است . حال خود را تسلیم میکنم تا این بیگناهان رهائی یابند . او را نیز گرفتند و اسیر کردند و زنجیر شد و با دیگران در زیر سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند .

ص ۸۱

در طهران ملاحظه کرد که با وجود اقرار و اعتراف ، دیگران رهائی نیافتند . شبانه از زندان فرار نمود و بخانه دردانه صدف محبت الله و گوهر یگانه درج وفا و کوکب درخشنده برج فدا حضرت رضا خان پسر میر آخور محمد شاه محمد خان وارد گشت و در آنجا بعد از چند روز اقامت خفياً فراراً با رضا خان همعنان بقلعه مازندران شتافتند . از طرف محمد خان سوارانی چند بهر طرف بتاختند و آنچه جستجو نمودند نیافتند . آن دو سوار بقلعه طبرسی وارد و جام شهادت کبری نوشیدند . اما احبای دیگر که در طهران در زندان بودند چند نفر آنان را بقزوین فرستادند و شهید نمودند .

روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخص قاتل را احضار نمود . گفت ای جناب شما یا اهل طریقتید یا اهل شریعت اگر متمسک بشریعتید چرا چنین مجتهد پر فضیلت را چنین زخمی بدهان زدید و اگر اهل طریقتید از شروط

طریقت عدم اذیت است . پس چگونه به قتل عالم پر حمیت پرداختید ؟ در جواب گفت جناب دیوان یک حقیقتی نیز داریم بنده بحقیقت جزای عمل او را دادم .

باری این وقایع پیش از ظهور و وضوح حقیقت امر رخ داد زیرا کسی نمیدانست که ظهور حضرت اعلی روحی له الفدا منتهی بظهور جمال مبارک گردد و اساس انتقام از بنیان برافتد . و ان تُقتلوا خیر من ان تَقْتلوا اساس شریعت الله گردد . بنیاد نزاع و جدال برافتد و بنیان حرب و قتال ویران گردد . صلح و سلام درخشید و مظلومیت کبری بمیان آمد که در یزد رجال و نساء و اطفال هدف تیر و عرضه شمشیر گشتند . سروران و علماء سوء و پیروان بالاتفاق هجوم بر مظلومان نمودند و بسفک دماء ستمدیدگان پرداختند . حتی مخدرات را شرحه نمودند و یتیمان ستمدیده را بخنجر جفا حنجر بریدند . تن های پاره پاره را آتش زدند . با وجود این نفسی از احبای الهی دست نگشاد بلکه بعضی از شهیدان دشت بلا و همعنان شهدای کربلا چون قاتل را بسیف شاهر و مهاجم دید نبات در دهن او گذاشت و گفت با مذاق شیرین بقتل این

ص ۸۲

مسکین پرداز زیرا این مقام فداست و این شهادت کبری و مرا آرزوی بی منتهی .

باری بر سر مطلب رویم : جناب طاهره در قزوین بعد از قتل عمومی بی دین در نهایت سختی افتاد . محزون و مسجون و از وقایع مؤله دلخون بود و از هر طرف نگهبان و عوانان و فراشان و چاوشان مواظب بودند . او در این حالت بود که جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوینی زوج خاتون جان مشهور را فرستادند جناب طاهره را بحسن تدبیر از آن دار و گیر رهانیده شبانه بطهران رسانیدند وارد بسرای مبارک گشتند و در بالاخانه منزل نمودند . خبر بطهران رسید حکومت در نهایت جستجو بود و در هر کوی گفتگو . با وجود این در خانه متصلاً یاران می آمدند . جناب طاهره در پس پرده بودند با آنان صحبت میکردند .

روزی جناب آقا سید یحیی وحید شخص فرید روح المقربین له الفدا حاضر شدند و در بیرون نشستند جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم . جناب وحید آیات و احادیثی نظیر در فرید از دهان می افشاند . آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود . بغتة طاهره بهیجان آمد گفت : " یا یحیی فأت بعمل ان کنت ذا علم رشید " حالا وقع نقل روایات نیست . وقت آیات بینات است ، وقت استقامت است ، وقت هتک استار

اوهام است وقت اعلاء کلمة الله است ، وقت جانفشانی در سبیل الله است . عمل لازم است عمل . باری جمال مبارک طاهره را با تهیه و تدارک مفصل از خدم و حشم به بدشت فرستادند .

بعد از چند روز رکاب مبارک نیز بانسمت حرکت نمود . در بدشت میدانی در وسط آب روان از یمین و یسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان ، در باغی جناب قدوس روح المقربین له الفداء مخفیاً منزل داشتند ، و در باغی دیگر جناب طاهره مأوی داشتند و در باغی دیگر جمال مبارک در خیمه و خرگاه تشریف داشتند ، در بین میدان واقع در وسط احبا خیمه زده بودند . در شبها جمال مبارک و جناب قدوس و طاهره ملاقات مینمودند . هنوز قائمیت حضرت اعلی اعلان

ص ۸۳

نشده بود . جمال مبارک با جناب قدوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع دادند . بعد روزی جمال مبارک را حکمة نقاهتی عارض یعنی نقاهت عین حکمت بود . جناب قدوس بغتة واضح و آشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه مبارک شتافتند . طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاهت دارند رجا دارم باین باغ تشریف بیاورند . در جواب فرمودند این باغ بهتر است شما حاضر شوید . طاهره بی پرده از باغ برون آمد بخیمه مبارک شتافت . ولی فریاد کنان : این نقره ناقور است این نفخه صور است ، اعلان ظهور کلی شد . جمیع حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شد و این زن چگونه بی پرده برون آمد . بعد جمال مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید . قاری سوره اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود . اعلان دوره جدید شد و ظهور قیامت کبری گردید . ولی جمیع اصحاب اول همه فرار کردند بعضی بکلی منصرف شدند . بعضی در شک و شبهه افتادند بعضی بعد از تردد دو باره بحضور آمدند . باری بدشت بهم خورد ، ولی اعلان ظهور کلی گشت . بعد جناب قدوس بقلعه طبرسی شتافتند و جمال مبارک با تهیه و تدارک مکمل سفر نیالا فرمودند تا از آنجا شبانه باردو بزنند و داخل قلعه طبرسی شوند . این بود که میرزا تقی حاکم آمل با خبر شد و با هفتصد تفنگچی بنیالا رسید . شبانه محاصره کرد و جمال مبارک را با یازده سوار بامل رجوع داد و آن بلایا و مصائب که از پیش ذکر شد رخ داد .

اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد . او را در تحت نگهبانی عوانان بطهران فرستادند و در طهران در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل بود ، منجذب بود ، ابداً سکون و قرار نداشت . زنان شهر ببهانه میرفتند و استماع کلام و بیان او مینمودند . از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع

گشت و بزمی آراسته شد. سوز پسر کلانتر بر پا گشت. زنهای محترمه شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان بدعوت حاضر میشدند. بزم مزین، جشن مکمل بود، ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود. ولی طاهره بصحبت پرداخت چنان زنانرا جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و

ص ۸۴

عیش و طرب را فراموش نمودند در پیرامون او جمع شده گوش بکلام شیرین او میدادند. بر اینحالت مظلوم و مسجون ماند. تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر. بعنوان خانه صدر اعظم او را از خانه کلانتر برون آوردند دست و روی بشست و لباس در نهایت تزیین بپوشید، عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد. او را بیباغی بردند میر غضبان در قتلش تردید و ابا نمودند، غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه رو، سیاه دل، سیاه خو، دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود. بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند. ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر ببشارت کبری متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود علیها التحیه و الثناء و طابت تربتها بطبقات نور نزلت من السماء.

ص ۸۵

نمونه هائی از اشعار حضرت طاهره

بطوری که میدانیم بدرستی تمامی سروده های و یا شعرهای حضرت طاهره بطور جامع و کامل جمع آوری نشده و مجموعه کامل از اشعار آن نابغه زمان بصورت کتاب و دیوانی در دست نیست. آنچه باقی مانده است بعضی از سروده های پراکنده و محدود است که جسته و گریخته از دیگری بدیگری منتقل شده و بعضی از مورخین بهائی - بابی و یا مسلمان در تألیفات خود از آنها یاد کرده اند.

متأسفانه در بعضی از این اشعار هم آهنگی کامل وجود ندارد و از لحاظ سجع و قوافی اختلافهائی بچشم می خورد که معلوم عدم توجه نساخ و سواد کنندگان است که یا دقت کامل مبذول نداشته اند و یا بمیل خودشان در آنها دست برده و دخل و تصرفاتی نموده اند تا آنجا که میتوان گفت ممکن است تحریفاتی هم در بعضی از ابیات صورت گرفته باشد. برخی اشعار نیز از شعرای دیگر به طاهره نسبت داده شده است که تشخیص آنها نیاز به تحقیق بیشتری دارد. آنچه مسلم است قره العین گذشته از مقامات علمی و فضائل و کمالات ادبی و اخلاقی و تحصیلات عالییه فلسفی فطرتاً و موهوباً دارای قریحه ای سرشار و

روان و ذوق لطیف و سلیم و طبعی وقّاد و توانا در سرودن اشعار بوده است و در السن عربی و فارسی در بحور و الحان مختلفه بکمال راحتی و آسانی شعر می گفته و حتی کلمات را بدون هیچ تکلفی با حسن گفتار و ابداع کلام در اوزان بدیعه به نهایت انسجام و روانی سروده است .

ص ۸۶

این عبد از تألیفات مؤلفینی که بسروده های طاهره اشاراتی نموده اند و نیز بعضی دیگر را که خود در دست داشتیم و می توانستیم تشخیص دهیم که اثر طبع طاهره است در این دفتر گرد آوری نموده ام (اگر چه تشخیص این ناتوان بحق خالی از لغزش و ناتوانی ادبی نیست) .

ممکن است در دست بعضی از اشخاص و یا در متون بعضی از کتابها اشعاری از حضرت طاهره وجود داشته باشد که از دست رس اینجانب بدور مانده است بنابراین با قاطعیّت نمیتوان گفت آنچه در این مجموعه بچشم میخورد تمامی اشعار و سروده های طاهره است .

امیدوارم روزی ارباب تحقیق موفق بشوند به تمامی سروده های آن ساذج شهامت و وفا دست یابند و با انتشار آن گنجینه گرانبها و تحقیقات عالمانه خور عالم ادب را بانوار دانش و بینش آن نادره دوران منور و نورانی سازند .

ص ۸۷

چکامه

جذبات شوقک الجمّت ، بسلاسل الغم و البلا

همه عاشقان شکسته دل ، که دهند جان بره بلا

اگر آن صنم ز سر ستم ، پی کشتنم بنهد قدم

لقد استقام بسیفه ، فلقد رضیت بما رضی

سحر آن نگار ستمگرم ، قدمی نهاد به بستم

فاذا رأیت جماله ، طلع الصبّاح کانما

لمعات وجهک اشرفت ، و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو الست بریکم ، نزی بزن که بلی بلی

بجواب طبل الست تو ، زولا چو کوس بلا زدند

همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا

من و عشق آن مه خوبرو که چو شد صلاّی بلا برو

بنشاط قهقهه شد فرو ، که انا الشهید بکربلا

نه چو زلف غالیه بار او ، نه چو چشم فتنه شعار او

شده نافه ای بهمه ختن ، شده کافری بهمه ختا
تو که غافل از می و شاهی ، پی مرد عابد و زاهدی
چکنم که کافر جاحدی ، زخلوص نیت اصفیا
بمراد زلف معلقی ، پی اسب و زین مغرقی
همه عمر کافر مطلق ، ز فقیر فارغ بینوا
تو و تخت و تاج سکندری ، من و رسم راه قلندری سزا
اگر آن خوشست تو در خوری وگر این بد است مرا
بگذر ز منزل ما و من ، بگزین بملک فنا وطن
فاذا فعلت بمثل ذا ، فلقد بلغت بما تشاء

ص ۸۸

چو شنید ناله مرگ من ، پی ساز من شد و برگ من
فمشی الی مهر ولا ، و یکی علی محجلا
چه شود که آتش حیرتی ، ز نیم بقله طور دل
فستککته و دککته ، متدکدکا ، متزلزلا
پی خوان دعوت عشق او ، همه شب ز خیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمی ، که گروه غمزده الصلا
تو که فلس ماهی حیرتی ، چه زنی ز بحر وجود دم
بنشین چو (طاهره) دمبدم ، بشنو خروش نهنگ لا
گرتان بود طمع بقا ، ورتان بود هوس لقا
ز وجود مطلق مطلقا ، بر آن صنم بشنو ندا

ص ۸۹

چکامه

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده بر ملا
بزن ایصبا تو بمحضرش ، بگروه زنده دلان صلا
هله ایطوایف منتظر ز عنایت شه مقتدر
همه مفتخر شده مشتهر متبہیا متجللاً
شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان
که ز وهم و کمال جهانیان جبروت اقدسش اعتلا
بتموج آمده آن یعی که بکریلاش بخرمی
متظهر است بهر دمی دو هزار وادی کریلا
صمدم ز عالم سرمدم ، احدم ز طبع لاحدم

پی اهل افئده آمدم ، و هُم اَلی لمقبلا
 منم آن ظهور مهیمی ، منم آن منیت بی منی
 منم آن سفینه ایمنی و لقد ظهرت و قد علا
 هله ایگروه عمائیان بزیند هلهله ولا
 که جمال دلبر هائیان شده فاش و ظاهر و برملا
 بزیند نغمه ز هر طرف که زوجه طلعت ما عرف
 رفع القناع و قد کشف ظلم الیال قد انجلا
 طیر العماء تلفلعت دیک الثناء تصعضعت
 ورق البهاء قد فدقت رکزوا الیه مُهر ولا
 نوران نور ز شهر فا طبران طور ز شهر طا
 ظهران روح ز شطرها ولقد علا و قد انجلا
 دو هزار احمد مصطفی ، ز بروق آتسه با صفا
 شده مختفی شده در خفا ، متزمل متدثرا
 کسی ار نکرد اطاعتش نگرفت حبل ولایتش
 کندش بعید ز ساحتش دهدش ز قهر بیاد لا

ص ۹۰

قطعات آینده گرفته شده از کتاب ظهور الحق است :

ای خفته رسید یار برخیز	از خود بنشان غبار برخیز
هین بر سر مهر و لطف آمد	ای عاشق زار یار برخیز
آمد بر تو طبیب غمخوار	ای خسته دل نزار برخیز
ای آنکه خمار یار داری	آمد می غمگسار برخیز
ای آنکه به هجر مبتلایی	شد موسم وصل یار برخیز
ای آنکه خزان فسرده کردت	اینک آمد بهار برخیز
هان سال نو و حیات تازه است	ای مرده لاش پار برخیز

قطعه

ایعاشقان ایعاشقان ، شد آشکارا وجه حق
 رفع حُجب گردید هان ، از قدرت رب الفلق
 خیزید کایندم با بها ، ظاهر شده وجه خدا
 بنگر بصد لطف و صفا ، آنروی روشن چون شفق
 یعنی ز خلاق زمان ، شد اینجهان خرم چنان
 روز قیام است ای مهان ، معدوم شد لیل غسق

آمد زمان راستی ، کژی شد اندر کاستی
 آن شد که آن میخواستی ، از عدل و قانون و نسق
 شد از میان جور و ستم ، هنگام لطف است و کرم
 آیدون بجای هر سقم ، شد جانشین قوت و رمق
 علم حقیقی شد عیان ، شد جهل معدوم از میان
 بر گو بشیخ اندر زمان ، برخیز و بر هم زن ورق
 بود ار چه عمری واژگون ، وضع جهان از چند و چون
 هان شیر آمد جای خون ، باید بگردانی طبق
 گر چه بانظار ملل ، ظاهر شده شاه دول
 لکن بلطف لم یزل ، برهاند از ایشان غلق

ص ۹۱

قطعه

هان صبح هدی فرمود ، آغاز تنفس	روشن همه عالم شد ، ز آفاق و ز انفس
دیگر ننشیند شیخ ، بر مسند تزویر	دیگر نشود مسجد ، دکان تقدّس
ببریده شود رشته تحت الحنک از دم	نه شیخ بجا ماند ، نه زرق و تدّس
آزاد شود دنیا ز اوهام و خرافات	آسوده شود خلق ، ز تخیل و توسّوس
محکوم شود ظلم ، ببازوی مساوات	معدوم شود جهل ، ز نیروی تفرّس
گسترده شود در همه جا فرش عدالت	افشانده شود در همه جا تخم توّس
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق	تبدیل شود اصل تباین به تجانس

قطعه

یا ندیمی قم فان الیدیک صاح	غن لی بیتا و ناول کاس راح
لست اصبر عن حبیبی لحظة	هل الیه نظرة منی تباح
بذل روحی فی هواه هین	تجمد القوم السری عند الصباح
قاتلتنی لحظه من غیر سیف	اسکرتنی عینه من دون راح
قد کفتنی نظرة منی الیه	من بهائی فی غداة فی رواح
هام قلبی فی هواه کیف هام	راح روحی فی قفاه این راح
لم یفا رقی خیال منه قط	لم یزل هو فی فؤادی لایراح
ان یشاء یحرق فؤادی فی النوی	اویشاء یقتل له قتلی مباح

قطعه

دو وصل تو میزنند احباب
 افتتح یا مفتح الابواب

چه شود گر بر تو ره یابند کم بقوا ناظرین خلف الباب
 تا کی از حضرت تو صبر و شکیب طال تطوا فهم وراء حجاب
 در پس پرده تا یکی حسرت ارهم نظره بلا جلیاب
 از تو غیر از تو مدعائی نیست مالدیهم سوا لقاک ثواب
 سکرو فی هوای ثم صحوا ما لهم من لدی سواک مثاب
 از سبب ها گذشته اند و حجب خرّقوا لحجب و ارتقوا الاسباب
 بنما آفتاب را بی ایر بگشا از جمال خویش نقاب

ص ۹۲

تا بمانند عاقلان حیران خشگ مغزان شوند اولوالالباب
 با خود آیند بیخودان هوا هوشیاران شوند مست و خراب
 بنده و خواجه در هم آویزند لاعبید یری ولا ارباب

قطعه

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد ایندل
 بجمالت ای نکو خو ، بکلام باشد ایندل
 چو نموده ای بافسون ، بدل حزین پر خون
 که مسلسل از نظاره به بهام باشد ایندل
 بجمال حسن رویت ، بتتار مشک مویت
 بحصار بزم کویت ، بمرام باشد ایندل
 چه بخوانیش به محضر ، بریش بعزّ منظر
 بجلال و شوکت و فر ، بنظام باشد ایندل
 چه بجدب روی مهوش شده ام غریق آتش
 نشود دگر که سر خوش بغمام باشد ایندل
 به تلطف و تکرم ، به تعطف و ترحم
 بر با زما توهم ، که همام باشد ایندل
 چه ز ما سوی برانی ، ز خودش بخود رسانی
 ز بلاء خود چشانی ، بدوام باشد ایندل
 ز دلم شراره بارد ، که نسب ز نار دارد
 ز چه رو ثمر نیارد ، که بکام باشد ایندل

قطعه

ای صبا بگو از من آنعزیز هائی*را

اینچنین روا باشد طلعت بهائی را

*ها: بها.

ص ۹۳

ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه میبارد
بر هیاکل مطروح محو سرهائی را
نسمه عراقیش میوزد بسی روحا
زنده مینمایند او هیکل سوائی را
باب رکن غربیش شد مفتوح ابواب
لطف او شده سائل اهل فتح طائی را
بایبان نوریه جملگی برون آئید
از حجاب های عز بنگرید فائی * را
طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز
مشنو ای عزیز من نطق ان ترانی را

قطعه

چشم مستش کرد عالم را خراب هر که دید افتاده اندر پیچ و تاب
گردش چشم وی اندر هر نظر میریاید جمله اهل لباب
گر چه آید زین دل مجنون محض کو زده در خیمه لیلی قباب
خیمه آتش نشینان پر شرر آتش با شعله زد در هر حجاب
گر نباشد نار موسی در ظهور از چه کل محوند و اندر اضطراب
خواهم از ساقی به جامم طفحه تا بگویم با تو سر ما اجاب
هان نگر بر ما بعین باصره تا به بینی وجه حق را بی نقاب
آمد از شطر عمائی در نزول با تجلی رخی چون آفتاب

* فائی: حضرت اعلی فا اشاره به فارس است.

ص ۹۴

دین من

اگر بیاد دهم زلف عنبر آسا را اسیر خویش کنم آهوان صحرا را
وگر بترگس شهلائی خویش سرمه کشم بروز تیره نشانم تمام دنیا را
برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح برون بر آورد آئینه مطلقاً را

گزار من بکلیسا اگر فتد روزی بدین خویش برم دختران ترسا را

سرنوشت من

ای بسر زلف تو سودای من وز غم هجران تو غوغای من
لعل لبثت شاهد مصفای من عشق تو بگرفت سراپای من

من شده تو آمده بر جای من

گر چه بس رنج غمت برده ام جام پیاپی ز بلا خورده ام
سوخته جانم اگر افسرده ام زنده دلم گر چه ز غم مرده ام

چون لب تو هست مسیحای من

گنج منم بانی مخزن توئی سیم منم صاحب معدن توئی
دانه منم صاحب خرمن توئی هیکل من چیست اگر من توئی

گر تو منی چیست هیولای من

من شدم از مهر تو چون ذره پست وز قدح باده عشق تو مست
تا بسر زلف تو داریم دست تا تو منی من شده ام خود پرست

سجده گه من شده اعضای من

دل اگر از تست چرا خون کنی ور ز تو نبود ز چه مجنون کنی
دمبدم این سوز دل افزون کنی تا خودیم را همه بیرون کنی

جای کنی در دل شیدای من

آتش عشقت چو بر افروخت دود سوخت مرا مایه هر هست و بود
کفر و مسلمانییم از من ز دود تا بخم ابرویت آرم سجود

فرق نه از کعبه کلیسای من

کلک ازل تا بورق زد رقم گشت هم آغوش چو لوح و قلم

ص ۹۵

نامده خلقی بوجود از عدم بر تن آدم چو دمیدند دم

مهر تو بد در دل شیدای من

دست قضا چون گل آدم سرشت مهر تو در مزرعه سینه کشت
عشق تو گردید مرا سرنوشت فارغم اکنون ز جحیم و بهشت

نیست بغیر از تو تمنای من

باقیم از یاد خود و فانیم جرعه کش باده ربانیم

سوخته وادی حیرانیم سالک صحرای پریشانیم

تا چه رسد بر دل رسوای من

بر در دل تا ارنی گو شدم جلوه کنان بر سر آن کو شدم

هر طرفی گرم هیاهو شدم او همگی من شد و من او شدم
 من دل و او گشت دلارای من
 کعبهٔ من خاک سر کوی تو مشعله افروز جهان روی تو
 سلسله جان خم گیسوی تو قبله دل طاق دو ابروی تو
 زلف تو در دیر چلیپای من
 شیفتهٔ حضرت اعلا ستم عاشق دیدار دلاراستم
 راهروی وادی سودا ستم از همه بگذشته ترا خواستم
 پر شده از عشق تو اعضای من
 تا کی و کی پند نیوشی کنم چند نهان بلبله پوشی کنم
 تا که شود راغب کالای من
 خرقة و سجاده بدور افکنم باده بمینای بلور افکنم
 شعشعه در وادی طور افکنم بام و در از عشق بشور افکنم
 بر در میخانه بود جای من
 عشق علم کوفت بویرانه ام داد سلا بر در جانانه ام
 باده حق ریخت به پیمانه ام از خود و عالم همه بیگانه ام
 حق طلبد همت والای من
 ساقی میخانهٔ بزم الست ریخت بهر جام چو صهباز دست
 نره صفت شد همه ذرات پست باده ز ما مست شد و گشت هست
 از اثر نشئه صهبای من

ص ۹۶

عشق بهر لحظه ندا میکند بر همه موجود صدا میکند
 هر که هوای ره ما میکند کی حذر از موج بلا میکند
 پای نهد بر لب دریای من
 هندوی نوبت زن بام توام طایر سر گشته بدام توام
 مرغ شب آویز بشام توام محوز خود زنده بنام توام
 گشته ز من درد من و مای من

ترجیع بند

بود سوی توام راز نهانی که زانم هست عیش و کامرائی
 شدم چون آشنای یار جانی ببزم خالی از بیگانه تو
 ای ماهرویم ایمشک مویم

یارم توئی تو ای شهریارم
 بعرض جان چو تو جانانه ای بود که قهر از عارضت افسانه ای بود
 بزیر دام زلفت دانه ای بود بدامم در فکند آن دانه تو
 در محفل خود بارم ده ای یار
 پیش رقیبان منما تو خارم
 فراق رویت ای سلطان خوبان چو زلفت کرده عالم را پریشان
 بهر بزمی در آیم همچو طفلان که شاید بشنوم افسانه تو
 گر بر لب آری یکبار نامم
 در خاک پایت صد جان فشانم
 ز درد عشقت ایماه حبیبان رمیدند از مداوایم طبیبان
 خوش آمدم که علی رغم رقیبان شرابی نوشم از پیمانته تو
 ای دلستانم جز تو ندارم
 جانم نثارت ای تاجدارم
 منم ای سروقد دیوانه تو از آن دو نرگس مستانه تو
 شدم از عارض جذبانته تو اسیر عشق جاویدانه تو

ص ۹۷

مُردم بکویت در آرزویت
 جز وصل رویت قصدی ندارم
 ز عشقت گر بسوزد استخوانم بجز نام ترا بر لب نرانم
 بهای آنکسی صد جان فشانم که یکبارم برد بر خانه تو
 گاه از وصالت شادم نمائی
 گاه از فراغت سازی نزارم
 چنان گرم از میت ای دلستانم که دلسرد از بهشت جاودانم
 من آن مرغ رمیده ز آشیانم که نشناسم بجز کاشانه تو
 باز آ به پیشم بین قلب ریش
 تا کی گذاری در انتظارم
 شده هر موی زلف یک کمندم که بر عشق تو کرده پای بندم
 شدم ای دلبر بالا بلندم هلاک از غمزه فتانه تو
 قد بلندت سرو روانم
 زلف کمندت مشک تارم
 چنان ز ابر بقا بارید گوهر که افتاد از نظرها سنبل تر
 ندارد قدر آنجا مشک عنبر که باشد سنبل ریحانه تو

چون پادشاهی گاهی نگاهم
بر این اسپرت ای شهسوارم

عید آمد

عید آمد عید آمد این عید مبارک باد
مبعوث جدید آمد این عید مبارک باد
شد عید خداوندی باشید بخرسندی
کز چرخ نوید آمد این عید مبارک باد

ص ۹۸

این عید سعید آمد از خلد پدید آمد
ایام وحید آمد این عید مبارک باد
هان طرز دگر سازم این عید سعید آمد
انوار خداوندی از پرده پدید آمد
ای عید مبارک پی ها ، نحن هنیئالک *
خلقی بوجودت حی ، ها نحن هنیئالک
وه وه طربست امروز سرّ عجبت امروز
دل در طلب است امروز ها نحن هنیئالک
خلقی بنوا از تو جمعی به بها از تو
وین فرّ و ضیا از تو ، ها نحن هنیئالک
ایذات تو لا من شیئی یکسان بتو موت وحی
ظلمت بظهورت طی ، ها نحن هنیئالک
مستم ز می جامت دارم طرب از نامت
آسوده در ایامت ، ها نحن هنیئالک
طوبی لک طوبی لک جان از تو برون از شک
بر شو بنوا اینک ، ها نحن هنیئالک
برخیز و طرب زا شو سر سلسله با شو
بیرون ز من و ما شو ، ها نحن هنیئالک
مهمان سر خوانت جمعی ز دل و جان
جبریل مگس رانت ، ها نحن هنیئالک
بر گو بطرب هر دم با نغمه زیر و بم
درمان ز تو شد دردم ، ها نحن هنیئالک
ای (قره) بگو هر دم با قلب تهری از غم

کز طلعت شه خرم ، ها نحن هنیئالک

**

* هنیئالک : نوش جانت

ص ۹۹

**

باخته جان بولایش همه شاهد باشید
ایستاده بوفایش همه شاهد باشید
روز اول که رسیدم بمقام ازلی
محو بنموده سوایش همه شاهد باشید
دورها کو زده این چرخ مدور در چین
ایستادم بوفایش همه شاهد باشید
نیست مقصود مرا غیر رضایش بالله
آدم عین رضایش همه شاهد باشید
(قرۃ العین) نگر با نظر پاک صفی
کیست منظور بهایش همه شاهد باشید
خواهم از فضل خداوندی قیوم قدیم
ریز دم خون به بهایش همه شاهد باشید
رنجهایی که کشیدم ز مرور ایام
در ره قرب ولایش همه شاهد باشید
نبودم ذره از پاک ز کل مفقود
از من از فضل و عطایش همه شاهد باشید
خواهم از مدح برون آوردم از ابداع
تا کنم جان بفدایش همه شاهد باشید

**

شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان
در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

ص ۱۰۰

یا حی یا قیوم

قرۃ العینم بیا اندر نوا با نوا های نوای نینوا

ریزی از اشراق وجهی نار طور	تا ربائی جمله ذرات نور
در نگر با چشم ساقی درنگر	جان من برخیز با شور و شرر
در صعید وعده اماصعقیان	کوفتاده جمله ذراتیان
یاب ایشان را بجدب اقدم	خیز از جا نور چشم انظرم
تا یکی مانی تو سر خافیه	تا یکی در قعر یاسی طرحیه

**

**

ریزم اندر جام بهجت با سرور	لطف فرمایم می از بحر طهور
آید او با جلوه های ما بدا	در گذارد سالهای ما مزی
ان مطهر از دلیل و قال و قیل	آید از شطر عمائیه نزیل
ها انا القدوس فعال لشان	ذکری از غیر خدا نارد عیان
بس ترنم های با فحوای او	ها شنو تفرید من جذبای او
آورم آن را که خواهم در شهود	اینکه غیرم نیست خلاق الوجود
آمدت امر الهی با نطق	هان نگر ای سامع آیات حق
عده عین احرف بس نوریه	در نگر در راکبین فلکیه
من هو لیس سواه باقیه	ریزد از ایشان شرار ناریه
چار ارکان را نمود املای نار	زانکه آمد امر حق با استتار
غیر ما انزل ز خود بریده ایم	ما شنیدیم و اطاعت کرده ایم
آمد آن سرّ عظیم مستره	هان ایا سامع نگر در منظره
او فتاد از شطر آن بیت القدر	بارالهاء این چه شور با شرر
نیست جز تحریق نقطه در عیان	باعث قهرت خداوند بیان

ص ۱۰۱

نیست غیرش را وجود از ما بدا	زانکه این نقطه بود سرّ بدا
نیست دیگر از دلیل حکمتی	یا الها بعد نقطه مهلتی
از تغنی های نور طاهره	ریز در جام طهور طاهره
ها انا البشار بالسرّ القطور	تا که آرد روح اکبر در ظهور
تا که آید وجهت طلعت بهاء	در ترفع آید و اندر سما
ریزم از رشحات نوری سحاب	آدمم کاید برون از احتجاب
ها انا الحق المطلّع فی عماء	شمس را بینم مدور در سماء
بهجت ای نور فواد طاهره	گوئی ای بافر و عزت طاهره
ان بومی فی سواه لایطیب	بایدت طاهر نمائی ای حبیب

آمد او با جلوه های سرمدی ظاهراً بنمود وجه احمدی
آدمی را از شرر پر شور کرد عالمی را از سراسر نور کرد
ظاهره بر دار پرده از میان تا بیاید سرّ غیبی در عیان
یوم موعودش بعالم شد عیان در گذر از آن و این و حین و حآن

**

هبذا ای بهجت فا هبذا هبذا ای نزهت طاهبذا
مرحباً ای رشحه قطر بدیع در تلئلؤ از مرایا مرحبا
چون بیامد مرحبایت از عما خواستی از هاء بابی مرحبا
جمله ذرات هوش از معین یافتی آن کتز اخفی مرحبا
نازل آمد از خداوند جلیل جوهر لامثل مرا مرحبا
هان بگير این منظر با استتار زان درخشان وجهت فا مرحبا
باش با مدار تغرد ای حبیب تا بیابی سرّ ابقا مرحبا

ص ۱۰۲

هو

هله ای گروه عمائیان بکشید هلله ولا
که ظهور طلعت ماعیان شده فاش و ظاهر و بر ملا
بزیند نغمه ز هر طرف که زوجه طلعت ما عرف
رفع الغطاء و قد کشف ظلم الایال قد انجلا
برسد با سپه طریف صنی عجم صمدی عرب
بدمید شمس ز ما غرب بدوید الیه مُهر ولا
فوران نار ز ارض فا نوران نور ز شهر طا
طیران روح ز شهرها و لُق علا و قد اعتلا
طیر العماء متفکفت ورق البهاء تصفصفت
دیک اضیاء تد ورقت متجماً متجللا
بتموچ آمده کن یمی که بکر بلاش بخرمی
متظهر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
ز کمان آن رخ پروله زکمند کن مه ده دله
دو هزار فرقه و سلسله متفرقاً متسلسلا
همه موسیان عمائیش همه عیسیان سمائیش
همه دلبران بقائیش متولها متدللا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا

شده مضطرب شده در خفا مند ترا متمرلا
بحر الوجود تموجت لعل الشهود تولجت
شفق الخمود تاجلت بلقائه متحملا
ز غم تو ای مه مهربان ز فراق تو ای شه دلبران
شده روح هیکل جسمیان متخففاً متخلخلا

ص ۱۰۳

هکل جمال ز طلعتش قلل جبال ز رفعتش
دول جلال ز سطوتش متخشعاً متزلزلا
دلیم از دو زلف سیاه از ز فراق روی چو ماه او
بتراب مقدم راه او شده خون من متبلیلا
تو و آن تشعشع روی خود تو و آن تلمع موی خود
که رسانیم تو بکوی خود متسرعاً متعجلا
**

بدیار عشق تو مانده ام ز کسی ندیده عنایتی
بغریبیم نظری فکن تو که پادشاه ولایتی
گنهی بود مگر ای صنم که ز سرّ عشق تو دمبدم
فهجرتی و قتلتنلی و اخذتی بجنایتی
شده راه طاقت و صبر طی بکشم فراق تو تا یکی
همه بند بند مرا چو نی بود از غم تو حکایتی
عجز العقول لدرکه هلك النفوس لوهمه
بکمال تو که برد رهی نبود بجز تو نهایتی
چو صبا برت گذر آورد ز هلاکتشان خبر آورد
رخ زرد و چشم تر آورد چه شود کنی تو عنایتی
قدمی بنه تو به بستم سحری ز فیض خود از کرم
بهوای قرب تو بر پرم به دو بال و هم بجناحتی
برهانیم چون از این مکان بکشانیم سوی لامکان
گذرم ز جان و جهانیان که تو جان و جانده خلقتی

ص ۱۰۴

هو

گر بتو افتدم نظر چهره بچهره رو برو
شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو بمو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام
 خانه بخانه در بدر کوچه به کوچه کو بکو
 میروم از فراق تو خون دل از دو دیده ام
 دجله بدجله یم به یم چشمه به چشمه جو بجو
 دور دهان تنگ تو عارض عنبرین خطت
 غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بو به بو
 ابرو و چشم و خال تو صید نموده مرغ دل
 طبع بطبع و دل بدل مهر بمهر و خو به خو
 مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان
 رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو
 در دل خویش طاهره گشت و ندید جز تو را
 صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو

ص ۱۰۵

فهرست نامها و جایها

آ	احمد مصطفی ، ر ، ک : حضرت محمد
آدم ، حضرت ۹۵	احمد میرزا ، سلطان ۲۸، ۲۷
آذربایجان ۷۲، ۷۱	احمد ، ملاً ۲۴
آقاسی ۲۹	احمد یزدی ، آقا سید ۳۵، ۳۴، ۲۶، ۲۲
آقا عبدالله مجتهد ۲۹، ۳۰، ۳۳	اخت الباب ۵۰ (منظور ورقة الفردوس
آکسفورد ۱۵	همشیره جناب باب الباب است) و نیز
آلوسی ، سید محمد ۲۰، ۲۳، ۷۹	رجوع کنید به : ورقة الفردوس
آمل ر ، ک : بار فروش	ادیب العلماء ، آقا میرزا حسن (ایادی
	امرالله (۸، ۶۳، ۶۵، ۶۷
ا	ازل ، صبح ر : ک : یحیی
ابراهیم قزوینی ، سید ۲۰	اسدالله فرهادی ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۵۰
ابراهیم محلاتی ، ملاً ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۰ ،	۶۲، ۶۰، ۵۸
۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۷	اسکندرون ۹، ۱۰، ۱۴
ابن ابهر ۶۳	اسلام ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۵۲
ابن آلوسی ، سید محمد ۲۳، ۷۸، ۷۹	اسلامبول ۱۳، ۲۱، ۲۶، ۷۸، ۷۹
ابوالفضائل گلپایگانی = ابوافضل گلپایگانی	اشتهارد ۵۹
۱۶، ۱۵، ۷، ۱۸، ۱۹	اصفهان ۲۱
ابوتراب اشتهاردی ، شیخ ۶۷	اصلان خان مجدالدوله ، امیر ۷۱

ابو حنیفه ۵۵ اعتماد السلطنه ۲۹
احسان بغدادی ۱۰،۹ افغانستان ۲۹
احسن القصص ۷۷ افنان ، دکتر محمد ۸
احمد احسائی ، شیخ ۱۹، ۳۷، ۴۶، ۵۰، اقبال ر، ک : حسین افندی
۸۰، ۷۶، ۷۵، ۵۵، ۵۳ الکساندر نیکلاویج ۷۲

ص ۱۰۶

الله وردی ۵۰ بُشر نجفی ، شیخ ۲۰
المآثر والآثار (کتاب) ۲۹ بشرویه ۲۲
امام زاده قاسم ۵۷ بصّار، شیخ ۳۹
امّ الباب ۵۰ (منظور والده جناب باب بغداد ۹، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶،
الباب است) ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۶۳،
امیر المؤمنین ر، ک : علی ، حضرت ۷۸، ۷۹
امّ السمّه (نام طاهره) ۴۶، ۴۷ بلوچستان ۲۹
انجیل ۴۱ بلوک زهرا ۶۰
اندرمان ۶۰ بغداد ۳۹
انور صوفی بغدادی ۱۰ بهأالله ، حضرت ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۴۳،
ایران ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۵، ۴۰، ۶۹، ۷۲ ۴۴، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴،
ایروان ۷۲ ۶۵، ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۹
ایقان ، کتاب ۴۶ ۱۰۰

بہجت - ر، ک : کریمخان

ب بیان ، شریعت ۲۳، ۴۴
باب ، حضرت ۷، ۹، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، بیان ، کتاب ۴۴
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، بیروت ۱۳، ۱۴،
۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰،
ت ۵۲، ۵۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۳، ۹۵

باب الباب - ر، ک : حسین بشرویه ای ، ملاً تاریخ البغداد (کتاب) ۱۹

بابی کش - ر، ک : محسن ، سید تاریخ عضدی (کتاب) ۳۸
بار فروش - ۶۷، ۸۳ تاریخ نبیل (کتاب) ۱۹
بازیار ، دکتر هما تاج ۸ تاکر (قریه) ۶۷
باغ امامزاده حسن ۵۹ تبریز ۴۲، ۷۱، ۷۲
باغ ایلخانی ۶۲، ۷۱، ۷۴، ۸۴ تذکره الوفا (کتاب) ۸، ۱۰، ۱۱، ۷۵،
باغ لاله زار - ر، ک : باغ ایلخانی ترکستان ۲۹

ترکیه ۹	بالیوزی ۱۵
تقی ، حلاج ملا ۳۱، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۳،	بامداد ، مهدی ۷۱
۸۰، ۷۵، ۵۸، ۵۴	بدر جهان خانم ۲۷، ۲۸
تقی خان امیر کبیر ، میرزا ۶۲، ۷۱، ۷۲	بدشت ۴۰، ۶۲، ۶۷، ۸۲، ۸۳
تقی خان ، میرزا ۸۳	برغان ۴۶، ۵۷

ص ۱۰۷

حسین خان آجودان باشی ۷۱	ج
حسین ، سید (کاتب وحی) ۲۲	جبال لبنان ۱۷
حسینعلی ، میرزا ۶۱	جبرئیل ۹۸
حکیم مسیح ۴۹	جبه (قریه) ۳۹
	جرج رونالد ۱۵
خ	جعفر ، شیخ ۲۰
خاتون جان ۶۲، ۸۲	جعفر صادق ، امام ۷۶
خانقین ۲۶	جعفر نجفی ، شیخ ۳۰
خراسان ۲۲، ۳۶، ۶۱، ۶۵	جمال قدم ، ر، ک: بهأالله ، حضرت
خورشید بیگم - ر، ک: شمس الضحی	جواد ، ملا ۳۵، ۳۹، ۷۵، ۷۶
	جهان سوز ، میرزا ۲۸

د

دارالسلام - ر، ک: بغداد	ح
درویش ، سید ۱۸	حاجی نیاز کرمانی ۱۶، ۱۷
درویش مکوئی ۳۵، ۳۷	حجت ۵۲، ۷۱
درویش علی خان ۲۷	حدباء ۱۳
	حرف ثانی ، ر، ک: علی بسطامی ، ملا
ذ	حرم امیر ، ر، ک: بدر جهان خانم
ذکرالله - ر، ک: باب ، حضرت	حسن اسدالله ، شیخ ۲۰
	حسن جعفر ، سید ۲۰، ۲۴

ر

رب اعلی - ر، ک: باب ، حضرت	حسن حلاوی ۳۵
رجال عصر ناصری (کتاب) ۲۷	حسن ، آقا میرزا ر، ک: ادیب العلماء
رساله ۱۹ درس ۱۹	حسن زرگر ، حاجی ۶۳
رستمعلی خان ۵۳	حسن ، کربلائی ۵۹
رشت ۵۳	حسن خان امیر نظام ۷۱
	حسن نجار ۵۸

(کتاب) ۷۱

ظ شریف ، سید ۱۸
شمس الضعی ۷۸،۷۷،۵۰
شهر فا = ارض فار، ک : شیراز
شهر طا = طهران ۱۰۲،۸۹

ص ۱۰۹

ع علی کنی ، ملاً ۶۹
عباس ر، ک : عبدالبهاء حضرت
عباس شیخ ۲۰

غ عبدالبهاء حضرت ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۴۳، ۴۴

غزای ، عباس ۱۹ ۷۵

عبدالجلیل ارومیه ای ۵۱،۵۰ غصن اعظم ر، ک : عبدالبهاء

عبدالحسین ۵۱،۳۹ غصن القدس ر، ک : عبدالبهاء

عبدالعظیم ، حضرت ر، ک : شاه عبدالعظیم

عبدالکریم ایروانی ۵۷ ف

عبدالمطلب ، حاج ۴۰،۳۹ فائق افندی ۱۷

عبدالوهاب قزوینی ۶۸ فارس ۷۱،۴۷

عبدالوهاب مجتهد، ملاً ۴۷ فارس نامه ناصری (کتاب) ۷۲

عبدالله شیرازی ، میرزا ۶۷ فاضل مازندرانی ۲۵

عبدالهادی ۵۰،۳۵،۲۰ فتحعلی خان صاحب دیوان ۷۲

عراق عرب = عراق ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۱، فرات (رود) ۳۹

فرانسه ۳۸ ۴۰،۲۶،۲۲

عز الدوله ر، ک : سلطان احمد میرزا فرج خان ۷۱

عزیز ، شیخ ۳۹ فرع منشعب از اصل قدیم ر، ک

عزیز خان ۷۳،۷۲،۷ عبدالبهاء، حضرت

عزورقائیه (قصیده) ۶۳ فره وشی ر، ک : علی محمد خان مترجم

عگا ۱۳، ۶۳ همایون

علاوه ، سید ۴۳،۳۹ فره Femier

علی ، آقا ۶۳

علی افندی ر، ک : احسان بغدادی ق

علی افندی ایروانی ر، ک : اقبال ، حسین قاهره ۱۷

علی ، حضرت ۵۷ قبات (کتاب) ۶۸

کلیم ، حضرت ر، ک : حضرت موسی محمد حسن ساسین ۲۰
کلیمه (میرزا موسی) ۶۳ محمد حسین ، آقا میرزا ۶۷
کُله درّه ۵۹ محمد حسن نجفی ، شیخ ۴۸
کوفه ۲۲، ۱۹ محمد خان امیر دیوان ۸۱، ۷۲
محمد سعید ، شیخ ۲۰

ص ۱۱۱

محمد شاه ۸۱، ۷۱، ۵۷، ۵۶، ۲۹ مصر ۳۸
محمد شیل ، شیخ ۳۲، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۱ مطران ۴۱
مظفرالدین میرزا ۷۲ ۷۹، ۷۸، ۵۰، ۴۰، ۳۶، ۳۵، ۲۷، ۲۶
محمد شریعتمدار ، ملا ۶۷ معیر الممالک ر، ک : دوست علیخان
محمد صادق ۵۳ مقبل ، دکتر رضوان ۸
محمد علی ، آقا میرزا ۴۷ مکری (طایفه) ۷۱
محمد علی صوفی کُش ۳۰ من اراده الله ر، ک : عبدالبهاء، حضرت
محمد علی مجتهد زنجانی ر، ک : حجّت من يظهره الله ر، ک : حضرت بهاءالله
محمد علی میرزا ، شاهزاده ۵۸ مودی ، دکتر ۴۵
محمد قلی خان قشقائی ۷۱ موسی ، حضرت ۹۳، ۴۹، ۴۲
محمد کرادی ، حاجی ۳۸ موسی ، شیخ ۲۰
محمد مصطفی ر، ک : حضرت محمد موسی ، وزیر ، میرزا ۶۱
محمد مصطفی بغدادی ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، موصل ۲۱
۵۰، ۱۸، ۱۵ مولوی نژاد ، صالح ۸
محمد مصطفی شیل ۷۹، ۷۸ مؤمن ، دکتر موژان ۲۱
محمد میرزا ۷۱ مؤید ، دکتر حشمت ۸
محمد هادی ظ آقا ۵۱، ۵۰ مهدی ، آقا ۶۳، ۵۴
محمود ، ملا ۲۰ مهدی رهبرای ۳۹
محمود خان کلانتر ۴۰، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۴، میدان صاحب الزمان ۴۲
۸۳ میرزا بزرگ نوری ۶۰
معی الدین کردی ، شیخ ۱۷، ۱۵، ۷
مدینه کبری = اسلامبول ن
مذاهب ملل متمدنه (کتاب) ۶۱ ناصرالدین شاه ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴،
مراکش ۷ ۸۴
مرصع خانم ۲۸ ناقض اکبر ۴۴
مرضیه خانم ۴۶، ۴۷ نایب قلی ۶۰

مرکز عهد و میثاق ر، ک: عبدالبهاء، حضرت نبی خان قزوینی، میرزا ۷۱

مسجد کوفه ۷۷، ۴۷ نبیل اکبر ۶۳

مسکر آباد ۶۱ نبیل زرنندی ۶۷

مسیح (دین) ۶۵، ۳۶، ۴۰ نجف (شهر) ۱۹

مشهد ۶۵، ۳۶، ۲۲ نجف، شیخ ۴۶، ۲۰

ص ۱۱۲

نجیب پاشا ۲۶، ۲۱، ۲۰ وحید ۸۲، ۵۸

نصیر آقا، حاجی ۵۳ وحید بهبهانی ۳۰

نظر علی حکیم قزوینی، میرزا ۷۱ ورقة الفردوس ۷۸، ۵۰

نعمت الاهی (مسلك) ۳۰ ولی الله، ملا ۶۳

نقطه اولی ر، ک: حضرت باب

نور (شهر) ۶۷، ۶۶ ه

نور علی شاه ۳۰ هادی، آقا ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۸۲

نور علی ۲۴ هرات ۷۱

نوری صوفی الطرابلسی ر، ک: انور همدان ۸۰، ۳۵، ۳۴، ۳۳

صوفی بغدادی

نهری، آقا میرزا هادی ۲۲ ی

نیاز کرمانی، حاجی ر، ک: حاجی نیاز یحیی ازل ۴۴، ۴۳

کرمانی یحیی دارابی، سید ر، ک: وحید

نیالا (قریه) ۸۳، ۶۷ یزد ۸۱

نیکلای ۶۰ یوسف علی اردبیلی، ملا ۵۲

یوکابد ۴۲

و

واقعہ، سوره ۸۳

First Edition

148BE-1991

Druckservice und Verlag Reyhani

D-6100 Darmstadt, Germany

(1400715)

! پایان کتاب

